

نوروز بوشهر؛ چشنواره رنگها



نوروز؛ سرود دل انگیز و ماندگار بهار

با آثاری از:
 دکتر یونس قیسی زاده
 غلامرضا ایزدپناهی
 حماسه حق پرست
 حسین شادکامی
 دکتر محمود دهقانی
 دکتر امان الله شجاعی
 دکتر زهره عالی نسب
 رضا تکبسا
 دکتر جمال اندین عارفزاده
 جمیل رزمی
 امیرحسام حق پرست
 حسین زیرراهی
 هلنا سعادتمند
 حسین شاکری
 یاسین محمدی
 مرتضی زندپور
 حسین حشمتی
 زیبا راستیان
 ابراهیم بشکانی
 سیروس خباز ثابت
 ابراهیم هوشیار
 عبدالرسول سلحشورنژاد
 هاشم هاشم زاده
 سجاد بهزادی
 زیبا هوشیار
 غلامرضا شریفی خواه
 ولید صفری
 امید زاهد
 امین افشارپور
 خورشید فقیه
 مختار فیاض
 دکتر حمید اسدپور
 حسن و حسین مؤده
 علیرضا رستمی
 شهراد میدری
 محسن قیسی زاده
 محمود حمزه نیان
 مسلم روئین
 فریا درویشی
 دکتر عبدالرحیم مهرور
 دکتر عبدالرسول خسروی
 مصطفی تازش
 محمد شاکری مطلق
 دکتر عباس علوی نژاد
 حسن عبداللهی
 حمید رضا گشمردی
 دکتر پرویز حاجیبانی
 دکتر یدالله عبداللهی
 شاپور محمدی
 حسن غریبی
 مجتبی محمدی
 مصطفی غضنفری
 شاهرخ تنگسیری
 نادر اقدام
 عالی بازدار
 دکتر فرزاد اسدی
 مؤده مواجی
 دکتر سعید معدنی
 ناصر باستی

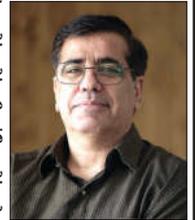
سلامی و کلامی...

نوروز؛

نوید ایستادگی و امیدواری

دکتر یونس قیصی زاده

عبد باستانی نوروز؛ بهانه‌ای است برای شاد بودن دوستانه، دورهم بودن خانوادگی، رنگ باختن دلخوری‌ها، یادآوری خاطرات، قدردانی از والدین، محکم نمودن برادری و خواهری‌ها، نشان دادن سخاوت‌ها، نمایش مهربانی‌ها، خیرخواهی بی توقع، سپاسگزاری و



ستایش از همدیگر و...

نوروز چه عزیز است که می‌تواند این همه خوبی‌ها را با خود به ارمغان بیاورد و ایرانیان چه قدر خوشبخت هستند که در طول تاریخ سخت، مشقت‌بار و پررنج خود، نوروز را داشته‌اند که یاورشان باشد و بتواند در همه این دوران، برای روزهایی هم که شده، بهانه لیخند زدن و شادی آن‌ها شود و دست‌شان را بگیرد تا این همه درد و رنج را تاب بیاورند و به بازسازی روانی و اجتماعی خود در برابر مشکلات و هجوم‌ها، بپردازند و بر این باور باشند که در نوروز، هم‌زمان با طبیعت، باید روزگار نو و سال جدید را در لباسی تازه، به امیدواری، آغاز کنند.

علیرغم این که سال‌ها، ماه‌ها و روزهای سختی را می‌گذرانیم و مشکلات از هر جهت به سمت‌مان هجوم آورده و عرصه را بر زندگی مردمان تنگ کرده‌اند، اما نوروز رسیده است و برای چند صباحی باید نفس نو کنیم، جامه نو به تن کنیم، اندیشه نو کنیم، چرا که «با این همه غم در خانه دل، اندکی شادی باید که گاه نوروز است» تا آماده شویم برای ادامه دادن زندگی، آماده شویم برای رودرو شدن با مشکلات و عبور از آن‌ها، مجهز شویم برای تسلیم نشدن، برای اینکه نشان دهیم یک ایرانی با همین نوروزها دوام آورده، ناامید نشده و ایران را از پیچ‌های خطرناک تاریخی عبور داده و تمامیت آن را تاکنون حفظ و نام و فرهنگ آن را همچنان پویا و امیدوار به آینده، زنده نگهداشته است. از این جهت است که اهمیت نوروز همیشه برای ایرانیان، بیش از یک جشن سنتی بوده است؛ بلکه نمادی از امید، بازآفرینی و پایداری فرهنگی در برابر سختی‌ها و چالش‌های تاریخی بوده و تبدیل به عاملی شده برای پیوند جمعی، همبستگی و تجدید حیات اجتماعی و نشانه‌ای از مقاومت و زندگی در برابر مرگ و ویرانی. نوروز ایفاگر نقشی مهم در حفظ هویت ملی ایرانیان در برابر هجوم و نفوذ یورش‌گران، بدخواهان و بیگانگان با فرهنگ، تاریخ و تمدن غنی ایران عزیز، بوده است.

این نوروز باستانی را به شما و همه مردمان سراسر جهان که تعلق خاطری به ایران دارند و همگام با طنین سال جدید، قلب‌شان به عشق ایران می‌تپد، تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم که آن تغییر دهنده دل‌ها و دیده‌ها، آن مدبر شب و روز، آن گرداننده سال و حالت‌ها، حال ما را به نیکوترین حال بگرداند و طبیعت وجود ما را به بهترین و نیکوترین طبیعت‌ها تبدیل کند و این تغییر وجودی ما را همسو با تغییر و دگرگونی طبیعت، در مسیر شکوفایی و بالندگی قرار دهد و این کشور را از شر دشمن، خشکسالی و دروغ حفظ کند.

بوشهر؛ خوش جایی است

غلامرضا ایزدپناهی

اوایل فروردین، همه موجودات را به وجد می‌انداخت تا چه رسد انسان. از این میان، اهالی «شهر» و بعضاً سنگی اگر آشنایی در محله‌های جنوبی (جنوب‌تر از خیابان‌های فعلی باغ زهرا و فرودگاه) داشتند که زهی شکر و حتی اگر نداشتند نیز بار و بُنه را برداشته و با خانواده، روزهای جمعه را در طبیعت زیبای مناطق فوق به سر می‌بردند. اوج این رویدادها تعطیلات نوروز و به ویژه سیزدهم فروردین یا «سیزده به در» بود که اغلب مردم به ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان با لباس‌های رنگ به رنگ نوروزشان در میان سبزه‌زارها به شادی و پایکوبی می‌پرداختند. اگر شرایطی بود که

شبه جزیره بوشهر با طولی حدود بیست و نیم و عرضی حدود یک تا هفت کیلومتر در دل خلیج فارس جا خوش کرده است. بلندترین نقطه آن در جنوب «کوی سرتل»، ۳۲ متر از سطح میانگین آب‌های آزاد خلیج فارس در «بندر فاو» ارتفاع دارد. قدیمی‌ترین برونزد این شبه جزیره حدود دو میلیون سال پیش و بر اثر آخرین گوهزایی، یعنی گوهزایی «پاسادین» رخ داده است.



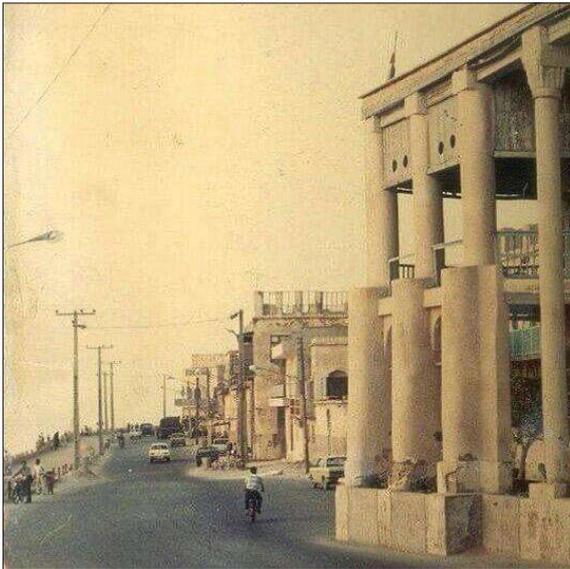
شبه جزیره بوشهر به احتمال زیاد پس از پایان آخرین عصر یخبندان (یخبندان وُرم)، حدود ۱۲ هزار سال پیش در دوره پارینه سنگی مسکون بوده است. اما دوره تاریخی آن به زمان عیلامی‌ها، چیزی حدود ۳ هزار سال پیش از میلاد باز می‌گردد. سفالینه‌ها، سنگ نبشته‌ها، پی‌شهرها، پی‌نایشگاه‌ها، قنات‌ها، چاه‌ها و ... بازگوکننده وجود تمدن ایلامی در این محدوده‌اند.

این شبه جزیره یا به قولی این «نهنگ مجروح» در طول تاریخ فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دیده است؛ از زمانی که برخی آن را «دارالعلم» می‌نامیدند تا زمانی که «کسی در آن جا یافت نمی‌شد که بتواند بخواند یا بنویسد!».

اما، از اندک زمانی که من می‌توانم شهادت دهم، از دهه ۱۳۳۰ به این سو

می‌باشد که در این مکان تغییرات بنیادین سرزمینی رخ داده است. پیش از ورود و استقرار نیروهای هوایی و دریایی در بوشهر، این محدوده شامل یک تجمع شهری در شمالی‌ترین نقطه شبه جزیره، که اهالی سایر قسمت‌ها آن را «شهر» می‌نامیدند، یک تجمع دیگر به نام «سنگی»، با فاصله در جنوب آن شهر و تجمعات پراکنده در غرب، شرق و به ویژه جنوب سنگی، به صورت محله‌های جداگانه، تا انتهای جنوبی‌ترین نقطه شبه جزیره که محله‌های بندری «هلیله» و «بندگاه» قرار داشتند، ادامه داشت. در بین این محله‌های مختلف، زمین‌های وسیعی همراه با چاه‌های آب و مزارع وجود داشت که اغلب زیر کشت گندم، صیفی‌جات، نخلستان و یا در حال آیش بودند و تقریباً اکثر قریب به اتفاق زمین‌ها را درختان کنار و بائُل (با نام علمی آکاسیا نیلوتیکا) و همچنین درختان سپستان، انجیر، انگور، انجیر معابد (لیل یا لیلک)، استبرق (خرگ) و ... به شکل پراکنده و گاهی مجتمع وجود داشتند.

به جز مزارعی که آبیاری می‌شدند، بقیه همگی وابسته به باران بودند. در سال‌های پُر باران و یا سالیانی که بارش مناسبی صورت می‌گرفت، این سرزمین کهنسال زیر پوششی از گیاهان وحشی با گل‌های رنگارنگ قرار می‌گرفت؛ اگر تابستان این جا را به یاد می‌آوردی، گمان می‌بردی که این «فرش نگارستان» از آسمان نزول کرده است! این نگارین زمین، به ویژه در اسفند و



تصویری هوایی از این مناظر جشن و سرور گرفته می‌شد، انسان را به یاد توصیف «عمید اسعد»، کدخدای «امیر چغانیان» از داغگاه آن امیر می‌انداخت که به فرخی سیستانی گفته بود: «...داغگاه عظیم خوش جایی است، جهانی در جهانی سبزه بینی پُرخیمه و پُر چراغ چون ستاره...».

اهالی آن محله‌ها به خصوص نوجوانان و جوانان، اگر با میهمانان آشنا بودند که همراه آنان در این ضیافت مشارکت می‌کردند و در غیر این صورت، از دور و نزدیک نظاره‌گر می‌شدند و بدون هرگونه ایجاد مزاحمت، اما با تمناهای ناگفته و آرزویی دور از دسترس و نوعی حسادت پنهان شده در گوشه‌های دست نیافتنی ضمیر ناخودآگاهشان آرزوی این چنین زیستن را در سینه می‌فشرده‌اند.

پایگاه‌ها که آمدند، آن سبزه‌زارها، مزارع، چاه‌ها، قنات‌ها، همه را با خود برد و یا به حاشیه راند. چه بسا بسیاری از روستاها، نسبت به شهرها و شهرهای کوچک نسبت به شهرهای بزرگ، احساس مشابهی داشته‌اند و آن‌گاه که در دهه ۱۳۴۰ خشکسالی ایران، و خصوصاً نیمه جنوبی آن را با شدت هرچه تمام‌تر، دربر گرفت و سیل مهاجرت از روستاها به شهرها سرازیر شد، آنان علاوه بر تمام مشکلات زندگی، آرزوهای دست‌نیافتنی بسیاری را با خود به حاشیه‌های شهرهای بزرگ و کوچک بردند!

تمام نام و نت بوشهر...

به؛ جاودان یاد پدرم که چه بسیار بوشهر را دوست می داشت...

حماسه حق پرست

متکثر و کثیر که نماد و نمود آینه و آیین حرمت و حریمند، برای زیستن بر مدار مدارا...
خواه خوش و خواه ناخوش، خواه مهاجری از آن سوی آب‌های دور یا مهمانی آمده از دو سه ولایت آن سوتر... همیشه باید پاس داشته شود حرمت و حضور غیر و اغیار در این کهن بندر شوریدگی‌ها!

ره؛ رسم صبوری و بانگ رود خوانی‌های این جای جهان اما کاری می‌کند کارستان با دل و بندبند جان آدمی چنان که تو گویی تا



ژرفای وجودیات رازخمی کاری و بغضی جانکاه فرا گرفته است تا برای بوشهر، زار هم اگر گرفته شود در خود بیشتر بیچند انسان تا جان دهد از این همه غبن و غلیان روح!
القصة همه این نام و نت‌های سیال و سرگردان در این سرای سرخوشان مست پری زده، که مثل فایز، فیض می‌برند از خیل خیال، بوشهر را رقم زده‌اند... بوشهر گیرا و یکسره نوشانش گویان!



ب؛ برکشیده و برآمده تا خواستن و برخاستن از پهلوی آبی تاریخ، که جهان را از این پس نشست و پس کرانه‌گی دوران دور زمین‌شناسی متحیر و متعجب ساخته است تا زیست و بومی بی‌تردید متفاوت و جداگانه از سایر سویه‌ها و سامان و اقلیم‌های فلات ایران، زاده و زاینده شود و کهن بندری با بر و بویی منحصر بفرد در اجزا زیست و زبان و زندگی مردمانش در اطلس فرهنگی و مردم شناسانه خود، فصلی مفصل را از تاریخ و جغرافیا را به خویش اختصاص دهد.

و؛ اویی است کشیده شده تا امروز و کشان کشان آمده، تا مگر در ظلام و ظلماتی گاه و بیگاه، روزگار وصل آباء اجدادی و نیاکانی خویش بازجوید و رسانیدن جسم و جانش را به امروزیان میسر سازد و دیروز پار و پیرار بندر بوشهر را پیوندی باشد در راستای تداوم حیات و ذکر ممات، که بی گذشته و گذشت، بی شک امروز و پسین فردا، پا در هوا و مبهم و معلق و مواج است.



نوروز بوشهر؛ جشنواره رنگ‌ها

حسین شادکامی

با گل‌های بهاری پوشش می‌داد. حتی نمای درب و پنجره‌های خانه‌ها از رنگ‌های شاد و روشن سبز بهاری و آبی آسمونی رنگ آمیزی می‌شد. انگار که در کالبد مردم همراه با طبیعت روح نقاشی دمیده می‌شد. سفره‌های رنگی عیدی از نقل‌های رنگ رنگی تا چکالت با طعم‌های لیمویی، پرتقالی، موزی، آناناسی و توت‌فرنگی که از بحرین می‌آوردند در ظروف‌های رنگی و نقش برجسته‌های چینی خود را در سفره آرایبی سفره هفت سین تزئین می‌کردند. هر کس بوم زندگی خود را با جلوه‌های ویژه‌ای از رنگ‌های گل منگلی و رنگ‌وارنگ بکار می‌برد تا خود را به دیگران شادتر نشان دهد و نمایش هر بهار یک آزمون برای گزینش انگیزه‌ای دویاره به زندگی و سرآغازی نوین در وجود مردمان این دیار تجلی می‌یافت و شادی را به جمع خود و سایر به‌ارمغان می‌آوردند و شاد بودن را بین خود با علائم رنگ‌ها نشان می‌دادند و آن را بین خود تقسیم می‌کردند.

به همین جهت همیشه مردم بوشهر را شادترین و مهمان نوازیشان زیباترین در بین عام و خاص شناخته شده است و این از نشانه فرهنگ غنی مردم بوشهر به واسطه پل ارتباطی که با سایر ملل داشت سرچشمه می‌گرفت که در عید باستانی نوروز نمود عینی به خود می‌گرفت.

رنگ‌ها در وسط مجلسی فرش کنیم که حسابی خودش را نشون می‌داد. لباس‌های عیدموم از انواع رنگ‌های جورواجور بود که در زنان و دختران (ننوف، کلوش)



ایام رسیدن عید، زیست بوم طبیعت در اقلیم بوشهر تغییرات درونیش زودتر از جاهای دیگر شروع می‌کند. آسمان شهر با رنگین کمان‌ها (قوس قزح) طیف نوری پدیدار می‌شود. سبزه‌ها و بوته زارها و درختان با انواع گل‌های رنگ

وارنگ آراسته می‌شدند. استقبال از نوروز با نشانه‌های که از روی درو دیوار پس کیچه‌های محلات شهر با گل‌های سرخ کاغذی و سفیدی گنجه‌های گل یاس و شکوفه‌های درختان نارنج نمایان می‌گردد و بوی معطر آن فضای خانه‌ها را پر می‌کرد. همون سال دیم (مادر) پرده‌های پنجره‌ها و طاقچه‌های اطاق و درب‌های پنج و شش دری مجلسیمون با پارچه‌های گل منگلی درست کرده بود و در نشیمن‌گاه‌ها از بالشت‌هایی که روکش‌شان به رنگ‌های صورتی، سبز، آبی، بنفش و زرد با تمثیل طاووس و گل رز که بوم (پدر) از کویت آورده بید به روی پتوهای چهارخانه رنگی تا شده تکیه به دیوار زده بودند که نمایش ویژه‌ای به اطاق‌ها می‌داد. امسال توانسته بودیم یک قالی ۱۲ متری دست بافت با نقش نگار برگ‌ها از انواع



نوروز، زمان تماشای هم‌آوایی زیبای‌های طبیعت در بوشهر

دیر - نخیلو بهشت پرندنگری

اما زیستگاه لاکپشت‌های دریایی یعنی همان پارک ملی دریایی دیر - نخیلو واقع در شهرستان دیر که به بهشت پرندگان معروف است و ایستگاه پرندنگری به شمار می‌رود، دیدن فوج فوج مرغان دریایی که برفراز ساحل پرواز می‌کنند و در هنگام فرود، همه ساحل‌شنی را از رنگ‌های سیاه و سفید پر و بال‌های خود می‌پوشانند، یا تخم‌گذاری و جوجه‌آوری لاکپشت‌های دریایی در ساحل این پارک، به همراه مزرعه‌های سرسبز گوجه‌فرنگی خارج از فصل، شناورهای صید و صیادی و کشتی‌های تجاری هنگام بارگیری به سمت کشور قطر منظره‌های دیدنی است که هر گردشگری را می‌تواند ساعت‌ها محو زیبایی این شهرستان کند.



متخصصان و کارگران ایرانی را در قالب تورسیم صنعتی و اقتصادی به نمایش گذاشته است، در همین حال زیبایی بکر ساحل به شکلی دیگر نمود یافته است. طوری که پارک ملی دریایی نایبند، جنگل‌های حرا و آب‌انبارهای قدیمی

بوشهر سرزمین دریا، آفتاب و نخل با هوای دلپذیر بهاری، ساحل سحرانگیز خلیج فارس، سرسبزی و صحنه آرایبی رنگین‌کمانی مناطق گردشگری، جاذبه‌های پرشمار تاریخی و فرهنگی و مذهبی به همراه مهمان‌نوازی مردمان خونگرمش، نوعی هم‌آوایی زیبای‌های طبیعت را برای پذیرایی از گردشگران بار سفر بسته به مقصد این استان آماده کرده است.

به گزارش ایرنا، بوشهر استانی طولی آرمیده بر کرانه زیبای خلیج نیلگون فارس است که برای بیان جاذبه‌های گردشگری آن باید زیبایی‌ها و شکوه پارک ملی دریایی نایبند در جوار تمدن صنعتی عسلویه در جنوب این استان تا آثار تاریخی و طبیعی در روستای گردشگری حماد و حصار در دیلم و گناوه به درازای حدود ۵۰۰ کیلومتر در شمال آن را توصیف کرد.

بوشهر با دیدنی‌های زیاد ساحل آرامش

اما از دیدنی‌های سواحل لذت بخش و آرامش‌دهنده بوشهر شروع می‌کنیم، کشتی‌هایی که در این بندر بر دریا شناور هستند تا چرخ اقتصاد کشور از حرکت نیفتد و ماهیگیری که در قایق‌ها و لنج‌ها با انداختن تورها، گرگورها و قلاب‌های ماهیگیری چشم به آب‌های خلیج فارس دوخته‌اند تا رزق خود را از آن بگیرند و یا قایق‌ها و جت اسکی‌هایی که با گردش روی آب

لحظه‌هایی شاد و تماشایی را برای خود و گردشگران ساحلی می‌آفرینند.

تماشای پرواز مرغان مهاجر دریایی بر فراز ساحل و صحنه غذا دهی مردم به آن‌ها و دیدن شناگران و قایقرانان در آب‌های ساحلی، مسابقات فوتبال و والیبال ساحلی در مجتمع ورزش‌های آبی دهکده گردشگری بوشهر، صحنه‌هایی است که کمتر کسی می‌تواند خود را از آن‌ها محروم کند.

وجود جاذبه‌های تاریخی و فرهنگی متنوع از بازار و بافت قدیم شهر، عمارت کازرونی، بوستان شغاب، منطقه تاریخی ریشهر، بازار ماهی فروشان، جزایر شیف، خارگ و خارگو، مدرسه‌های سعادت و گلستان، عمارت حاج رئیس تا پارک جنگلی چاهکوتاه، موزه‌های دریا و دریانوردی منطقه‌ای خلیج فارس و مردم‌شناسی از جمله جاذبه‌های تاریخی و طبیعی شهرستان بوشهر است.

دشتستان مقصد مسافران طبیعت‌گرد

دشت‌های سرسبز با سد شهید رئیسعلی دلواری شبانکاره و نخل‌های سر به فلک کشیده با طولانی‌ترین جاده نخلستانی آپخش، سعدآباد و وحدتیه با مسیرهای گردشگری بین نخیلات، رودخانه‌های جاری دالکی، شاپور و حله، آبشارها و مناطق دیدنی و چشم‌نواز بوشکان و ارم با آثار باستانی کاخ اردشیر و گور دختر هخامنشی، کاروانسرای مشیرالملک برازجان، کاخ بردک سیاه و چرخاب و شاهزاده ابراهیم جاذبه‌های شهرستان دشتستان بزرگ است که برای گردشگران نوروزی می‌تواند بسیار جذاب و دیدنی باشد.

گردشگری صنعتی در تالاقی کوه و دریا

سکوها، تاسیسات عظیم گاز و مشعل‌های برافروخته در دل کوه‌های عسلویه بخشی از توانمندی‌های جوانان،



جاشک پناهگاه گنبدها و غارهای نمکی رویایی

شهرستان دشتی با کوه نمک جاشک با گنبدها و غارهای نمکی رویایی و شگفت‌انگیز یکی دیگر از مهمترین مناطق گردشگری طبیعی استان بوشهر است که هر سال شمار زیادی از گردشگران داخلی و خارجی را به سمت خود می‌کشاند، وجود آتشکده و کلات مند، حاشیه سرسبز رودخانه‌های مند و

باغان و جنگل‌های چاه چاهو و عمارت شیرینه از آثار تاریخی و طبیعی این شهرستان است که هر سال مورد بازدید علاقمندان زیادی قرار می‌گیرد.

تنگستان خاستگاه

مقاومت جنوب

در دیار قهرمان جنوب و دلبران شناخته شده

تنگستان، موزه شهید رئیسعلی دلواری، قلعه زایر خضرخان اهرمی، ساحل بندر دلواری، روستاهای ساحلی دلارام، برو، باشی و محمود عامری، منطقه گردشگری سرسبز خائیز، و کوه‌های پر از چشمه سار بیرمی، آبگرم معدنی اهرم که از دل کوه‌های زاگرس سرچشمه می‌گیرد و رودخانه باهوش در این شهرستان پیش دیدگان گردشگران است.

خریدنی‌ها را در گناوه و دیلم بیابید

بازارهای کالاهای داخلی و خارجی گناوه با قیمت‌های مناسب که در میان عام و خاص سراسر ایران پر آوازه شده است، نیز پاسخگوی آن دسته از مسافران نوروزی است که خرید، بخشی پررنگ از سفر آنان به شمار می‌رود، هر چند گردشگرانی که یک روز را در این شهرستان بگذرانند می‌توانند لحظه‌هایی آرام‌رانیز در ساحل ماسه‌ای منحصر به فرد آن سپری کنند و فرصتی برای هنرنمایی علاقمندان به ساخت مجسمه‌های شنی است.

روستاهای ساحلی و مناطق نمونه گردشگری میرمها و حماد، گشت‌های دریایی به جزایر خارگ و خارگو از جاذبه‌های گردشگری شهرستان‌های گناوه، بندر ریگ و دیلم در شمال استان بوشهر است که هر سال میلیون‌ها گردشگر داخلی این مناطق را به عنوان مقصد نوروزی خود انتخاب می‌کنند، زیرا در بندر دیلم هم امکان گردش و هم تفریح و خرید ارزان فراهم است.

تنها بخشی از مناطق

گردشگری این منطقه از استان بوشهر به شمار می‌رود و کرانه صحرای «بنود» به عنوان یکی از منحصر به فردترین سواحل خلیج فارس ظرفیت بالایی در بخش گردشگری است.

جم، گردشگری با چاشنی درمانی

کوه معروف پدری که شایعه‌های مختلفی در مورد جاذبه معکوس و خاصیت شفا دهی به برخی بیماری‌ها درباره آن مطرح شده در شهرستان جم استان بوشهر واقع است که می‌تواند برای علاقه‌مندان به طب سنتی جذاب و مقصد گردشگری باشد، همچنین دامنه کوه‌ها و دشت‌های سرسبز ملو از کندوهای عسل آن که از شهد صدها گونه گیاه دارویی و درخت کنار تغذیه می‌کنند این جاذبه را به منطقه بخشیده است.

سیراف پایانه ساحلی محققان جاده ابریشم

شهرستان کنگان برای گردشگران علاقه‌مند به جاذبه‌های تاریخی، باستانی، محققان این بخش همچون گنجینه‌ای است چون بندر سیراف با ساحل زیبا و بناهای گردشگری باستانی، موزه و قلعه تاریخی نصوری را در خود جای داده تا پژوهشگران آگاهی‌ها و دانش خود را در مورد یکی از پایانه‌های ساحلی جاده ابریشم افزایش داده و تلاش برای گشودن رازهای سربه مهر تاریخ را تجربه کنند.

نوروز، سرود دل انگیز و ماندگار بهار

دکتر محمود دهقانی - استرالیا

قلمداد کرده‌اند اما از سوی خشک اندیشان نیز با آن دشمنی می‌شد. خشک اندیشان کهن بیشتر ریشه در فرهنگ عربی داشتند. برای نمونه ابوالقاسم خلف ابن عبدالملک ابن بشکوال اهل قرطبه (کردوبا) در باره نوروز و مهرگان و بر حذر داشتن مسلمانان از بزرگداشت این جشن نوشته است: «به خدا که همه این‌ها ریشه در وسوسه هوس آلودی دارد که همه را در صف «مخلوقات الحادی» کور و عاصی طاعی بر ضد خداوند و رسولش قرار می‌دهد. مردم گمان می‌کنند این (رسوم) زبانی ندارد، با آن‌ها آشنایی به هم می‌رسانند و سرانجام همه را به منزله ی عادات و روش هایی می‌گیرند که باید رعایت شوند و فراموش

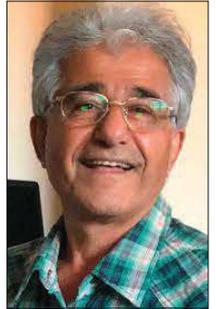
به شمار می‌آید نه تنها در هندوستان و سراسر سرزمین‌های قفقاز بلکه هم اکنون در امریکا و کانادا نیز نوکوجیدگان گستره نوروز آن را جشن می‌گیرند و از سوی دولت‌ها به عنوان جشنی جهانی گرامی داشته می‌شود. با نگاهی به پیشینه و درازنای تاریخ سنت شاد نوروز چنین پیداست که این جشن نیاکانی بیشتر از دودمان‌ها و فرمانروایان دوام آورده و در فرهنگ جهان ریشه دوانده و هنوز هم در عصر آگاهی و انفورماتیک ریشه می‌دواند. در سرزمین‌های فرمانروایی هخامنشی که نخستین ابر قدرت جهان بود نوروز توانست بر جای آن تأثیر گزار باشد و پایدار بماند. در روزگار کنونی نیز این جشن با کوچ ایرانیان، افغان‌ها و مردم

ساکنان کره زمین هزاران هزار سال با ابر و باد و مه خورشید برای چندی زیستند و نوبت را به دیگران دادند و رفتند. آن‌ها هرگز به کروی بودن زمین باور نداشتند. آن چنان به اوهم تن در داده بودند که اگر چیزی بر علیه گفتار مغ، خاخام، کشیش، مفتی، ملا و راهب گفته می‌شد طناب دار بر گردن او می‌بستند و به کوره آتش می‌افکندند. باغ زندگی و زیبایی آن را آن چنان در اوهم فرو می‌غلطانند که گالیله نیز در دادگاه با دندان قروچه پای بر زمین کوفت که ای داد و ای بیداد پنجه بر گلویم بردارید. به خدا این کره خاکی گرد است. به پیر و به پیامبر سوگند که نه تنها گرد است و به دور خود می‌چرخد بلکه به دور خورشید هم که به آن نور می‌تابد در گردش است. گفتند: نه حرف مفت از علم و گفتار بر ضد خدا نزن، زمین از سر جایش تکان نمی‌خورد!

باری، دندان قروچه‌ها سرانجام کارساز افتاد و نشان داد کار جهان با گوش فرو بستن بر حقیقت به انجام نمی‌رسد. بشر دریافت نه تنها زمین در ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و ۴ ثانیه با یک چرخش کامل شب و روز را می‌آفریند بلکه با سرعتی نزدیک به ۳۰ کیلومتر در ثانیه، در ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۹ دقیقه و ۱۰ ثانیه کامل یک دور به دور خورشید می‌چرخد. با این رقص فریبنده زمین، فصل‌های سال در نیمکره جنوبی با نیمکره شمالی تفاوت پیدا می‌کند. بهار استرالیا در نیمکره جنوبی، پائیز ایران در نیمکره شمالی و تابستان ایران زمستان استرالیا می‌شود.

به دنبال درک از این فراز و فرودها سرانجام چشم و گوش ساکنان سرزمین ما باز شد و فصل سرما، گرما، بهار و پائیز در فرهنگ نیاکان، پا گرفت. از آن روی نه تنها جشن مهرگان که خود جشن بزرگداشت میترا و خدای خورشید بود بلکه نوروز نیز مژده رسان تابستان شد. از سوی دیگر در اعتدال بهاری نیمکره شمالی تحویل سال نقطه شکوفایی فرهنگ ملت و اکنون باید گفت ملت‌هایی شد که در علمی بودن سنت دیرپای آنان، مردم جاهای دیگر جهان نیز به آن به دیده تحسین می‌نگرند.

با پایان گرفتن سال، مردم گستره نوروز خانه تکانی کرده و با جشن خود که پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد سال نو را آغاز می‌کنند. روز ۲۱ ماه مارس برابر با روز نخست فروردین هم‌زمان در کشورهایی که نوروز را جشن می‌گیرند همراه با زادگاه این جشن که ایران است پیر و جوان پای سفره یا میز هفت سین می‌نشینند. این سنت گاه سبب شده که برخی از کثر راهه روندگان نیز به راه راست روی می‌آورند و از ناپاکی دست کشیده و راهی درست آغاز می‌کنند. نوروز به گونه ای است که انسان را از تنهایی و رنج بیرون می‌آورد. این جشن که یکی از کهن‌ترین جشن‌های جهان



می‌کنند که رسول خدا فرموده است: آن کس که از عجم‌ها (ایرانیان) تقلید کند، خود یکی از آن‌ها خواهد شد. این مخلوقات ملحد مردمان را وامی‌دارند تا گناهان کبیره مرتکب شوند. (نقل از: «کتاب الدر المنظوم» ابوالقاسم العرفی، از روی نسخه خطی موجود در «اسکورپال» (شماره ۱۷۴۱) «بریتیش میوزیوم» (شماره ۱۹۱۹) و «بنی مجید» استانبول (شماره ۱۷۴۱). با وصف همه تنگ نظری‌هایی که پس از واژگونی ساسانیان از سوی مهاجمان ریشه‌دار شد، نوروز و مهرگان پا پس نکشیدند تا جایی که در آندولوسیای اسپانیا برای خود جای پا باز کرد و حسان بن مالک ابن ابی عبده سرود:

«در این وقت صبحگاهی، وقتی ابر به فراوانی می‌بارد / و زمین جامه‌های مخطط اش را بار دیگر تن می‌کند / و ردایی آکنده از ابریشم سبز بر خود می‌پیچد / و نسیم / نفس مرطوب خود را می‌دمد تا عطر مشک و عنبر از گل‌ها برانگیزد / مهرجان (مهرگان) را می‌بینم که از شادی / سرشار شده است / در این روز / اشخاص متقابلاً به یکدیگر هدیه می‌دهند / و آن که اندک دارد نیز هدیه را از آن که فراوان دارد دریغ نمی‌کند». (الشیخ احمد بن محمد المقرئ التلمسانی: «فتح الطیب من غصن الاندلس الرطیب» ج ۲، ص ۳۶۸).

جشن شکوهمند نوروز بر همگان همایون باد

بخش قفقاز به امریکای شمالی توانسته است در آن‌جا ریشه فرهنگی بدواند. به گونه‌ای که هفت سین برای رأی بیشتر و بده بستان سیاسی پایش به تالار بیضی گونه کاخ سفید هم رسیده است.

نوروز سرآغاز روز نخست سال جشنی که به گونه کوه دماوند در برابر گردباد و توفان‌ها سر خم نکرد و نماد فرهنگ و پیشینه ژرف است، نه تنها در «کردوبا» و سراسر اسپانیای مسلمان از آن استقبال گرم شد بلکه در جاهای دیگر شمال آفریقا از جمله تونس، لیبی و مراکش نیز نشانگر شادی و شاد نوشی بود. ابوبکر ابن قوطیه در شعری خطاب به وزیر ابوعامر ابن مسلمه به او می‌گوید: «باشد که تو زمانی دراز از هر بلا و حادثه به دور بمانی تا بتوانی از شادمانی‌های مهرگان و نوروز بهره مند شوی». (نقل از ابولید الثمیری: «البدیع فی وصف الربیع»، نشره. پرز، انستیتوی مطالعات عالی مراکشی، رباط، ۱۹۴۰، جزوه ۵۱ ب).

ابو نواس شاعری که اشعار او بیش از همه در اسپانیای مسلمان اوج داشت شعرهای بسیاری در وصف نوروز سروده و آن را جشنی می‌داند که در خیلی از جاهای جهان برگزار می‌شود. (ابونواس: «دیوان» چاپ «وان کرم»، گریگسوالد، ۱۸۵۵، چاپ قاهره، ۱۸۹۸؛ چاپ ف. فرید، قاهره، ۱۹۳۲).

با همه آن‌چه چکیده و کوتاه گفته شد پیشینه‌نگاران مردم را طرفدار شادی جشن نوروز و مهرگان

نوروز در تاجیکستان؛ تاریخ افتخار گذشته و حال

دکتر امان الله شجاعی

و از این موارد. پروفیسور محمداف عبدالرحمان نوروز ویچ؛ فوق دکترای علوم سیاسی که استاد و راهبر علمی اینجانب بود، در این زمینه می گوید:

جشن نوروز جشن مردم ایرانی تبار است. اگر عمر خیام توانست نوروزنامه بنویسد، اساس گذار صلح و امنیت ملی تاجیکستان، محترم امام علی رحمان در زمان استقلال کشور تاجیکستان، در پایتخت کشور عزیزمان تاجیکستان، نوروز گاه و کاخ نوروز و چند مورد دیگر را در این زمینه بنا کردند.

کاخ نوروز و نوروزگاه، فقط در تاجیکستان هست و در جای دیگری نیست.

نقش و نگارهای این بناها همانند گل‌های بهاری و بسیار زیبا هستند.

کمی بالاتر از کاخ نوروز، نوروزگاه ساخته شده که به خاطر نوروز خجسته پی است و محل حضور پهلوانان، اسب دووانان، کشتی گیران و امثال آن است.

مطلب دیگر، گل‌های چکن و یا پیراهن چکنی است، که بر روی نوعی لباس تاجیکی است.

همه این عنعنه‌ها (سنت‌ها) به خاطر نوروز خجسته پی است و اضافه بر آن، در جای جای تاجیکستان نوروزگاه‌های کوچک و حسب نیاز ساخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند که در دنیا بی‌سابقه و بی‌نظیر است.



باعث افتخار است که با ابتکار رئیس جمهور ما امام علی رحمان و سروران حوزه ی نوروز، نوروز جهانی شد و این مطلب به این معنی است که در حد خود توانسته ایم فرهنگ ایرانی و زبان تاجیک و ایرانی را، معرفی کنیم تا شناخته و تجلیل شود.

نوروز مبارک باد و نوروتان پیروز باد. محمد اف معتقد است که جشن نوروز، تنها یک جشن نیست، بلکه تاریخ افتخار گذشته و حال ماست و تاریخ ۵ و یا ۶ هزار ساله ی ماست و باید هر ساله تجلیل شود و پاس داشته شود.

یکشنبه در باغ رودکی (پارک رودکی) که باغی بسیار زیبا و دل فریب است، جشن‌های هفتگی دارند و زن و مرد و پیر و جوان به شادی می‌پردازند و مدیریت و هزینه ی آن نیز، با دولت است.

در ایام نوروز، در برخی مواقع، بسیاری از، شرکت‌ها و کارخانه‌ها در باغ‌های فراوانی که در تاجیکستان هست، سفره‌های طولانی می‌اندازند و از افرادی که



از راست: پروفیسور محمداف، طلعت نظروف وزیر خارجه پیشین تاجیکستان

در باغات هستند دعوت می‌کنند که بیایند و استفاده نمایند.

در ایام نوروز، به گونه‌ای است که همه ی مردم می‌توانند از این سفره‌ها استفاده کنند و حالت روز عاشورا در ایران را دارد که فقیر و غنی مشابه دارند.

وقتی در روز عید، همه دور هم هستند، در برخی مواقع این شعر را با هم می‌خوانند:

ساقی به سرم، شاه‌ی به سرم، شینوم سرکوچه و، گیروم خبرو.

شراه‌ی خاطره‌ها، به عشق دیرینه ی ما گر از تو یاد آید، دلم به فریاد آید نی نه نی نه نی، های نه نی،



در ایران روز اول فروردین هر سال و در تاجیکستان، روز ۲۱ مارس هر سال، روز نوروز است.

تفاوت شروع نوروز در ایران و تاجیکستان در این رابطه، شروع نوروز است که یکی در اول سال هجری شمسی و دیگری در روز ۲۱ مارس میلادی است.

تفاوت دیگر این که در ایران برای آموزش و پرورش تا ۱۳ فروردین ایام نوز است و تقریباً روزهای کاری برای سایر ادارات نیز، تقریباً نیمه تعطیل است و در تاجیکستان بین ۳ تا شش روز است.

سومین اختلاف الزامی نبودن روز ۲۱ مارس (گرچه عرف همین است) در تاجیکستان برای شروع نوروز و برعکس قطعی بودن اول فروردین در ایران است.

مثلاً در سال جاری به خاطر ماه مبارک رمضان، به احتمال زیاد، اعلام نوروز، بعد از عید فطر اعلام خواهد شد.

اکثر قریب به اتفاق مردم تاجیکستان علاقه بسیار زیادی به نوروز و عید فطر دارند و هر دو را به تمامه محترم می‌دارند.

در حد اقل ۳ روز اول، بیشتر مردم شهر و روستا، در باغ و بستان‌ها به رقص و پایکوبی می‌پردازند و درحقیقت خرسندی و خوشنودی خود را بروز می‌دهند.

سفره‌ها، یا همان دسترخوان‌های تاجیکان به پر بودن و یا پوره بودن معروف است. یعنی به گونه‌ای پر از آجیل، تنقلات، نان، آب گوشت بیسکویت، سبزی، میوه، سمنو و امثالهم است که حتی نقطه‌ای از سفره خالی نیست.

تا چند سال پیش که مجموعاً ۱۴ بار به آنجا سفر کردم و دو عید نوروز را در آن جا بودم، تقریباً تفاوت درآمدی زیادی بین آحاد مردم نبود و به جز اقلیت بسیار کم، زندگی مابقی مردم تقریباً مشابه هم بود و الحق بسیار شاد بودند و امیدوار به آینده‌ای بهتر.

آن‌ها در تمام و یا اکثر روزهای



نوروز و معنای زندگی

دکتره زهره عالی نسب

سرت اندیشه نو شود»
فرهنگ ایرانی با دید و بازدید از بستگان و نزدیکان در تقویت مودت و صمیمیت، تلاش می کرده است. بعد از تحویل سال و در ششم فروردین ایرانیان قدیم، تولد زرتشت را جشن می گرفتند که جشن ملی با جشن مذهبی توأمان می شد. از این روی همین باورها و رسوم ملی سبب شده که به هر کشوری در فلات ایران سفر می کنی از تاجیکستان گرفته تا ترکمنستان و ازبکستان، گویی خویشان خود را دیده ای.

با افتخار از این که زبان و آداب و رسوم و فلسفه و تفکر ایرانشهری، باعث نزدیکی این ملتها شده است، لذت میبری.

به قطع و یقین، جهان ما جهان روایت هاست و سهم بسیاری در حافظه تاریخی آدمیان داشته است. همین امر خود باعث قوام و استمرار ملت و مرز و بوم می شود، زیرا ملت بدون حافظه تاریخی و روایت، آینده ی موهومی خواهد داشت. بنابراین وظیفه ی ماست که این رسوم و فرهنگ کهن را پاس بداریم و هر چه بیشتر و جذابتر آن را برگزار و به نسل جدید معرفی نماییم تا ایران و ایرانی همیشه منسجم و پایدار بماند. کوروش و فردوسی و سیمرغ اسطوره ای و رودکی ها که سهم بسیاری در جاودانگی فرهنگمان داشته اند هر چه بیشتر و بیشتر

باید و باید، در ادبیات و تاریخ ما به نسل جدید معرفی شوند. رمز ماندگاری ایران و فرهنگ ایرانی همین رسوم زیبای ایرانشهری با چاشنی ادبیات غنی پارسی است. به قول فردوسی بزرگ:

«روان تو را دادگر یار باد/ سر بدسگالان نگو نثار باد
به یزدان و نام تو ای شهریار/ به نوروز و مهر و به خرم بهار»

ای هم وطن:

«رسم نوروز به جای آور و از یزدان خواه/ کآورد حالت ما باز به حالی احسن»

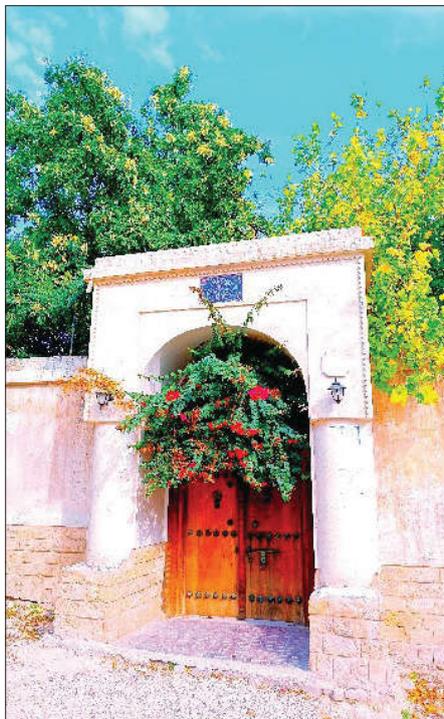
نوروز، تنها یک جشن کهن نیست؛ بلکه آغازی دوباره است، پیوندی میان طبیعت و انسان، زمانی که زمان خود را تازه می کند و جهان لباسی نو بر تن می پوشد. در این باززایش طبیعت، انسان نیز فراخوانده می شود که از زمستان درون خویش عبور کند، غبار کهنگی را بتکاند و روحش را بهاری سازد.

نوروز یادآور آن است که تغییر، ذات هستی است؛ هیچ زمستانی پایدار نیست و هیچ تاریکی جاودانه نمی ماند. هنگامی که شکوفه ها درختان را می آریند، گویی جهان به ما می گوید: در دل هر پایان، آغازی نهفته است. فلسفه نوروز، فلسفه بازگشت به تعادل است، بازگشت به هماهنگی با طبیعت، با دیگران و با خویشتن. در این لحظه های آغازین، انسان فرصتی می یابد برای بازنگری در خویش، برای کاشتن نیت های نیک و پالایش دل از کینه و رنج. نوروز نه فقط تحول سال، بلکه تحول دل است؛ جشن روشن شدن چراغ آگاهی و بیداری روح.

در نهایت، نوروز یک دعوت است، دعوت به زیستن آگاهانه، به دیدن زیبایی های جهان، به بخشیدن، شکفتن و انسان تر شدن.

برهه هایی از زمان که دچار حمله ی بیگانگان از جمله تورانیان و تازیان شد؛ ققنوس وار دوباره بر خاکستر خود زنده کرد و مانع از گسستن ها و از خود بیگانگی مردمان این مرز و بوم شد و همه ی ایرانیان با وصل شدن به همین آداب نیک و با بهره گیری از گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک قوم غالب را هم مغلوب فرهنگ خود ساختند و نحسی تجاوز و جنگ را زدوده و شکوه خود را دوباره از سر گرفتند.

از جشن های مهرگان و آبانگان و سده گرفته تا جشن یلدا، طولانی ترین شب سال، و تولد خورشید و از همه مهمتر نوروز و سال نو که یادگار جمشید پیشدادی است و قدمتی چهار هزار ساله دارد.



در هیچ ملتی چنین رسوم دیرینه و پایداری با این قدمت یافت نمی شود، انسان ایرانی با زنده نگهداشتن این رسوم زیبا و با کمک از خرد خود، بهانه و فرصتی برای پاسداشت فرهنگ ملی خود و سپاس از خدای خود و احترام به طبیعتی که از آن ارتزاق می کرد، یافت. از این منظر ایرانی، هم فرصتی را برای اتحاد و باهم بودگی فراهم می کرد و هم درسایه آن، مراودات اجتماعی و صمیمیت و نوع دوستی و دگرخواهی را میسر می ساخت. نوروز از نظر گاه شماری نیز بسیار حایز اهمیت است و هوش ذکاوت ایرانی را در این زمینه می رساند که نسبت به تساوی ساعات روز و شب در اول بهار و به لحظه تحویل سال نو حساس بوده و علاوه بر خوش بویی و خوش پوشی به خوش گویی نیز اهمتامی تام داشته است. او از یک طرف سعی در نو شدن تفکر، از بین بردن کینه و کدورت داشته و از طرف دیگر بر ساخت روابط سست شده بین فردی نیز توجه داشته است. چه زیبا منوچهر آتشی در بیتی به این موضوع اشاره می کند:

«زیباست روی کاکل سبزت کلاه نو/ زیباتر آن که در

بشر از دیرباز به دنبال یافتن معنای زندگی بوده است تا بتواند با یافتن آن، آرام خود را التیام ببخشد و خوشبختی و سعادت خود را ممکن سازد. بنابراین، محور کلان گفتمان ها در فلسفه قدیم و جدید روایتی را جستجو



می کند که معنای زندگی را در رتوریک جذاب ارائه دهد زیرا بشر برای بقا به امید نیاز داشت و امید متعلق به بشری است که می داند که در جهانی بدون قطعیت زندگی می کند که اندوه و رنج با آن عجین شده است. این بشر، شروع به روایت و قصه می کند تا از تجربه زیسته هم سهمی باشد و درد و رنج خود را التیام ببخشد و نور امید را برای زندگی بهتر ممکن سازد. ویل دورانت برای یافتن تعریفی از معنای زندگی دست به پژوهشی زد، که صد نفر از اندیشمندان از جمله راسل و گاندی و جواهر لعل نهرو و مورخان و فلاسفه و منجمان از چهره های شاخص آن بودند که هر کدامشان از زندگی و معنای آن تعریفی داشتند. ستاره شناسان گفته بودند زندگی فقط لحظه تأخیر در خط سیر یک ستاره است. جغرافی دانان گفته بودند تمدن چیزی نیست مگر دوره کوتاه و ناپایدار از میان عصر یخبندان و زمان حال، زیست شناسی گفته بود، زندگی جنگ و جدال و تنازع بقا در بین جانداران از جمله انسان است. مورخان آن را پیشرفت پنداری که شکوه و افتخارش به نابودی ختم می شود؛ نامیدند. فیلسوفان اگزیستانسیال بر مسایل وجودی انسان از جمله چگونگی زندگی معنادار در مواجهه با جهان بی معنا تمرکز داشتند و کامو اعتقاد داشت که زندگی در عین بی معنایی باید آن را شاد تصور نماییم و تلاش کنیم معنایی را در آن بیابیم.

ساکتین فلات ایران از هزاران سال پیش به دنبال یافتن معنای زندگی بودند و آن را در شادی و با هم بودن یافتند به طوری که هر ماه و به هر بهانه ای جشن برگزار می کردند در شادی همدیگر شریک می شدند و باهم بودگی را پاس می داشتند. مراسم آن ها برگرفته از صلح با خود، صلح با دیگری و صلح با طبیعت و دیگر موجودات بود. بی شک خردی که پشتوانه ی چنین رسومی بوده و هنوز پابرجاست سهمی بسزا در تقویت روابط بینادهنی و بینابانی آدمیانی داشت که صلح و مدارا و دگرخواهی و دگر پذیری را پیشه خود می کرد و در غم و شادی هم شریک می ساخت، به همین جهت ایرانشهر محل امن بزرگترین خط تجاری قدیم که چین را به اروپا وصل می کرد، بود.

مکتب ایرانی مأمّن مدارا و صلح طلبی و شادی بود و اگر جنگی صورت می گرفت بیشتر مواقع ناخواسته و تحمیلی بود. تاریخ ما چه اسطوره ای و چه باستانی با پشتوانه خرد و خردورزی و با احترام به چهار عنصر طبیعت، که شامل آب و خاک و باد و آتش بود، هر کدام روایتی با خود داشت و همراه با آن روایت مراسم و جشنی را سبب می شد تا شکوه باهم بودگی های پایدار و زیبا را هر چه بیشتر به نمایش گذارد. چه بسا این رسوم و این روایت ها ایران، این کهن دیار اسطوره ای، را در

نوروز؛ الهام گرفتن از طبیعت برای زدودن کهنگی ها

رضا نکبسا



در ابتدای سخن فرصت را غنیمت شمرده و نوروز را به همگان تبریک می گویم. و در سال پیش رو برای مردم و کشور عزیزمان ایران سالی سرشار از اتفاقات نیکو آرزو مند.

در ایران وقتی صحبت از نوروز می شود، یک تمدن چند هزار ساله، یک فرهنگ کهن دیرپا، یک ادبیات غنی و تاریخی با شکوه را در اذهان بیاد می آورد.

تا آنجا که شکوه این واقعه را می توان در اشعار پارسی زبانانی دید که اغلب مردم با اشعار و نوشته های آنها انس و الفتی دیرینه داشته اند.

در این نوشتار کوتاه نیز نگارنده سه نگاه متفاوت از سه شاعر به نوروز و الهام از آن را مرور می کند، لذا این بررسی حاصل بضاعت فهم نویسنده و وقت نگارش این سطور در خصوص نوروز است. در ابتدا نگاهی می کنیم به فلسفه و اشعار حافظ در رابطه با نوروز:

نفس باد صبا مشکک فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

جوان شدن عالم پیر به تعبیر نگارنده حکایت نوزایی و تجدید حیات یک عنصر کهن در شمایی دیگر گونه و جوان است. این پدیده نو است در عین سالخوردگی و جوان است در عین پیری، حالی است که ریشه در گذشته ای پر تکرار و دور دارد.

این نو شدن تلنگری است به آدمی تا دم را غنیمت شمرده و شاعر تاکید می کند.

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

به تعبیر حضرت حافظ نوروزهای دیگر خواهد آمد منتهی اندرز می دهد که ممکن است آن روز انسان دیگر شرایط حال را نداشته باشد.

حافظ در جای جای غزل هایش به تحسین زندگی و پویایی پرداخته و آموختن از نو شدن ها را یاد آور شده است، برای این آموزش ها باید جان را قوی و آماده نگه داشت.

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی

از این باد از مدد خواهی چراغ دل برافروزی

نکته دیگر قابل توجه در نوروز، لذت بردن از دم و غنیمت شمردن زندگی و کوتاهی و تکرار ناپذیری آن است.

تاکید بر کامجویی از دنیا در تمامی ابیات و غزلیاتی که حضرت حافظ در این خصوص بیان داشته است هویداتر از آن است که نیاز به آشکار سازی داشته باشد. خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد.

که در دست بجز ساغر نباشد

تاکید ساغر در دست داشتن کنایاتی از در حال زندگی کردن و لذت بردن از نعمت های دنیوی است، در جایی دیگر از هاتف غیب نیز مدد جسته است و فلسفه زندگی را عشق دانسته است عشرت

هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

به گوش هوش نیوش از من و به عشرت کوش
که این سخن سحر از هاتم به گوش آمد
از حافظ که گذر کنیم، با نگاهی خیلی گذرا می بینیم حضرت مولانا نیز نگاهی نوروز داشته و این اتفاق و دگرگونگی طبیعت را الهام بخش و پیام آوری از جانب خالق هستی می داند:

بهار آمد بهار آمد سلام آورد مستان را
از آن پیغامبر خوبان پیام آورد مستان را

یا

ای نوبهار خندان از لامکان رسیدی

چیزی بیار مانی از یار ما چه دیدی

خندان و تازه رویی سرسبز و مشک بویی

هم رنگ یار مایی یا رنگ از او خریدی

مولانا با تاکید بر این که آن چه در پیرموان ما اتفاق می افتد، دربرگیرنده نکته ای است برای جان هایی که آماده دریافت رمز و رموز کائنات هستند، بهار می آید تا مرغ جان شما را پرواز دهد به منشا آفرینش، او بهار را نشان خالق جهان می داند، برای ایمان به رستخیز، رستخیزی که تمامی مردگان دوباره زنده شوند. چرا که در بهار جمله جسم های بی جان دوباره زنده می شوند می گیرند.

آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود

آمد ندای آسمان تا مرغ جان پران شود

هم بحر پر گوهر شود هم شوره چون گوهر شود

هم سنگ لعل کان شود هم جسم جمله جان شود

مولانا نوروز را نماد عظمت پروردگار می داند و از این اتفاق راز ماندگاری خالق هستی را هویدا می سازد.

امروز روز شادی و امسال سال گل

نیکوست حال ما که نکو باد حال گل

گل را مدد رسید ز گلزار روی دوست

تا چشم ما نبیند دیگر زوال گل

همواره ادبیات ما در تناقضی آشکار بین دو نیروی فکری سیال بوده است، متفکرینی که دنیا را سراسر مادی و عشق ها و لذت راز مینی می داند و گرفتار عرفان، تصوف و صوفی گری نشدند، مانند خیام و گروهی نیز چون مولانا و عطار و دیگر بزرگان که عشق را شایسته معبود ازلی و ابدی می دانسته و عشق دنیایی را گوشه ای از عشق به خداوندگار هستی می دانند و تمامی پیامدها از جمله نوروز را نشانی از او می دانند.

نمونه هایی از تعابیر عرفانی پدیده های طبیعی در ادبیات عرفانی غرب نیز به چشم خورد که در مانده های زمینی آندره ژید می توان دید (ناتانائیل، هر آفریده ای نشانی از خداوند است، اما هیچ پدیده ای او را هویدا نمی سازد. ناتانائیل، همه آفریده ها نشانی از آفریننده خود را دارند اما هیچ پدیده ای به تنهایی او را آشکارا نمی سازد. همین که آفریده ای نگاه مان را به خویش معطوف کند، ما را از او دور می سازد).

و در آخر این نوشتار به خیام می رسیم او از دیگر شاعران فارسی زبان متفاوت است، تاکید و توجه ویژه ای به نوروز دارد و آن را به نمادی برای شادکامی است و در لحظه زندگی کرد می سازد.

بر چهره ی گل نسیم نوروز خوش است

در صحن چمن روی دل افروز خوش است

از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است
خیام عمر آدمی را به عمر سبزه قیاس کرده که کوتاه و گذراست، تاکید او به زندگی این جهانی است، درک زمان و غنیمت شمردن آن در تمامی رباعیات او مشهود است.

ساقی، گل و سبزه بس طربناک شده است

دریاب که هفته دگر خاک شده است

می نوش و گلی بچین که تا درنگری

گل خاک شده است سبزه خاشاک شده است

معشوق، گل و می، نوروز و لذت و کامجویی خیام کاملاً این جهانی و مادی است.

او حتی در جایی به آیات و احادیث مدد جسته تا بگوید آن چه من توصیه کرده ام دلالت بر امر الهی دارد چرا که

گویند هر آن کسان که با پرهیزند

ز آن سان که بمیرند چنان برخیزند

ما با می و معشوقه از آنیم مدام

باشد که به حشرمان چنان انگیزند

خیام رابطه خوبی با گذشته ندارد، تاکید او به رهایی از گذشته است و در حال زیستن را در پیوندی از نوروز به مخاطب خود یاد آور می شود...

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است

در صحن چمن روی دلفروز خوش است

از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست

خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است

خیام در جایی دیگر کار درست را در غنیمت شمردن از لحظه و حال و درک آدمی از حیات می داند، توجه ویژه این دانشمند و شاعر نام آشنای کشورمان به فلسفه ای از زندگی است که با غم خوردن، ناراحتی، افسردگی سر ستیز دارد و شادی و خوشدلی را عامل پویایی و سرزندگی اجتماع و جامعه انسانی می داند...

چون ابر به نوروز رخ لاله بست

برخیز و به جام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگاه ماست

فردا همه از خاک تو بر خواهد رست

خیام بهشت موعود را در همین دنیا جستجو می کرد او شاعری است که عربان تر از بقیه بزرگان شعر و ادب فارسی زندگی این جهانی را سراسر ستوده و به ستایش از آن برخاسته است...

در فصل بهار اگر بتی حور سرش

یک ساغر می دهد مرا بر لب کشت

هر چند به نزد عامه این باشد زشت

سگ به ز من ار برم دگر نام بهشت

این شاعر و فیلسوف بزرگ در اغلب رباعیاتش از نوروز و بهار وام می گیرد تا کوتاهی و فانی بودن عمر آدمی را یاد آور شود و آن را توجه کننده شادی های انسان سازد، خیام فلسفه حیات را در شاد زیستن می نگرد و از

می و معشوقه نمادی می سازد برای آن

ساقی گل و سبزه بس طربناک شده است

دریاب که هفته دگر خاک شده است

می نوش و گلی بچین که تا درنگری

گل خاک شده است و سبزه خاشاک شده است.

مدرسه تاریخی سعادت، چراغ روشن علم و دانش در بوشهر

دکتر جمال الدین عارفزاده - مدیر مجموعه فرهنگی تاریخی مدرسه سعادت



مدرسه تاریخی سعادت در سال ۱۲۷۷ به درخواست، تلاش و جدیت احمدخان دریابگی حکمران وقت بوشهر از دربار مظفرالدین قاجار تحت عنوان مدرسه ملیه سعادت موسوم به سعادت مظفری راه اندازی شد. پیش از این در بوشهر مکتب خانه احمدیه در حوزه آموزش کودکان فعال بود و بچه ها در آن به تحصیل خواندن و نوشتن و حساب مشغول بودند.

اهتمام و جدیت احمد خان دریابگی که خود از دانش آموختگان مدرسه نظام دارالفنون بود ابتدا بر این بود که مکتب خانه احمدیه را که در آن زمان محمداقبر بهبهانی مدیر آن بود با انجام تغییراتی در محتوا و روش به مدرسه ای مشابه دارالفنون تبدیل نماید

و مسیر میرزا حسن رشیدیه در تبریز را که متاسفانه با مقاومت های تحریکی در تبریز مواجه شده بود و نتوانست به غایت هدف خود در راه اندازی مدرسه نوین برسد، طی نماید.

اما بوشهر شهری کاملاً متفاوت و یکی از دروازه های مهم ورود تغییرات نوین در ایران بود و همین موضوع راه را برای اجرای آرزوی احمد خان دریابگی در راه اندازی مدرسه نوین کاملاً هموار کرده بود

لذا محمداقبر بهبهانی به عنوان آخرین مدیر مکتب خانه و اولین فرد تحول آمیز در عرصه آموزش و دوران گذار از مکتب خانه به مدرسه نوین مورد توجه احمد خان دریابگی قرار گرفت.

تغییرات مورد نظر در محتوا و برنامه ها و روش های آموزشی از سوی ایشان شروع شد اما به دلیل عدم آشنایی آن با رویکردهای نوین آموزشی این تغییرات نتوانست موفقیت مورد انتظار را رقم بزند.

این اتفاقات در سال ۱۲۷۷ صورت گرفت و تاریخ تاسیس مدرسه که بر اولین مهر مدرسه حک شده است در واقع گواه آن است که تاریخ شروع به کار مدرسه از همان زمان است.

عدم موفقیت محمداقبر بهبهانی در ایجاد تغییرات اساسی و مورد نظر دریابگی، ایشان را بر آن داشت تا برای تکمیل برنامه های آموزشی مورد انتظار متوسل به وزارت علوم و معارف که به تازگی تاسیس شده بود شود. حالا شور و اشتیاق و فشار ایجاد شده برای تاسیس

مدرسه در بین مردم تا جایی میروید که نشریه حبل المتین که آن زمان در تهران و بمبئی چاپ می شد مرتب پیگیری ماجرای تاسیس رسمی مدرسه بود بطوری که تا سه هفته پیش از تاسیس می نویسد: «هنوز معلوماتی از مدرسه بوشهر مکتشف نگردیده».

این موضوع نشان می دهد مردم شهر بوشهر به واقع به شکل بسیار متفاوتی با سایر شهرهای ایران که

تاسیس مدارس نوین در آنجا با شکست و درگیری و مقاومت مواجه شده اند، متفاوت است و این مقاومت های جاهلانه تا سال ها بعد از تاسیس مدرسه سعادت در سایر شهرهای ایران وجود داشته است.

درخواست دریابگی از وزارت معارف در سال ۱۲۷۸ باعث معرفی شیخ محمدحسین سعادت که در آن دوران معلم درجه اول مدرسه افتتاحیه تهران و از اهالی استان بوشهر بود، می شود.

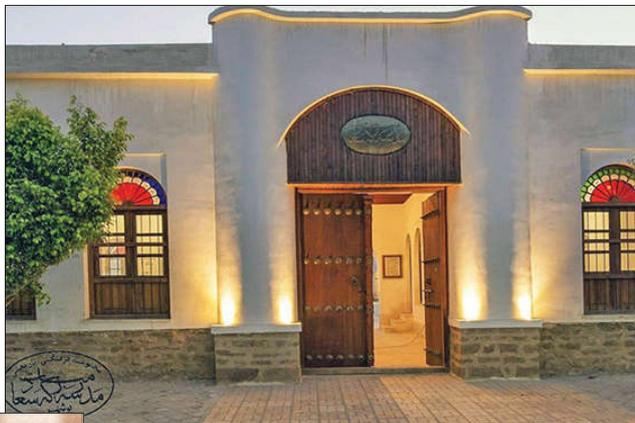
شیخ محمدحسین مردی فاضل، دانا و آگاه به روش های نوین آموزشی بود ایشان در هنگام سفر و گرفتن مسوولیت تدریس در بوشهر، برادر خود شیخ عبدالکریم را که ایشان نیز اهل علم و فضل و ادب بودند و در شیراز

همت والای شیخ محمد حسین و شیخ عبدالکریم باعث راه اندازی مدارس مشابه و زیر نظر سعادت در بندر لنگه و بندر عباس و شهردیر و شهرهای بهبهان و اهواز و کاظمین و بحرین می گردد.

حمایت های بی دریغ مردم و تاجران فرهنگدوست بوشهر، تاریخ آموزش مدارس نوین در جنوب ایران را زرین تر نمود، تا جایی که در دوره ای از تاریخ که ورشکستگی دولت قاجار منجر به تعطیلی تمامی مدارس شده بود، نگذاشتند حتی یک روز درب مدرسه بسته شود و چرخ تعلیم تربیت در بوشهر متوقف گردد.

جدیت و همراهی بی نظیر معلمان نیز از عوامل افتخار آمیز این مدرسه است معلمان که بعضاً مولف محتوای درسی بودند با پیگیری و تحریر شیخ عبدالکریم، کتاب های آموزشی را در هند به چاپ می رساندند و به مدارس تحت پوشش نیز ارسال می نمودند و سعادت هم چون وزارتی در حوزه تعلیم و تربیت در جنوب ایران با تدابیر برادران سعادت نقش آفرینی می کند و نشریات آن دوران نیز تمام رویدادهای علمی و آموزشی و بعضاً رخدادهای سیاسی و آزادیخواهی در این مدرسه را به رشته تحریر در می آوردند.

آثار ماندگار تلاشگران سعادت از احمد خان دریابگی تا محمداقبر بهبهانی شیخ محمدحسین و شیخ عبدالکریم سعادت و محمدتقی فیلسوف همانا تربیت نخبگانی است که تحویل جامعه ایران شدند بزرگانی چون



مدرسه تاریخی سعادت



گروه پیشاهنگی مدرسه سعادت بوشهر سال ۱۳۱۳ خورشیدی

سکنا داشتند با خود همراه می کند. ورود این دو بزرگوار نقطه عطفی می شود در تاریخ تعلیم و تربیت بوشهر و سراسر جنوب ایران و شهر به مرکز فرهنگی و علم آموزشی در جنوب ایران تبدیل می شود.

این دو برادر علاوه بر تسلط بر روش های نوین آموزشی، از نبوغ و خلاقیت خارق العاده ای در طراحی برنامه ریزی درسی و برنامه ریزی آموزشی برخوردار بودند و تلاش و جدیت آنان که با هوشمندی و دانش درآمخته بود سبب برپایی نهضت آموزشی در جنوب ایران می گردد. ملحق شدن محمد تقی روانشاد (فیلسوف) که مسلط

به علوم پایه و نقلی و مهندسی بود به این دو بزرگوار، مدرسه سعادت را به پایگاه علم و ادب در جنوب ایران تبدیل می کند.

اسماعیل رابین، صادق چوبک، اسماعیل نوری زاده، پرفسور مشفقیان، پرفسور نبی پور و جمعیتی کثیر از نخبگان، که باقی الصالحات این بنیانگذاران می باشد. روح شان شاد و یادشان جاودان.

معرفی کتب تالیفی پیرامون تاریخ مدرسه سعادت:

- ۱- نگاهی به تاریخچه مدرسه سعادت؛ از دکتر احمد دشتی
- ۲- بانیان سعادت از علی حق شناس
- ۳- تاریخ مدرسه سعادت در یک صد سال اخیر از علی اکبر قربانی
- ۴- صورت جلسات مدرسه سعادت مظفری از دکتر عبدالکریم مشایخی



کارت پستال‌های نوروزی در بوشهر

جمیل رزمی

را شخصی به نام جان بی چارتون ذکر کرده‌اند که در سال ۱۸۶۱ در فیلادلفیای آمریکا کارت پستال را خلق کرده است.

حالا هرچه که بود مهم این است که این ابتکار بشری وسیله‌ای شد برای ایجاد ارتباط خانوادگی، فامیلی، عاطفی، ابراز محبت‌های عاشقانه و حتی سوءاستفاده از آن به عنوان ابزاری برای جاسوسی مابین دو جنگ جهانی. برایم جالب بود که بدانم ایرانی‌ها از چه زمانی با کارت پستال آشنا شده‌اند و چگونه این کالای فرهنگ غربی به فرهنگ ما ایرانی‌ها راه یافت و سال‌ها به عنوان کالایی ارزشمند که بار معنوی زیادی را بر دوش خود داشت در میان مردم دست بدست گشته است. درخصوص نحوه راهیابی این کالای فرهنگی به ایران می‌توان این گمان را داشت که همزمان با رواج مرسولات پستی بین ایران و کشورهای اروپایی این کالا وارد ایران شده باشد و قطع به یقین این کارت

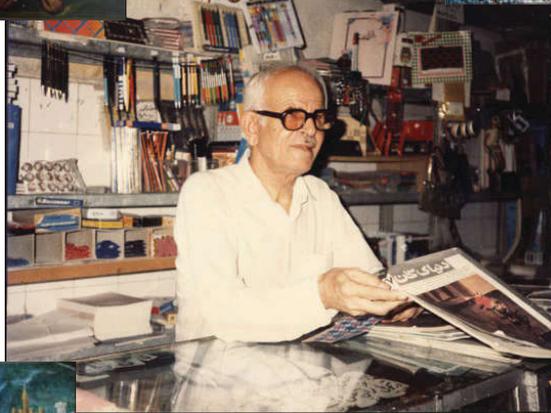


پستال از زمان قاجار توسط ایرانی‌های مقیم خارج وارد کشور شده است. کارت پستال‌ها در گذشته به شکل مستطیل و از جنس کاغذ یا مقوا بودند که یک طرف آن را تزئین می‌کردند و در طرف دیگر آن متنی را به نگارش درمی‌آوردند. بعدها با اختراع عکاسی از این هنر در صنعت کارت پستال بیشتر استفاده شد و دولت‌ها با واگذار کردن مجوز آن به شرکت‌های خصوصی این امکان را به شرکت‌ها دادند تا برای کسب درآمد بیشتر به تنوع در تهیه کارت پستال اقدام کنند. بنابراین آن‌ها با لحاظ کردن سلیقه مشتریان و احترام به عقاید و ادیان مختلف از همه ظرفیت‌های خود اقدام به چاپ کارت پستال کردند. به عنوان مثال تصاویر خانه خدا، تمثال امامان، اماکن مذهبی، بناهای تاریخی، مناظر زیبای طبیعت، شخصیت‌های ادبی، ورزشی، هنرپیشه‌ها و خواننده‌ها و حتی چهره زیبا و معصومانه کودکان را بصورت کارت پستال چاپ می‌کردند. به مرور با پیشرفت تکنولوژی بعد از مدتی کارت پستال‌های سه بعدی با جنس پلاستیکی وارد بازار شد که آن‌ها هم گران‌تر بودند و هم چشم‌نوازتر، امروزه دیگر کارت پستال‌های کاغذی و مقوایی کاربردی ندارند و نسل جدید با کامپیوتر اقدام به ساخت کارت پستال‌های دیجیتال کرده‌اند که از آن‌ها به مناسبت‌های مختلف استفاده می‌شود. همه آن‌چه را که گفتم فقط مروری بود بر حذف کالایی که همه ما از آن خاطرات قشنگی داریم. در لحظه به یاد آخرین کارت پستالی که از دانش‌آموزانم دریافت کردم افتادم که نمای زیبایی از گل و بلبل ترسیم شده بود و بر روی همان تصویر نوشته شده بود: اندک اندک / می‌رسد فصل بهار / خوش به حال روزگار / خوش به حال روزگار.



دیگر کارت پستال‌های کاغذی و مقوایی کاربردی ندارند و نسل جدید با کامپیوتر اقدام به ساخت کارت پستال‌های دیجیتال کرده‌اند که از آن‌ها به مناسبت‌های مختلف استفاده می‌شود. همه آن‌چه را که گفتم فقط مروری بود بر حذف کالایی که همه ما از آن خاطرات قشنگی داریم. در لحظه به یاد آخرین کارت پستالی که از دانش‌آموزانم دریافت کردم افتادم که نمای زیبایی از گل و بلبل ترسیم شده بود و بر روی همان تصویر نوشته شده بود: اندک اندک / می‌رسد فصل بهار / خوش به حال روزگار / خوش به حال روزگار.

تعطیلات عید و مشق‌های نوروزی گفتند. از آنها پرسیدم چیزی هست که نامش را نبرده باشید؟ همه گفتند نه چیزی نمانده که فراموش کرده باشیم، گفتم خوب حالا نوبت من است تا به شما بگویم که چه چیزی را فراموش کرده‌اید. وقتی از کارت پستال به آنها گفتم انگار در ذهنشان جرقه‌ای روشن شد. گفتند آه، بله، چطور شد که ما کارت پستال را فراموش کرده بودیم؟ ما از کارت پستال خاطرات زیادی داریم مگر میشود که چیزی از آن بیاد نداشته باشیم. بعضی از آنها حتی گفتند که ما کارت پستال‌هایی داریم که سال‌ها آنها را در صندوقچه ویا جایی در کمد نگهداری کرده‌ایم. یکی از آنها گفت من نزدیک به چهارصد کارت پستال دارم که بعضی از آنها را خواهرزاده‌هایم از آمریکا برایم فرستاده‌اند. فردای آن روز به دعوت دوستانم



به دیدارش رفتم و کارت پستال‌های او را از نزدیک دیدم و شروع کردم به خواندن پشت آنها. در پشت یکی دو تا از آنها با لحن کودکانه‌ای نوشته شده بود: نمک در نمکدان شوری

ندارد، دل من طاقت دوری ندارد. و یا در پشت یکی دیگر از آنها نوشته شده بود ای نامه که می‌روی به سوی من، از جانب من ببوس رویش.

بی‌شک صافی و صداقت نویسنده این متون میتواند بعد از سال‌ها اشک هر خواننده‌ای را جاری سازد.

فکر این که اصولاً کارت پستال از چه زمانی و توسط چه کسانی ساخته شده و به کشورمان وارد شده است مرا وادار کرد تا به دنبال یک رمز گشایی در این زمینه برآیم و تازه متوجه شدم که کارت پستال یک واژه فرانسوی است که وارد ادبیات مان شده است و در ادامه به مطالب جالب دیگری نیز دست یافتیم؛ مانند این که مبدع کارت پستال کیست که البته اختلاف نظرهایی در این زمینه وجود دارد به همین دلیل به جستجوی خودم ادامه دادم و در دایره المعارف لاروس به این نکته رسیدم که کارت پستال نخستین بار در سال ۱۸۶۹ در اتریش ابداع شده است اما در جایی دیگر مبدع آن

دم‌دمای عید که می‌شود معمولاً خواسته و ناخواسته ذهنم، مرا به سفری در زمان کودکی‌ام می‌برد، در این سفر کوتاه اما شیرین یک آن خودم را در مقابل کتابفروشی مختار مهبیار در خیابان فرودگاه بوشهر می‌بینم،



به انتظار می‌مانم تا آقای مهبیار بیاید و مطابق معمول در کرکره‌ای قدیمی مغازه اش را بالا بکشد، مهربانی را که روشن می‌کند صدای ترانس مهربانی هم بلند می‌شود و با گرم شدن ترانس صدا قطع می‌شود. آقای مهبیار



به سراغ ویرترین کتاب‌ها می‌رود، دستی به سر و روی آن‌ها می‌کشد و بعد استند فلزی که در گوشه‌ای از مغازه‌اش قرار

می‌کند. به بیرون از کتابفروشی می‌آید و در حالی که جلو مغازه اش را آب پاشی می‌کند با آقای تاج‌دینی مغازه بغلی سلام و احوالپرسی می‌کند. به درون مغازه‌اش برمی‌گردد. نگاهی به ته کتابفروشی انداخته به طرف کارتن‌هایی رفته که آن‌ها را تازه از گاراژ اتومبیل تحویل گرفته بود، در آن‌ها را باز کرده و یکی از کارتن‌ها پر از کارت پستال‌های جدید رنگارنگ و قشنگی بود که آن‌ها را برای ایام عید سفارش داده بود. مغازه مهبیار کوچک اما گرم بود، گرم از رنگ‌ها و کتاب‌هایی که نظر هر رهگذری را به خودش جلب می‌کرد. مترصد فرصت ماندم تا آقای مهبیار کارش را انجام دهد. سلام کردم و یک راست رفتم سراغ کارت پستال‌ها تا با چرخاندن استند گردون آن‌ها را از فاصله نزدیک‌تری ببینم و



زیباترین آن‌ها را انتخاب و برای دوستانم بخرم. نمی‌دانم چرا من بیشتر عاشق کارت پستال‌هایی بودم که غروب ساحل را نشان می‌داد، در آن کارت پستال‌ها تلفیق رنگهای زرد، قرمز، نارنجی و مشکی منظره‌ای بس زیبا خلق می‌کرد. هنوز که هنوز است بعد از سال‌ها برایم جذاب و دلکش است.

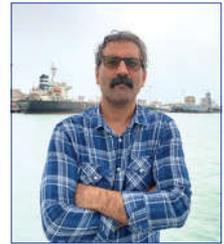
غرق در خاطرات دوران کودکی‌ام بودم که یک آن به خودم گفتم کاش لذت دوران کودکی‌ام را با دوستانی که با آن‌ها خاطرات زیادی دارم به اشتراک می‌گذاشتم. به چند نفرشان زنگ زدم احوال‌شان را پرسیدم و از آن‌ها پرسیدم که از نوروز سال‌های پیش چه چیزی را بخاطر دارید؟ هر کدام چیزی گفتند، مثلاً یکی از شستن فرش همراه مادرش گفت، دیگری از خرید کفش و لباس شب عید گفت، یکی هم از سفرهای نوروزی گفت و آن دیگر از آمدن مهمانان نوروزی و خلاصه از سفره عید و آجیل‌ها و تعدادی هم از سیزده بدر و

بوشهر؛ خاکِ نغمه، چکاد آواز!

امیرحسام حق پرست

در هنگامه‌ی زیست مردمان خلیج جاودانه‌ی فارس می پیچد... گره زده می شود... پیوند می خورد... حالا دیگر آفریقا و سازهایش را به ساز بوشهری می شناسند! هر چه خواننده می شود از دریا و کوه و دشت و مسیله ها، برای ردیف دستگاهی موسیقی به کار گرفته می شود! بوشهر؛ چکاد آواز... خاکِ نغمه! دادِ هجرانی ها... کرشمه‌ی خرابات... گشایشِ غم ها... حصارِ

و موج مخیله را در آسمان بندر بوشهر پرواز دهید! چه می بینید؟! چه می شنوید؟! صدا... پای کوبی... دست های افشان، کِل... چاووشی... و ما که عمری مانده ایم به پای این بندر جان! هم آوای سینه و سازهایش تا آن روز که سر بر آستان جانان یعنی خاکِ پاکش بگذاریم! بوشهر؛ نامت معنای نغمه و تحریر است!



می گویند از جمله نشانه‌ها و مشخصه‌های راه و رسم ادب، حرمت به مبانی فرهنگ و هنر است! (جوهر ادب ما خون سهراب است و طاهر علی حاتمی، دلشدگان) و این خود در جای جای زندگی ایرانی جاری است. هم از این روی موسیقی خود عامل و عنصری مؤثر و راهگشاست و آن قدر توانایی و البته دانایی را به زندگی مردمان هر سامان جاری نموده که به جرأت می توان چنین گفت:

زندگی به سبک و سیاق و مکتب ایرانی بدون موسیقی انگار در هیچ کجای این آب و خاک وجود ندارد و میسر نیست چه همگان زیست و زندگی خود را با موسیقی گذرانده و می گذرانند! فکر کنید لحظه‌ای بدون آواز؟! روزی بدون ساز؟! نه!!! بی شک نفس نمی آید و زندگی غیر ممکن می شود! حالا عقربه‌ی ذهن را بچرخانید



دلنگی های عشاق... بیداد زخمه های حالا... تو گویی خسته ای حالا؟! نه!!! اوج تاریخ؛ بوشهر؛ اوج بخوانف برای همه، برای همیشه ی زمان، برای جهان، اوج؛ اوج و اوج بخوان!

تو گویی میراث سنگین و نهفت موج ها در ابرایی سترگ! این بندر فتح تاریخ است یا مسخ همه ی جهان که بوشهر جهان تو را در بر می گیرد؟! آوای نیل کوبک الشَّرَق چگونگی

طعم جادویی غذاهای بوشهری



جاذبه‌های گردشگری استان بوشهر تنها محدود به دریا و ساحل ماسه‌ای و بکر آن از جمله ساحل زیبای ریشهر، عمارت‌های قدیمی و کنسول‌گری‌های مختلف در دل بافت تاریخی، نخلستان‌های سر به فلک کشیده، طبیعت دلنواز در دل زمستان و بازارهای تجاری نیست بلکه غذاهای محلی و سنتی رنگارنگ با طعم‌های مختلف از دیگر قابلیت‌های این استان به شمار می‌رود که گردشگران زیادی را به سمت خود فرا می‌خواند. بخشی مهم از گردشگری در استان بوشهر به غذاهای متنوع با طعم‌های جادویی اختصاص دارد به نحوی که خیلی از گردشگران برای تجربه مزه واقعی غذاهای دریایی و کرانه‌ای به این استان سفر می‌کنند.

قلیه ماهی و میگو (خورشت ماهی و میگو)، لُخ لُخ ماهی (دم پخت ماهی)، پلو میگو، ماهی شکم پر، ماهی ته انداز، گمنه یا لُک (بلغور ریز دانه گندم)، قیمه و شکر پلو، یتیمک بوشهری (غذایی بدون گوشت)، حلواهای خرمایی، انگشت پیچ و رنگینک‌هایی با تزئینات مختلف و گرده‌های طبخ شده با ادویه‌های گرم از غذاها، شیرینی و نان‌های جنوبی است که جاذبه‌های دیگر برای ایرانگردان دوست‌دار تجربه و سفر است.

در کنار این جاذبه‌های تاریخی، فرهنگی و طبیعی در استان بوشهر، نمایشگاه‌ها و بازارچه‌های مختلف نوروزی از جمله صنایع دستی، کالاهای ته‌لنجی و جشنواره‌های نمایشی، موسیقی، مسابقه‌های ورزشی بومی و محلی در ساحل، گشت‌های دریایی و ده‌ها برنامه جذاب دیگر برای سرگرمی و رفاه گردشگران نوروزی در استان بوشهر برپا می‌شود. این همه زیبایی بدون شک دلیل کافی رو برای سفر گسترده به بوشهر فراهم کرده اما نباید بی‌گدار به آب زد و برنامه‌ریزی مناسب برای اقامت از ضرورت‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد و باید قواعد و اصول سفر ایمن و هوشمندانه را رعایت کرد. / ایرنا

اندیشه نو

حسین زیرراهی - مدرس مهارت‌های توسعه فردی



آید بهار و پیرهن بیشه نو شود/ نوتر برآورد گل اگر ریشه نو شود/ زیباست روی کاکل سبزت کلاه نو/ زیباتر آن که در سرت اندیشه نو شود (آنتشی). اغلب انسان‌ها تصمیم می‌گیرند در سال نو زندگی خود را بهتر

کنند ولی معمولاً این خواست به نتیجه‌ای نمی‌انجامد. ممکن است مشکل از فکر یا عمل فرد باشد. تغییر فکر نقطه شروع تغییر است. بدون تغییر فکر و اندیشه محال است هیچ تغییری در زندگی ما ایجاد شود. بعد از آن نوبت به عمل و رفتار می‌رسد. ولی متأسفانه وقتی طرز فکر ما مشکل دارد خود از آن بی‌خبریم. چون همان مغزی که قرار است ما را به شکوفایی برساند توسط این افکار سیم‌کشی شده است. بنابراین قبل از هر چیز لازم است سیم‌کشی مغزمان را بهتر کنیم.

نکته غمگین ماجرا این است که اگر ما اندیشه خود را نو نکنیم هر تغییری در دنیای بیرون اتفاق بیافتد برای ما سود چندانی نخواهد داشت. حتی ممکن است تلاش کنیم ولی به نتیجه خاصی نرسیم. چون طرز فکر و باور قطب نمای رفتار ما است. اگر توجه کنید برخی آدم‌ها هم در زمان رونق اقتصادی و هم در زمان رکود مشکلاتشان پابرجاست و بهبودی در اوضاع‌شان به وجود نمی‌آید. از طرف دیگر کسانی هستند که در هر شرایط بیرونی عملکردشان خوب است. البته منظورم کاسبان تحریم و رانت نیست. بلکه کسانی که در شرایط بد هم کسب و کار خود را زنده نگه داشته و حتی رونق می‌دهند. یا اگر کارگر و کارمند هستند هم در حال رشد اند.

من فهرستی از طرز فکرهای مفید و غیر مفید را آماده کرده بودم که در این مقاله برشمارم. ولی به جای آن دوست دارم یک طرز فکر که تاثیر بسیار زیادی بر زندگی هر انسانی دارد را شرح دهم. آن هم طرز فکر راه حل محوری است که در هر شرایطی از خود پیرسیم الان چه کاری می‌توانم انجام دهم. این جمله جادویی تقریباً برای هر وضعیتی کارساز است. دلیل آن هم این است که از مغز خود راهکار می‌خواهیم و او هم به ما می‌دهد. ولی متأسفانه ما برعکس عمل می‌کنیم. وقتی شرایط سخت می‌شود یا به شکلی پیش می‌رود که مورد نظر ما نیست از خود می‌پرسیم چرا این‌طوری شد؟ مغز هم دلیل آن را به ما می‌گوید. ولی آیا کارساز است؟ خیر. چرا تورم هست؟ چون نقدینگی رفته بالا.

چرا تحریم شدیم؟ چون با دنیا مشکل داریم. این پاسخ‌ها فقط دلایل آن‌چه اتفاق افتاده است را به ما می‌گوید. فقط زمانی مفید است که ما بخواهیم مشکلی را در خود حل کنیم. ولی وقتی آن‌چه رخ داده عوامل بیرونی دارد و در کنترل ما نیست کارساز نیست. در عوض وقتی می‌گوییم الان چه کاری می‌توانم انجام دهم تمرکز را به درون خود برمی‌گردانیم. همیشه هم کارهایی وجود دارد که می‌توان انجام دهد. از آن طرف در شرایط خوب هم این جمله کارساز است. چون همیشه فرصت‌هایی وجود دارد که بهانه‌جوها و تحلیل‌گران از آن غافل می‌شوند. در پایان دوست دارم صحبتیم را با جمله‌ای از ناپلئون هیل به پایان ببرم: در هر تهدید فرصتی است به اندازه یا بیشتر از آن.

حال بهار خرابه

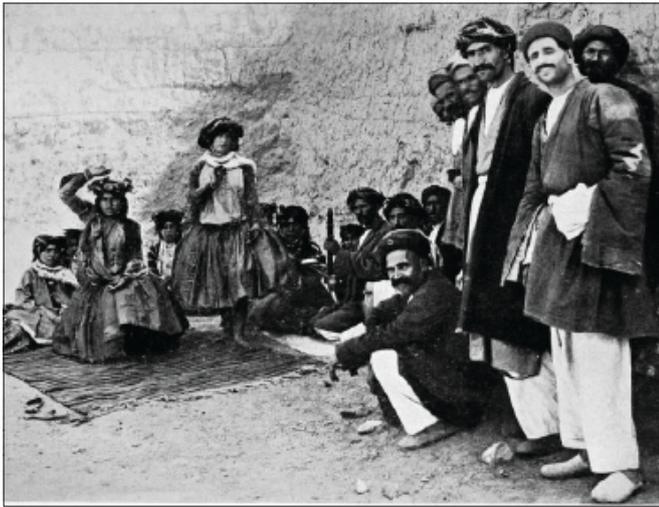
حسین شاکری

مشرف به دریا رساندند.

نسیم خنکی می وزید و صدای جادویی موج های دریا در کوچه می پیچید. آن سوتر چند بچه در جستجوی آتل و چمبر خاک های بُق کرده نمود کناره های دیوار را می کاویدن تا طعمه ای برای زدن به شاخک تله هایی برای شکار پیدم بیابن.

ناخدا کل ویس از خونه که دراومد با دیدن حال نزار کولی ها، حالش سه حاله شد و گفت:

"آخ آخ آخ! کمو ظالمی ای بلا سرتون اُورده"!
و برگشت توی خونه و پس از لختی با به تنگ شربت



ویمتو و میکرو کروم و پنبه برگشت و شروع به تیمار آن ها کرد.

همسایه ها به دور کولی ها جمع شدن و ناراحت از وقایع اتفاقیه هر کدام به وسع خود مقدار برنجی، قند و شکر، حبوباتی یا وجوهی به کدخدا میشت احمد دادند.

کمک های عیدانه ای که همه ساله و قبل از رسیدن نوروز مردم بوشهر به این پیام آوران بهار می کردند. در واقع کولی ها در هر خانه می زدن و می خواندن و پایکوبی می کردند و یک مزدگانی بابت حق القدم بهار می گرفتند.

ناخدا کل ویس با دلجویی از آنان گفت: "هر پنج انگشت مته هم نیسن. یعنی تو محل و کلا بندر از هر ده نفر شاید دو نفر خپک توش در بیاد و محض همی شما دل نگیرین و دل سرد نشین و کار خوتون بکنین. حالا هم می خوامتونا، پاشین به یزله ی شاهان و عدالی راه بندازین... بالله یا علی بیگین!"

کدخدا میشت احمد درنگی کرد و گفت: "ناخدا! فرمایشت شما رو جفت تخم چیشام. هر چند که سالی که نکوست از بهارش پیداست!"

و نی هبمان را باد و کوک کرد و نواخت و عبدو خواند:

"بهار بهار بهاره / حال بهار خرابه
بهار اومد تو کیچه / ظالم شده دسپاچه
بهار بهار بهاره...
و سوگلو می رقصید و اشک می ریخت!

وُ دندونش گلیته / کنیز احمد
وُ صدوقش پلیته / کنیز احمد
رونه ی چاه بهاره / کنیز احمد
میخواه بیگش بیاره / کنیز احمد
کنیز احمد کنیز احمد / کنیز احمد...
عبدو می خوند و میشت احمد
نی همبون می زد و سوگلو
می رقصید و طهمورثو شاهان



شَب می زد. کار اسپند ماهی هر سال کولی های بوشهر بود. کولیانی از طایفه صفاریان. همان بازمندگان یعقوب لیث صفاری شاهنشاه پیشین ایران. کولیانی خُرّه و آزاده که گرچه از اسب افتاده بودند، لیک از اصل نه.

قبل از حلول نوروز همه ساله در کوچه پس کوچه های رویایی بندر بوشهر پیدای شان می شد و قاصدک بهار می شدند. درست مثل پیلسوک ها که دم در عید چو پیک عمو نوروز سر و کله شون پیدا می شد و زیر طارمه های خانه های شهر شیرجه می زدند و بازیگوشی می کردن و مابین چَندل ها و زیر بیلوها برای خودشون سَلت می ساختند.

توی میدون آل شریف محله کوتی بندر بوشهر می خوندن و بروپچه های محل هم باهاشون دم گرفته بودن. حاج کرم از راه رسید. همه منتظر بودن که او قشقرق راه بندازه و کولی ها رو هی کنه. اما در میان بهت همگان او ایستاد و زل زد به لولیان سرمست مطرب! چنان محو گشته بود که غافل شده بود که نزدیک یکصد جفت چشم او را رصد می کند!

حاج کرم بی اختیار قدم به قدم جلو تر می آمد و بچه ها در حالی که به او زل زده بودن قدم به عقب می گذاشتن و به او کوچ می دادن.

یک باره سروکله ی کل ابول توی میدون پیدا شد: "ای چه بُنا بساط فسق و فجوریه که راه انداختین؟! حاج کرم که غافلگیر شده بود خطاب به کل ابول گفت:

"مو هم همی میگم. الان کاری سرشون در میارم که کولی بازی یادشون بره!"

و حمله کرد و تیمیو از دست طهمورثو در آورد و به زمین زد و آن را شکاند.

به آبی ناگه بزم، رزم شد و عده ای به تحریک وادار به سنگبارش شدن. سنگ هایی که ردی از خون بر نی همبون جاری ساختن! ابروی شکافته میشت احمد حرف می زد و لب های سوگلو ماتیک زده سرخ شده بود و چشمان عبدو سنگ نخورده زغصه خون شده بود!

و فرار کردن...!
و نفس زنان و هن هن کنان خود را به زیر طاق بحرینی،

نگرانی های نوروز

هلنا سعادت مند

زن خمیازه ای کشید و صدای مهممی گنجشکان نشانگر آغاز روز دیگری بود. هنوز چند روز بیشتر به آغاز سال جدید نمانده بود. گوشی تلفنش را برداشت و آخرین پیامک موجودی کارتتش را با لیست بلندبالای خریدش مقایسه کرد.



آهی کشید و از جا برخاست.

مینا، دخترش، را دید که در حال تزئین کاسه های سفالی قدیمی شان برای چیدن هفت سین بود. خوشحال بود که دخترش با ذوق و شوق تمام و کمترین هزینه، آیین سال نو را گرمی می داد. کتری را آب کرد و به شعله آبی رنگ گاز خیره شد. وقتی جای را دم کرد، نشست و مجدداً به حساب و کتاب پرداخت.

با صدای دخترش، گوشی را کنار گذاشت و به بخاری که از سینی چای که در دستانش بود، برمی خاست، خیره شد و لیخندی زد. در آستانه سال نو، با اندک پولی که در کارتتش بود، نمی توانست لباسی برای دخترش بخرد و این موضوع همیشه آزارش می داد. صدای زنگ گوشی، افکارش را برید.

"سلام، بهبه خانم شوکتی عزیزم!" صدای خانم شوکتی به گوشش رسید که خبر می داد برای تعطیلات نوروزی تصمیم گرفته اند به شهر آن ها بیایند. خانم شوکتی، دوست قدیمش بود که در تهران زندگی می کرد و تابستان گذشته یک ماه به خاطر عمل دخترش در خانه اش پذیرایشان بود.

با خوشرویی گفت: "منتظر شما هستیم"، و گوشی را بر زمین گذاشت.

به مینا خیره شد. دخترش لیخندی زد و گفت: «نگران نباش، همه چیز خوب می شود». اما مگر می شد نگران نبود؟ اندوهناک سر بر زانو گذاشت و دنبال راهی در ذهنش می کاوید.

دیگر حوصله نداشت برای خرید بیرون رود آهی کشید نمی خواست ذهن دخترش را که دو شیفت در مغازه ای مشغول کار بود را بیشتر درگیر کند.

صدای کوبیدن درب توجه شان را جلب کرد. زن صاحبخانه بود که گفت: «برای سال نو خانه تکانی دارم. دوستانم نیز گفته اند نیرو می خواهیم». زن از جا جهید و با خوشحالی قبول کرد. این فرصت می توانست هزینه مهمان هایش را تأمین کند.

مینا نگاهی به دستان پر چین و چروک مادر انداخت و به چایی که سرد شده بود خیره شد. در دلش احساس می کرد که چگونه تلاش و همکاری، کند تا بتواند هم به سنت هایشان احترام بگذارد و هم فضایی شاد و گرم برای سال نو ایجاد کند.

این روزها گذر زمان بیشتر از همیشه برایش سنگین شده بود. اما حالا با امید و همت، روزهای پیش رو را می دید و می دانست که این آغاز، با تمام چالش هایش، می تواند فرصتی برای آغاز دوباره ای باشد.

مینا با صدای بلند گفت: «مادر، اما به جز کاسه های سفالی، در فکر میوه های هفت سین نارنجی، سبز و سرخ هم باشیم!» و با این حرف، باری از دوش مادر برداشت و امید را دوباره در دل او زنده کرد.

مر تضحی زندپور



از چشم های سرخ من
تا دست های سبز تو
چندین زمستان فاصله است
بهار را
چگونه باور کنم؟

چشم دنیا...

بهار آمد و سرمه به چشم دنیا شد
زمین خشک مزین به فرش دیبا شد

نشست شبنم سردی به روی آتش گل
در اهتزاز هوا چشم غنچه ها وا شد

وزید چهره ی مهتاب روی برکه ی شب
به چشم شب زده تصویر ماه پیدا شد

به شوق آتش سردی که در دل باغ است
نگاه حسرت پروانه در تماشا شد

هزار سر به گریبان صبح فروردین
چو رقص شاخ گل سرخ روی گویا شد

بهار فصل شکوفایی درختان است
خرام سرو نشانی از این بلندا شد

زخم...

همین که عشق به دل آشیانه می سازد
هزار عشق هزاران ترانه می سازد

نسیم معتدل نیمه های فروردین
به سوی پنجره بوسه روانه می سازد

کسی غریب از این کوچه باغ می گذرد
ترانه های تر عاشقانه می سازد

به زیر بارش باران سنگ آینه
شکست صبح دلم را بهانه می سازد

من از نجابت یک دشت لاله می آیم
که سوز داغ دلم را نشانه می سازد

چه زخم ها که نخوردم ز دست این دنیا
چه گونه خاطر من با زمانه می سازد؟

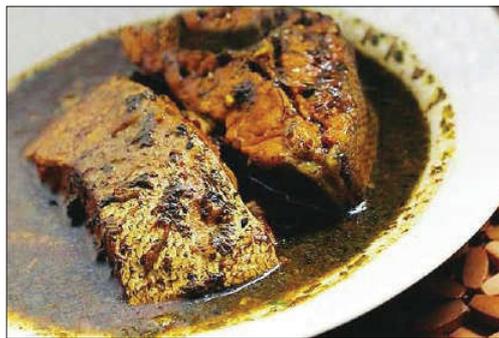
قلیه ماهی بوشهری

یاسین محمدی

یکی دو هفته که گذشت، گفتم عامو به نظرم امروز دیگه ارزون ترین قیمت هامور باشه و بعدش رو به بالان، چون صادرات به کویت باز میشه.

فردا خودش اومد، گفت یک وام پنج میلیونی گیرم اومده خواستم هفتاد هشتاد کیلو هامور بخرم فریز کنم سی یک سال قلیه ام، ترسیدم گرون بشه نتونم. می خواستم تو کف قیمت بخرم!

قلیه ماهی (به فتح قاف) در شهر بوشهر بی شک، غذای ملی محسوب می شود. اگر چه در همه سواحل خلیج فارس، قلیه غذایی ست که با اندکی تغییر، پخته و خورده می شود، اما به روایت دریانوردان قدیم، در تمام حاشیه شمالی و جنوبی خلیج فارس، آن چه که در بوشهر طبخ می شود، زبانزد بوده و سالهاست که در این شهر، به کمال خود رسیده و بر سر سفره ها نشسته است. از میان ماهیان خلیج فارس در بوشهر، بی تردید، ماهی هامور سفید، انتخاب اکثریت برای پخت یک قلیه لعاب دار و پر مزه هست.



سنگسر، سرخو، کخو، خاروی بزرگ و امثال این ها، همه در رتبه های بعد بر لبه انتخاب ایستاده اند.

این ماهیان کفزی دریا، علاوه بر ویژگی های خاصی که دارند، به دلیل چربی موجود در گوشتشان، یک جور غلظت ژله ای در قلیه ایجاد می کنند که عطر و بافت بی نظیرش از خاطره شما نخواهد رفت.

در بعضی شهرها، گوجه، بامیه، بادمجون، سیب زمینی، رب انار و از این قبیل به قلیه اضافه می کنند! نتیجه هر چه که باشد، چیزی بیرون از اصول و دور از طریقت بوشهری خواهد بود. اگر چه تک ستاره های جوانی، گاهی سوسو می زنند، اما سلاطین قلیه در بوشهر، بدون شک پیرزنان محلات ساحلی بوشهر هستند که قلیه ساختن را به مثابه یک آیین برپا می دارند. صبوری، سلیقه، دقت در جزئیات و هم نشین کردن به قاعده این ترکیبات از عهده کسانی برمی آید که روابط میان این عناصر را نه از دستور و کتاب، که در گذر عمر، درک و تجربه کرده اند و سلیقه غذایی جامعه را چنان پرورش داده اند که به سختی می توان یک بوشهری را به غذای دریایی دیگری راضی کرد.

یک قلیه استاندارد را در هر جایی، با رعایت دستورات آن می توان ساخت، اما تجربه طعم ماندگار یک قلیه اصیل، علاوه بر این ها، به فضایی خارج از دیگ و در دل جغرافیا و فرهنگ بوشهر پیوند خورده است.

*مهارت پخت قلیه ماهی به عنوان یک غذای بوشهری، در سازمان میراث فرهنگی کشور به شماره ۲۲۳۹ به ثبت ملی رسیده است.

یک قلیه ماهی درجه یک از یک نقاشی درجه دو، خلافتانه تر است. همه ما در زندگی با تعداد محدودی غذا بزرگ شده ایم که محصول جغرافیای تولد و میراث قومی بوده است. مانند اعتقادات، عموماً آن چه می خوریم هم به میراث خانوادگی وابسته ست.



قلیه ماهی نمایش ظریفی از تعادل است و حاوی مقادیر زیادی از چیزهایی است که در زندگی به آن نیازمندیم.

قلیه ما را به لایه های پیچیده ای از گذشته و خاطرات وصل می کند، چون ساخت قلیه صبوری می طلبد، همزمان می تواند تحمل مان در زندگی را هم بالاتر ببرد و چون غذایی ست که عموماً برای جمع پخته می شود، ما را به دورهم بودن هم دعوت می کند.

قلیه باعث می شود جزئیات جهان بیرون را در هماهنگی با درون مان ترکیب کنیم. گرمای بیرون با سردی ناشی از فلفل و تمر هندی به تعادل برسانیم.

و رابطه ما با دیگران هم به شکلی دیگر به نمایش بگذاریم، گاهی احترام خود را از طریق ساخت قلیه به دیگری ابراز می داریم چرا که انتقال این ارادت به سختی از طریق کلمات منتقل می شود.

عناصر قلیه ماهی در مجاورت همدیگر ترکیب تازه ای می آفرینند.

اجزای قلیه از شصت متر زیر آب در دریا تا ارتفاع ۲۰ متری درخت تمر هندی بر روی زمین پراکنده است و از واکنش پیچیده میان این عناصر، زمینی دریایی هوایی، تجربه قلیه شکل می گیرد.

اگر چه طبقه اجتماعی مهم ترین عامل ایجاد سلیقه و ذائقه است. اما قلیه ماهی در بوشهر به دلیل دسترسی عامه به دریا و ماهی، فارغ از طبقه، نژاد، قومیت، جنسیت، ثروت، مهاجرت و... تقریباً به نسبت متوازی در دسترس همه بوده است و این قلیه بوده که جسم انسان های کنار ساحل را به فرهنگ دریا و بندر متصل کرده است.

اگر چه رابطه عاطفی موجب برتری جایگاه دستپخت در خانه مادری می شود، اما بعدترها، رستوران ها خارج از خانه دو بُعد دیگر تصویر و داستان هم به تجربه قلیه اضافه کرده اند.

اولین زنجیره از فرآیند خوردن با بو آغاز می شود. چشم ها اشتها را تحریک می کنند و دهان قبل از فکر، مزه را داوری می کند و از ترکیب هم زمان دو حس چشایی و بویایی، تصور عطر و طعم شکل می گیرد.

درک نهایی از خوردن قلیه را محل و مکان تجربه خوردن، همراهان، اشتها، رژیم غذایی، دما، سن، عطر و طعم، بافت، رنگ، شدت گرسنگی، عوامل قومی، فرهنگی، محیطی، خصوصیات ژنتیکی ارثی، توانایی های جسمی، عواطف، انگیزه ها، تجربه ها، و خاطرات زیسته تعیین می کند.

چندسال پیش، هر روز ساعت ۱۱، غریبه ای به موبایلم زنگ می زد و قیمت ماهی هامور می پرسید، قیمت که می گفتم می پرسید به نظرت رو به پائینه یا بالا؟

تا آخر هفته چه طور میشه؟

انگار صرافی بومد و دلار می فروختم. این ها را عامواکبر، ماهی فروش بازار تعریف می کند.

کابوس نروزی دانش آموزان

زیبا راستیان

شگرفی شده باشد. نوشتن صحیح واژه‌ها، انشای جمله‌ها، دستور زبان و آنچه حداقل در شاخه ادبیات ارزش بوده است دگرگون شده و حتی کلمات ناشایست و اصطلاحات غیرمعارف (از دید قدیمی‌ترها) عادی شده و در زمره ادبیات روزمره نوشتاری قرار گرفته که این موضوع البته مختص جامعه ما نیست و مسئله‌ای جهانی شده است. افراد تا حدودی با قلم و کاغذ غریبه شده‌اند و بالطبع خوشنویسی کم‌کم به محاق می‌رود. بسیاری از دانش‌آموزان از روخوانی روزنامه هم عاجزند و حتی یک شعر ساده را هم از بر



نیستند. تعداد کمی از آن‌ها اهل مطالعه خارج از کتاب‌های درسی هستند و شاید سالی یک کتاب هم نخوانند.

جهان به سرعت رو به دگرگونی است به گونه‌ای که نمی‌توان از بسیاری از رویدادها جلوگیری کرد و این حقیقت باعث نگرانی می‌شود ولی چاره‌ای نیست.

شاید تا وقتی که بچه‌ها در مدارس در دسترس کادر آموزشی هستند بشود کاری کرد که ادبیات ایرانی را زنده نگه داشت، نوشتار فارسی را حفظ کرد و از نابودی فرهنگ و زبان فارسی پیشگیری نمود. می‌شود محتوای کتاب‌های درسی را غنی‌تر کرد، از شاعران و نویسندگان فاخر ایرانی بهره بیشتری برد.

میان‌روی و اعتدال بهترین گزینه است برای علاقمند کردن دانش‌آموزان نه سختگیری‌های دهه چهل و پنجاه جوابگو است و نه باری به هر جهت‌های پس از آن.

معلم‌ها روز بیست و هشتم اسفند مقرر می‌کردند که دانش‌آموزان دفتر سفید صد برگی را به مدرسه بیاورند تا معلم آن را امضاء کند تا مطمئن شود که کسی زودتر از تعطیلات عید شروع به نوشتن تکلیف نکند.

در دهه شصت کم‌کم تکلیف این‌چنینی جای خود را به پیک نروزی دادند. کتابچه‌هایی که از هر درس مقدار کمی تکلیف را در خود جای داده بودند و دارای تصاویری بودند که معمولا بچه‌ها آن‌ها را رنگ آمیزی می‌کردند و گاهی دارای نمونه سؤالاتی خلاقانه و جالب هم بودند. اما آن‌قدر راحت و سبک بودند که

معمولا بچه‌ها آن‌ها را در یک نیم روز انجام می‌دادند و بقیه تعطیلات را با خیال راحت به بازی و تفریح و دید و بازدید می‌گذراندند.

سوالی که هنوز هم ذهن من معلم را درگیر می‌کند این است که آیا واقعا مشق عید خوب است یا نه؟ تعطیلات نسبتاً طولانی مدت نوروز باعث می‌شود که دانش‌آموزان از فضای درس دور شوند و بسیاری از مباحث درسی را فراموش کنند پس می‌شود گفت که داشتن تکلیف سبک و روزانه شاید بد هم نباشد چون باعث می‌شود که دانش‌آموزان سری هم به کتاب‌های درسی بزنند و در حد یادآوری مطالعه اجمالی داشته باشند.

در دنیای امروز که زندگی کوچک و بزرگ، معلم و دانش‌آموز و... با فضای مجازی گره خورده و بیشتر پیام‌ها و یادداشت‌ها از این طریق رد و بدل می‌شود طبیعی است که نوشتن دست‌خوش تغییرات



مشق عید یا همان تکلیف نروزی کابوس دانش‌آموزان متولد دهه‌های سی و چهل و پنجاه بود. با نزدیک شدن به تعطیلات نوروز زمزمه‌های مشق عید که مقدار آن کم هم نبود به گوش می‌رسید مخصوصاً برای دانش‌آموزان پایه دبستان.

رونویسی از درس‌های کتاب فارسی با «کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه»، «پرستش»، «تکلیف شب اول»، «تکلیف شب دوم» که تیرهای تکلیف بعد از هر درس بودند، روال عادی مشق عید بود.

علاوه بر این نوشتن انشاء با موضوع‌های مختلف به ویژه موضوع «تعطیلات عید را چگونه گذرانید؟»، حل تمرین‌های ریاضی، مسئله‌های مختلف هندسه، نوشتن ده‌ها باره جدول ضرب، نوشتن ده‌ها صفحه خط درشت با قلم نی از جمله‌های «ادب مرد به ز دولت اوست»، «توانا بود هر که دانا بود»، «تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف»، «کار نیکو کردن از پر کردن است»، «نادان ادب ندارد»، «بزرگی به عقل است نه به سن» و ده‌ها جمله دیگر، از سرمشق‌های خط درشت بودند.

کشیدن نقشه‌های جغرافی، تصویرها و تعریف‌های علمی کتاب علوم و... نوشتن املا از درس کتاب فارسی و تصحیح کردن و نمره دادن توسط والدین مثال‌هایی از تکلیف نروزی بودند که بیشتر اوقات لذت تعطیلات عید را به طرز چشمگیری کاهش می‌دادند و گاهی تا عصر روز سیزده بدر دانش‌آموزان را درگیر می‌کردند.

چون معمولاً دانش‌آموزان حدس‌هایی از مشق عید می‌زدند و ممکن بود زودتر از اعلام تکلیف اقدام به نوشتن آن‌ها کنند، بعضی

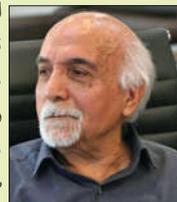
بهار طبیعت مقارن بهار شریعت

به مناسبت تقارن ماه مبارک رمضان

با عید نوروز ۱۴۰۴

حسین حشمتی

این دومین سالی است که عید نوروز با ماه مبارک رمضان مصادف می‌شود. امسال روز پنجشنبه ۱۴۰۳/۱۲/۳۰ مصادف با لحظه تحویل سال ۱۴۰۴ (روز عید نوروز) و در عین حال، شب نوزدهم



رمضان و ضربت خوردن حضرت علی‌ابن‌ابیطالب (ع) است و از آنجایی که روز ۲ فروردین شب شهادت آن حضرت و روزهای سوم تا پنجم فروردین مصادف با ۲۱ و ۲۲ ماه رمضان ایام و لیالی قدر است لذا متدینان روزه دار و حنا آثانی که به هردلیلی روزه نگرفته باشند قاعدتاً هیچ دل و دماغی برای برگزاری مراسم ویژه نوروز یعنی سفره هفت سین و دید و بازدید عید نوروز را ندارند.

بدیهی است که ۵ روز تعطیلات رسمی هم با تأثیرپذیری از واقعه جانگداز شهادت مولای متقیان که به اصطلاح (نوعید) ایرانیان شیعه مذهب محسوب می‌شود هم نه تنها شور و حال سال‌های پیشین را نخواهد داشت بلکه سفرهای نوروزی و گردشگری و جلب توریست (اگر انجام شود) با اکراه و سختی همراه خواهد بود با این وصف نمی‌توان و نباید این تقارن فرخنده را یکسره حزن و اندوه شمرد چرا که در خود ماه مبارک ایام شادی و سروری همچون میلاد منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود (ع) و همچنین میلاد مسعود امام حسن مجتبی (ع) جشن‌های نیمه ماه رمضان از جمله اعیادی است که موجبات شادی و نشاط ملت مسلمان ایران را فراهم خواهد کرد به ویژه این که مراسم افطار در مساجد و تکایا و همچنین دور همی‌های فامیل و دوستانه، فرقی با دید و بازدیدهای نوروزی ندارد یعنی هم زیارت است هم عبادت.

باین اوصاف اما، دشواری‌هایی که فوق به آن‌ها اشاره شد باعث رونق مسافرت هم‌میهن‌های پولدار به خارج و طبقه متوسط به داخل کشور می‌گردد که لابد از چند ماه پیش تدارکات لازمه را دیده‌اند تا از نیمه‌های اسفند ماه به تدریج راهی کشورهای مسلمان همسایه‌ای شوند که نه تنها چندان مقید به انجام واجبات مذهبی نیستند بلکه تبلیغات وسیعی رابرای سفر ایرانی‌ها به کشورهایشان شروع کرده‌اند، بی‌جهت نیست که رئیس‌جمهور کشور تاجیکستان رسماً از ایرانیان دعوت کرد به آن کشور سفر کنند و گفت (بیانید ما یک ماهه فروردین را جشن خواهیم گرفت) و در جایی خواندم که هتل‌های آن کشور اقامت شب اول را رایگان اعلام کرده‌اند، این‌ها را نوشتم تا وزرای ذریبط در دولت چهاردهم به ویژه رئیس‌سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران به این موضوع مهم توجه داشته و طبق قاعده سهله و سمحه به گونه برنامه‌سازی کنند که ملت ایران به طیب خاطر در کشورشان بمانند و در این تنگنای اقتصادی ارز از کشور خارج نشود.

تجلیل از خبرنگاران پیشکسوت شهرستان دیر



طی محافلی که با حضور مسئولین بخش و شهر آبدان، جمعی از اهالی شهر در مسجد کمیل و منزل علی سلمانی، برگزار گردید از دو خبرنگار پیشکسوت بخش آبدان شهرستان دیر تجلیل به عمل آمد.

محفل تجلیل با تلاوت قرآن توسط کربلایی علی رضا ابدیان و مجری گری دکتر حیدر منصور آغاز گردید. سپس ابراهیم دانش خبرنگار پیشکسوت دیر، به بیان خاطرات دوران خبرنگاری از شروع (سال ۱۳۵۹) با مجله کودک مسلمان و کیهان بچه ها، و فعالیت رسانه ای خود با نشریه امید انقلاب، انجمن اسلامی بیعت تا شهادت، همکاری با گروه جبهه و جنگ و گزارشگری در دوران دفاع مقدس، مصاحبه با روسای جمهور و شخصیت‌های تراز اول مملکت و فعالیت در هفته‌نامه نسیم جنوب تاکنون پرداخت.

زارعی امام جمعه آبدان، با بیان این که در محفلی حضور داریم که جمع شده‌ایم تا از قلم و پاسداشت حرمت خبرنگاری، حرف بزیم از حرفه خبرنگاری به عنوان سخت‌ترین کار که بدون هیچ چشمداشتی، خبرنگاران در حال فعالیت می‌باشند یاد نمود.

بخشدار ابراهیم درویشی، هم‌طی سخنانی از خبرنگار و خبرنگاران به نیکی یاد نمودند و با ذکر خاطره‌ای از مرحوم شیخ عبدالله حاجیانی که در جمع‌های خصوصی تاکید داشتند که قدردان (آبدان دانش) باشید، ایشان به نوعی آرشو هنری، فرهنگی آبدان می‌باشند.

در پایان با لوح سپاس از بیش از ۴ دهه فعالیت رسانه ای ابراهیم دانش، تجلیل به عمل آمد.

ضمن این که نظیر، چنین محفلی در منزل علی سلمانی خبرنگار و نماینده روزنامه اطلاعات در آبدان که از اوایل دهه ۷۰ تا پایان دهه، ۹۰ فعالیت داشت، برگزار و از وی نیز تجلیل به عمل آمد. در این محفل، خبرنگار پیشکسوت، علی سلمانی، با بیان خاطراتی از دورانی که با اتوبوس مجله و روزنامه آورده می‌شد و اعلام اسامی کنکوری‌ها و قبولی دانشگاهیان از بهترین دوران خبرنگاری خود یاد نمود

ای دوست خجسته باد نوروز
ایام به کام و بخت پیروزت
دوران بهار مستدامت بادا
این روز و دوگروز و سه روزت
حسین اسکندری

مشق عید

ابراهیم بشکانی

شدیم، اون روزها اواخر اسفند ماه و نزدیک عید نوروز بود، مدیر مدرسه آقای سید ابراهیم خرد و ناظم آقای باقر فرخزاده بودند، معلم کلاس چهارم هم آقای خلیل توللی که هم نویسنده و هم نقاش ماهری بود (بعدها شد دبیر هنرمون در دبیرستان سعادت) اون زمان‌ها برای مشق عید می‌گفتند از اول کتاب فارسی تا این جایی که درس داده شده توی دفتر رونویسی کنید و بعد از سیزده بدر بیارید، من چند روز قبل از تعطیلی شروع می‌کردم به نوشتن تا زود تمام بشه و در تعطیلات راحت باشم و بازی کنم، تا فرهاد فهمید و برایش توضیح دادم که چرا این کار می‌کنم، گفت پس من هم همین کار می‌کنم، بهش گفتم: پس معلم نفهمه و الا تنبیه می‌شیم، از فردا اونم چند صفحه ای نوشت ولی زود خسته شد و به من گفت: «چون ما ایام عید برای مسافرت می‌ریم تهران، وقت نوشتن ندارم اگر برای من هم بنویسی به جاش سیب و پرتقال و یک تومان (۱۰ ریال) پول بهت می‌دم» منم از خدام بود و قبول کردم و دفتر خودم رو کنار گذاشتم و برای او شروع به نوشتن کردم، تو خونه هم که می‌رسیدم نمی‌رفتم بازی و تند تند برایش می‌نوشتم البته بخاطر این که زود تمام بشه هر از چند صفحه یکی دو صفحه جا می‌داشتم یا چند سطر نمی‌نوشتم تا زود تمام بشه؛ فردای اون روز یک سیب و یک پرتقال برام آورد و گفت: «قبیه اش رو آخر کار که تمام کردی بهت میدم» من هم عرض چند روز تمام کتاب رو رونویسی کردم و بهش دادم، اون روزها مثل حالا نبود که یک هفته تا ۱۰ روز به عید مانده مدارس تق و لق یا تعطیل بشه، تا روز ۲۸ اسفند مدرسه باز بود، روز آخر بهش گفتم: «کو پول که گفتی؟» گفت «بریم خونه تا بهت بدم» رفتیم در خونشون، رفت تو حیاط و بعد از چند دقیقه با مادرش برگشت، مادرش گفت: «به خاطر درس دادن به فرهاد و کمکی که بهش می‌کردی، این دو تومن (۲۰ ریال) پول و یه کیسه سیب و پرتقال برای شما کنار گذاشتم به عنوان عیدی» و بهم داد و گفت: «انشالله عید بر شما و خانواده‌تون مبارک باشه» من هم خوشحال شدم و کیسه میوه و پول رو برداشتم و به طرف خونه رفتم، به محض رسیدن تو حیاط خونمون خواهرم عزت که اینا رو دید فوری با دو رفت به مادرش خبر داد، اونم بهم گفت: «راستش بگواز کجا آوردی؟» هرچه گفتم مادر فرهاد بهم داده باورش نشد، خیال کرد خدای نکرده از جایی حرام بدست آوردم، به محض این که بابام اومد خونه و جریان رو فهمید، مادرش بهش گفت: «همراش برو و معلومش کن از کجا آورده؟» پدرم دست مرا گرفت و به طرف خونه سرهنگ خلخالی رفتیم تا خواستیم در بزیم خود سرهنگ از راه رسید، پدرم بلافاصله طبق عادت پا چسباند و احترام نظامی کرد، چون خودش هم نیروی انتظامی بوده و جریان تعریف کرد، جناب سرهنگ فوری فرهاد و مادرش رو صدا زد و جوابی موضوع شد و پس از توضیح مادر فرهاد، پدرم قانع شد و پس از تشکر خدا حافظی کردیم و به طرف خونه روانه شدیم، اون سال توی سفره هفت سین ما سیب و پرتقالی بود که همه مهمان‌ها زیر چشمی بهشون نگاه می‌کردند چون آن زمان استطاعت مالی ما نمی‌رسید که چنین میوه‌ای بخیریم، من که فقط ساعت شماری می‌کردم که سال تحویل شود و روز عید بشه تا برم میدون لوله خرابی و با این دو تومان و پول‌های دیگر عیدی که بهم میدن دلی از عزا در بیارم و حسابی خوش بگذروم.

خونه پدری ما تو محله یهودی‌ها تقریباً نزدیکی عمارت دهدشتی (روغنی‌ها) بود، که حالا تبدیل به موزه دکتر طیب شده، اون زمان‌ها مثل امروزه رسم نبود که پدر یا مادر بچه‌ها را هر روز با ماشین تا مدرسه برسوند و بعد هم بیان دنبالشون، صبح که می‌شد صبحونه‌ای می‌خوردیم و کتاب و دفترمون رو توی کیسه نایلونی می‌گذاشتیم و معمولاً با تعدادی از بچه‌های دیگه که هم مسیر بودیم، پای پیاده روانه مدرسه می‌شدیم.

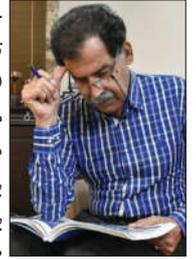
یک روز من بعد از گذشتن از زیر طاق عمارت دهدشتی به میدون حمام و مسجد قبری (مسجد امام فعلی) رسیدم و به طرف محله بهبهانی رفتم، و از عمارت کمندی (منزل پدری آقای ابوالقاسم کمندی دبیر دبیرستان‌های بوشهر) که خونه‌ای دو طبقه و بسیار زیبا بود گذشتم و به منزل سرهنگ خلخالی فرمانده کل ژاندارمری بوشهر که در همان حوالی سکنا داشت رسیدم، پسرش به اسم فرهاد هم‌کلاسی من بود، هر دو در کلاس چهارم دبستان گلستان درس می‌خواندیم، دبستان گلستان اوایل توی محله بهبهانی حوالی بازار ارگ قرار داشت با اون درب چوبی بسیار شکیل و بزرگ که به ابعاد بسیار بزرگ ۴ در ۳ و نیم متر مربع که به سفارش یک تاجر از هندوستان با کشتی وارد بوشهر شده بود، تا به تهرون برده شود ولی به واسطه بزرگ بودنش و ناهمواری جاده و نبودن وسیله حمل و نقل مناسب، نتوانستند به تهرون انتقالش دهند.

و این موقعیت مناسبی بود برای انگلیسی‌ها که اون زمان این ساختمان را می‌ساختند، این درب زیبا را در این بنا به کار برند، بعداً این مکان شد محل اسکان حکمران بوشهر شیخ نصر، سپس به اداره پست تبدیل گردید و در سال ۱۳۲۲ مدرسه گلستان در آنجا مستقر شد.

بعد از آن سال ۱۳۴۰ مدرسه به کنار دریا، سر پوزه یا پیچ باسیدون (به زبان فرانسوی برج و یا قلعه ای برای حراست و نگهبانی) در شمال شرق بوشهر منتقل شد.

به درب خونه خلخالی که رسیدم تک تک زدم بعد از چند دقیقه فرهاد از خونه بیرون آمد، در ضمن رفتن، مادرش از پنجره ی بالا خطاب به من گفت: «آقا ابراهیم مواظب فرهاد باش کسی اذیتش نکنه» هر دو به راه افتادیم، فرهاد یک کت خاکستری پوشیده بود با یک شلوار بریسی که به صورت ضربدری به دوشش بسته بود، با یک پیراهن سفید که فکل قرمز رنگی هم به یقه اش زده بود، کفش چرمیش هم برق می‌زد، من هم کفش دانلپ و کت و شلوار پشمی خاکستری رنگی پوشیده بودم که مال برادر بزرگم بود و حالا برایش تنگ شده و به من رسیده بود.

من با وجود این که درس زیاد نمی‌خواندم ولی زرنگ کلاس بودم و نمراتم همیشه ۱۹ و ۲۰ بود به همین خاطر بعضی وقت‌ها می‌رفتم خونه فرهاد و املا و ریاضی بهش یاد می‌دادم، ضمن درس خواندن مادرش برامون شربت ویمتو و سیب و پرتقال لبنانی می‌آورد، اون زمان کاغذ دور میوه‌های لبنانی آن‌چنان بوی خوشی می‌داد که من بر می‌داشتم و لای کتابم می‌گذاشتم تا کتابم بوی خوش بده؛ خلاصه به طرف مدرسه راه افتادیم و با ورود ما زنگ زده شد و پس از مراسم صف و سرود خوانی وارد کلاس

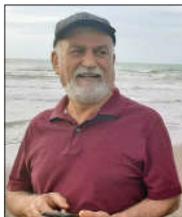


سینگل دینگل نو

ابراهیم هوشیار

چیده بودند. کم کم سر و کله خانواده‌های انگلیسی پیدا می‌شد، بعضی مردان با لباس نظامی و برخی با شلوارک و کلاه لگنی مقواتی و عده‌ای هم با کت و شلوار یک‌لای سفید و تمیز بودند. خانم‌های شان نیز با لباس‌های شیک و زیبا دست در دست آن‌ها به همراه بچه‌ها وارد می‌شدند. مراسم شروع می‌شد و گروه موسیقی نظامی که ما بین خودمان به آن گروه طبل و موزیک می‌گفتیم، آهنگی را می‌نواخت و چند نفر نظامی پرچم انگلیس را آرام آرام بالا می‌بردند. بعد از آن سخنرانی، چند نفر به نوبت حرف می‌زدند و ما اصلاً نمی‌فهمیدیم چه می‌گویند، فقط سکوت بود و صدای سخنران، سخنرانی که تمام می‌شد، مجری پشت میکرفن می‌رفت و می‌گفت «سینگل دینگل نو»، و ما از صدای یکباره موزیک از جا می‌پریدیم، یک نفر پشت میکروفن آواز می‌خواند و همه شروع به رقاصی می‌کردند و تا دیر وقت می‌زدند و میرقصیدند. یواش یواش خسته میشدند و

ما بچه‌های پاپتی محله سبزآباد عشق‌مان تعطیلات عید نوروز بود. از درس و مشق راحت شده بودیم و ول می‌گشتیم تو بیابون و سیخ‌ها، مادرامون هم از خدا خواسته برای این که از دست ما راحت باشند، یک کلام هم از ما سؤال نمی‌کردند که کجا میریم و چه می‌کنیم. گاهی زیر درخت کنار می‌نشستیم و کنار می‌خوردیم و حرف می‌زدیم و گاهی به کنار دریا می‌رفتیم و شنا می‌کردیم و سر ظهر خودمان را برای نهار به خانه می‌رسوندیم، اگر چه برای خوردن نهار بود، ولی در اصل آگه نمی‌آمدیم مادرامون دل واپس می‌شدند و گرفتار کتک بابا یا برادر بزرگ‌تر می‌شدیم. بعد از ظهرها برنامه‌مون فرق میکرد، بیشتر دور بر کمپ انگلیسا می‌پلکیدیم. اون‌جا به دنیای دیگه



خداحافظی میکردند و میرفتند، صندلی‌ها میماند و عسلی‌ها و باقیمانده شیرینی‌ها، ما هم به همدیگر نگاهی می‌انداختیم و بدون هیچ حرفی راهی خانه میشدیم. فکر و ذکر ما همیشه این بود، مگر، آخر سخنرانی، مجری چه می‌گوید که همه یکباره می‌پرند و آواز می‌خوانند و میرقصند. به خانه میرسیدیم و هر کس به منزل خودش می‌رفت و مادر که هنوز بیدار بود، یک جفت دمپایی می‌داد تا سر چاه بروم و پاهایم را بشورم و شام بخورم، پس از خوردن شام ساده به رختخواب می‌رفتم. با خودم تکرار می‌کردم سینگل دینگل نو و چه احساس شفعی بمن دست می‌داد، با این حال، حسرت خوردن شیرینی‌های انگلیسی تا هنگام خواب دست از سرم بر نمی‌داشت.

* سینگل دینگل نو (singing dancing now): سخنران مهمانان را پس از سخنرانی به آواز و رقص دعوت می‌کرده است.

این کلمات آهنگین تغییر یافته، در گفتگوهای مردم در زمانی بکار می‌رود که به همراهان پیشنهاد می‌کند، دست از کار بکشند و به شادی پردازند.

بود، سبزآباد، محل زندگی خانواده‌های انگلیسی بود و دور کمپشان حصار کشیده بودند. کسی اجازه ورود نداشت، ما دور و بر این کمپ می‌چرخیدیم و از دور حرکات خانواده‌های انگلیسی را نگاه می‌کردیم. پسرهای تر و تمیز با لباس‌ها و کفش‌های براق و موهای شانه زده و دختر بچه‌های خوشگل و سرخ و سفید با لباس‌های سفید تمیز و جوراب‌های تا زیر زانو مدهوش‌مان می‌کرد. مادرها نیز با دامن‌های خوش‌رنگ و تمیز با پیشبندی به کمر بسته مشغول آشپزی بودند و گاهی نگاهی هم به بچه‌ها می‌انداختند. ما یک نگاه به خودمان می‌انداختیم، با آن لباس‌های کهنه، پاره پوره و پاهای برهنه، فکر می‌کردیم شاید داریم فیلم می‌بینیم. برنامه هر روز ما این بود. روز تعطیل، غوغائی به پا می‌شد. مستخدمین هندی با آن عمامه‌های قشنگ، به همراه نوکران محلی، محوطه جلو عمارت‌ها را آب و جارو می‌کردند و صندلی‌های چوبی با عسلی‌های براق در جلو آن‌ها را به ردیف می‌چیدند، بر روی عسلی‌ها انواع میوه‌ها و شیرینی و میوه‌های خوشمزه

نوروز آمد، ولی بهار حالش خوب نیست

سپروس خباز ثابت

دیگر نمی‌توان از گل و بلبل گفت. ماه عزاد شرف دارد از این عیدی که ما داریم.

هفتاد و سه بهار که پشت سر گذاشته‌ام، اگر ده سال اول را حساب نیاوریم، ۶۳ سال است که این قدر ناامید و دلواپس مردم و مملکت نبوده‌ام.

هر روز و هر ساعت خبرهای نومیدکننده‌ای به گوش می‌رسد. چه قدر می‌توان با هراس زندگی کرد؟

سالی که گذشت برای مردم سال خوبی نبود؛ وضع معیشت با این تورم بی‌حساب و کتاب امان از مردم بریده است. قشر کارگر، کارمند، بازنشسته و حتی کسبه همه و همه با تنگدستی روزگار را می‌گذرانند. متأسفانه دیگر چشم به آینده هم ندارند با این مدیران بی‌تجربه و نالایق تمامیت‌خواه.

این از وضع مردم و معیشت آن‌ها و این هم از وضع ناترازی که برای مان پیش آورده‌اند؛ از برق و آب و گاز و تعطیلی نیروگاه‌ها و صنایع و تعطیلی‌های بی‌مورد هفتگی ادارات و مدارس و بیکاری کارگران. دیگر عیدی نمانده که درباره‌اش چیزی گفت وقتی دلی خوش نیست. عید هم، عیدهای قدیم. وقتی پدری برای خرید کفش و لباس نو برای فرزندان خود در حسرت مانده و حتی برای خرید مایحتاج شب عید خانواده در مانده است، عید معنایی ندارد.

به هر حال نوروز است، سال نو و عید سال و بوشهر ما هم مهمان‌پذیر است و گردشگرانی که از راه دور و نزدیک به استان ما می‌آیند تا چند روزی از آب و هوای خوب و نقاط تاریخی و زیبای استان بهره ببرند، مقدمشان گلباران. امیدواریم با بهترین خاطره و به سلامت به شهر خود بازگردند. نوروز می‌آید، ولی بهار حالش خوب نیست و سالی هم که نکوست، از بهارش پیدا است.



دعوی غلو زنگی در آسمان بوشهر

عبدالرسول سلحشور نژاد

مردم با خوشحالی بر سر صداها افزودند، اما دو باره غلو زنگی قوای خود را جمع کرد و با شدت بیشتری به ماه حمله کرد.

بعد یک ساعت از شروع ماه گرفتگی، مردم بیشتری در میدان سینگر جمع شدند تا صداها یک دست و بلندتر شود و غلو زنگی بیشتر بترسد.

مردم با شور و جدیت و آهنگین مثل داخل استادبوم، یک صدا می خواندند و ماه را تشویق و غلو زنگی را نفرین می کردند:

غلو زنگی، ماه ول کن تا بیا

سبیل پلنگی، ماه ول کن تا بیا

ماه شو چهارده، ول کن تا بیا

سبیل پلنگی، ماه ول کن تا بیا،

یه دفعه دیدم ننه کریم داد زند: عصمت، ننه تو سیچه از خونه در اومدی؟! ترس سی بچه تو کمت (شکمت) خوب نی، ننه دست ری کمت نیلی ها، جای ماه گرفتگی ری جای از بدنش میمونه (۱). آآهی، همسایه ها، سی زنی حامله بگین دست ری کمشون نیلن ها.

و رفت برای عصمت که فکر می کرد ترسیده، یه پیاله او ری طلا آورد و داد بخوردش.

غلو زنگی که گویا توان بیشتری پیدا کرده بود، این بار زورش چربید و ذره ذره که حدودا ۴۰ تا ۵۰ دقیقه ای طول کشید تا دو سوم ماه پیشروی کرد و هوا تاریک تر و سرخ تر شد. مردم که انگار مسابقه فوتبال نگاه می کنند و تیم کشورشون داره می بازه، کمی خسته و ناامید شده بودند. ساعت از ۱۲ نیمه شب گشته بود و به چشم هیچ کس خواب نمی آمد.

آهنگ غلو زنگی، ماه ول کن، همراه با ساز کوبه ای بر حلی و دیگ و پاتیل ها و تشویق مداوم ماه، ادامه داشت، ماه و غلو زنگی حالا دیگر زور تو زور شده بودند مانند دو کشتی گیر که خسته از یک نبرد بیش از دو ساعته، حالا دیگر رمقی برایشان نمانده است در کشاکش بودند. لحظه ای ماه، لحظه ای غلو زنگی، تا بالاخره ماه با تشویق های مردم پیشروی را آغاز و غلو زنگی از ترس میدان مبارزه را خورده خورده ترک می کرد که تا ساعت دو بامداد ادامه داشت تا این جنگ را با تشویق ماها بر روی زمین، به ماه واگذار کرد و فرار کرد.

تشویق های آهنگین مردم که حالا با شادی پیروزی همراه شده بود تا نیم ساعت بعد هم ادامه داشت و مردم تا اندازه ای نگران حمله دوباره غلو زنگی بودند.

خوشبختانه غلو زنگی شکست جانانه ای خورده بود و دیگر نای بازگشت و مبارزه را نداشت و مردم یواش یواش به خانه های شان بازگشتند تا در فرصت باقی مانده تا صبح، چرتی بخوابند.

اما من تا مدتی بعد هم چنان بیدار و نگران بودم و هر چند دقیقه ای یک بار با نگرانی به ماه نگاه می کردم.

روز بعد صحبت از ماه و غلو زنگی، نقل مجالس بود.

۱- در قدیم معتقد بودند که موقع ماه گرفتگی، اگر زن حامله، دست بر روی شکمش بگذارد، هر جای از بدن جنین که زیر دست مادر قرار بگیرد، رنگ پوست آن قسمت بدن کودک تیره می شود، که اصطلاحا به آن ماه گرفتگی می گویند.

عمه ای داریم که چند سالی از ما بزرگتر هست، بچه که بودیم وقتی می رفتیم پشت بام، اون هم میومد و مواظب ما بود که حین بازی و شیطنت، اتفاقی برامون نیفته، وقتی که می خوایدیم، برامون قصه تعریف می کرد، قصه های گره اورباد، دیو و پری، ستاره ها و



سوالات ما را جواب می داد.

برامون در مورد اشکال آسمانی تعریف می کرد. مجموعه ستارگان خرس بزرگ یا هفت اورنگ در بین مردم به نام هفت برادران معروف بود، عمه تعریف می کرد که این ها هفت برادر هستند که پدرشان مُرده و چهار برادر که دو به دو روبروی هم هستند، تابوت پدرشان را بر دوش گرفته اند و سه برادر دیگر در پشت آن ها هستند و خواهر کوچک شان در انتها شیون کنان و بر سر زنان و گریان به دنبال برادران به سوی گورستان می روند.

سال ۱۳۴۶ بود. شبی ماه چهارده، در پشت بام بازی می کردیم، به یک باره دیدیم هوا کمی تاریک و سرخ رنگ شد، برگشتیم به ماه نگاه کردیم، دیدیم گوشه ای از ماه با لکه سیاهی پوشیده شده، ترسیدیم، وحشت زده داد زدیم: ماه داره خاموش میشه، که یک باره از همه جای محل و شهر ریختند بیرون از خانه ها، آمدند توی کوچه ها، روی پشت بام ها و توی میدان ها، صدای صلوات و الله اکبر و بسم الله بلند شد و پشت بند آن از همه خانه ها و کوچه ها صدای کوبیدن بروی دله، حلی، دیگ و قابلمه به هوا بلند شد، عمه آمد پشت بام و به ما گفت که غلو زنگی اومده ماه را بگیره و خاموش کنه، و مردم دارند سر صدا می کنند که غلو زنگی بترسه و ماه را رها کنه، ما هم باید به کمک ماه بریم، صدا بدیم و بروی حلی و ظروف بزنیم تا هرچه زودتر غلو زنگی ماه را ول کنه.

همه محل و شهر یک صدا شده و بروی حلی ها و ظرف ها می کوبیدند و همه می خواندند:

غلو زنگی، ماه ول کن تا بیا

سبیل پلنگی، ماه ول کن تا بیا

ماه شو چهارده، ول کن تا بیا

سبیل پلنگی، ماه ول کن تا بیا

دی شیخ زنگی، ماه ول کن تا بیا

سبیل پلنگی، ماه ول کن تا بیا

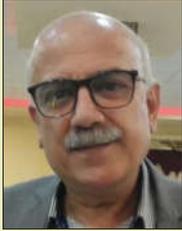
خانه ما محله بلبلی ها در بندر بوشهر بود، مردم توی میدان سینگر که میدون بزرگی به اندازه زمین فوتبالی بود و محل بازی بچه ها و جوان ها، جمع شده بودند و بر حلی می زدند و می خواندند.

همسایه ای داشتیم به اسم حاج رشید که آدم مومنی بود، از وقتی ماه گرفتگی شروع شد، شروع کرد به اذان گفتن، بعد نماز آیات و نماز وحشت خواندن و بلند بلند دعا خواندن تا غلو زنگی زود ماه را رها کنه.

اما غلو زنگی گوشش به این حرف ها بدهکار نبود و هر دقیقه سطح بیشتری از ماه را می پوشوند و مردم نیز تلاش بیشتری برای دفع غلو زنگی می کردند. تا نیم ساعتی پیشرفت با غلو زنگی بود، اما ورق برگشت و زور ماه و مردم زیاد شد و غلو زنگی، ده دقیقه ای عقب رانده شد و

آخرین نوروز!

هاشم هاشم زاده



بیستم یا بیست و یکم اسفند ۱۳۵۴ بود که به دلیل تق و لق شدن کلاس های دانشگاه، من نیز همانند سایر دانشجویان شهرستانی، به خاطر در پیش بودن مسافرت های نوروزی و

عدم امکان تهیه بلیط اتوبوس در روزهای پایانی سال، بعد از ظهر همان روز از تهران رهسپار شیراز شدم.

مادر من چند ماهی بود که به بیماری سرطان مبتلا و به دستور پزشک مربوطه، در بیمارستان نمازی شیراز بستری بود و چون در آن زمان هنوز شیمی درمانی باب نشده بود، جهت جلوگیری از پیشروی سلول های بدخیم، در اتاقی که رویش نوشته بود «اشعه کوبالت»، مورد درمان قرار می گرفت.

روز بعد و به محض ورود به شیراز، یک راست به بیمارستان و به اتاق بستری وی رفتم.

پس از شروع راند پزشک، از ایشان در مورد حال بیمارم جويا شدم که گفت حال بیمار خوبست و چنانچه تا چند روز آینده وضعیت بیمار استیبل باشد، قابل ترخیص است.

دو سه روز بعد، مجدداً از پزشک بیمارستان در مورد امکان ترخیص و انتقال مادر به بوشهر پرسیدم و ایشان موافقت خود را اعلام نمود.

بلافاصله با «محمد پروین»، دوست و هم کلاسی دوران دبیرستان که کارمند «هما» در شیراز بود تماس گرفتم و برای مسیر شیراز- بوشهر درخواست ۲ فقره بلیط هواپیما نمودم. ایشان هم با گشاده رویی، لطف بسیار کرد.

یکی دو روز مانده به عید، مادر را به اتفاق پدر، که در شیراز بود، به بوشهر فرستادم و خود نیز با اتوبوس راهی شدم.

این هدیه ای باورنکردنی برای خواهرانم بود که در خانه چشم انتظار بودند.

روز یکشنبه ساعت سه و بیست و دو دقیقه و سی ثانیه بعد از ظهر، در حالی که همگی دور سفره هفت سین نشسته بودیم، سال نو تحویل شد. پدر به رسم همیشگی، اسکناس های نو، که از قبل در قرآن قرار داده بود، به ما عیدی داد.

همه خوشحال و خندان، با یکدیگر روبروسی کردیم و مبارک باد گفتیم.

لحظه ای به چهره مادر نگریم. چشمان را لحظه ای بر هم نهاد و بلافاصله قطره اشکی را که داشت بر روی گونه می لغزید، پاک کرد.

در کسری از ثانیه متوجه شدم که این اشک هیچ ارتباطی به درد جانکاهی که هر لحظه او را به کام مرگ می کشاند، ندارد.

آری، آن قطره بلورین، داغ ابدی جدایی و وداع در آخرین نوروز بود...

خاطره عید آن سالها

زیبا هوشیار

مادر خیاط هست برای پیرزنهای محله لباس می دوزد، خیاطی را بدون آموزش یاد گرفته است. از مشتری، یکی از لباسهایش را «روبر» می گرفت و با وجب اندازههای اون لباس را روی پارچه پیاده می کرد و وقتی آماده می شد آن را توی بچه ای گذاشته و به دست یکی از بچه ها می داد و مشتری انعامی (شاگردونه) به او می داد، بین بچه ها نوبت رعایت می شد.

مادر برای دخترهای خود لباس عیدی می دوخت، و پدر پسرهارا برای خرید لباس عید به مغازه آقای جاویدی می برد و قسطی لباس می خرید.

امروز ساعت ۱۲ و ۲۳ دقیقه و ۱۶ ثانیه، سال تحویل می شود.



مادر سفره را می چیند، در گوشه ای سبزه ی گندم، در قسمتی دیگر، ماهی تازه، کاهوی برازجان، برگ مورد، آجیل و سبجد و سماق، چند تا سکه، بی بی گلی و قره پیچ بود.

همه دور سفره جمع شدند و منتظر صدای توپ تحویل سال هستند، نفس ها در سینه ها حبس می کرد، صدای در رفتن توپ از رادیویی که بر روی طبقه چوبی که در بالای طاقچه ای قرار داشت بلند شد. یا مقلب القلوب و...

در کنار رادیو باطری بزرگ و سنگینی قرار داشت که رادیو را شارژ می کرد از کشورهای خلیج می آوردند. بعد از صدای توپ، پدر و مادر و بچه ها همدیگر را می بوسیدند.

بعد از آن چشم بچه ها به پدر بود که قرانی در دست داشت، منتظر عیدی بودند.

پدر درآمد خوبی نداشت، منتها از لای قرآن اسکناس دو تومانی بیرون می آورد و به دست بچه ها می داد.

بعد از آن مادر سرگرم جمع کردن وسائل سفره می شد. شیرینی ها و آجیل را در جای مطمئنی قایم می کرد که مورد دستبرد بچه ها قرار نگیرد چون برای پذیرایی از بستگان و دوستان، آنهارا لازم داشت.

روزهای آخر سال است، فضای منزل با بقیه روزهای سال فرق می کند. همه در جنب و جوش هستند، مادر که همانند خانواده های قدیمی، بچه های قد و نیم قد دارد، هر کدام را به کاری وادار می کند، البته بیشتر دخترهای خانه را به کار و می دارد.



یکی از کارهایی که باید انجام می داد خانه تکانی بود. در یک منزل دو طبقه قدیمی با حیاط کوچک و دودکشی مثل سایر خانه های قدیمی بوشهر زندگی می کنند، اجاره نشین هستند، صاحبخونه اول هرماه فقط برای گرفتن اجاره بها که پنجاه تومان بود، پیدایش می شد، به خرابی های خانه قدیمی توجهی نداشت، اصلا وارد خانه نمی شد که خرابی را ببیند.

پدر خانه هم دنبال لقمه نانی برای سیر کردن شکم فرزندانش بود.

زن می خواست خانه تکانی کند، می دید، در طبقه پایین بودند، طبقه پایین به لحاظ رطوبت، و نبودن نور و گرمای آفتاب، نم دار بود.

کنار دیوار اتاقها سوراخ هایی وجود داشت که لانه مورچه ها بود. زن که می دید که همسر وی نیست که در این رابطه به او کمک کند، آستین های خود را بالا زده با آن دست های زنانه خود، در ظرفی گچ و یا سیمانی درست می کرد و سوراخ ها را می گرفت و وصله ای ناجور بر پیکر بی جان دیوار اتاقها می زد.

هنوز چند روز به عید باقی مانده است. نوبت تکاندن فرش ها است.

فرشته، فرشته، کجایی، بیا کمک کن فرش را تو حیاط ببریم، فرزانه، تو هم بیا کمک کن، فرش سنگینه.

مادر با کمک دو دختر خود، فرش را وسط حیاط می برند و چوب بلند محکمی هم در دست دارد، تمام قدرت او در دست هایش نمایش داده می شد.

محکم بگیرد، مگه چون ندارید. نوبت تکاندن و دختران با اطاعت از دستور مادر، فرش را دو دستی می گیرند، فرش تکانی تا ظهر طول می کشید.

اتاقها را با جاروی دستی تمیز می کند و عنکبوت های دیوارها را هم از بین می برد چون اعتقاد دارد که عنکبوت در خانه سبب بدهکاری می شود.

فرش ها را که دیگر رنگ و روئی ندارند، توی اتاقها پهن می کنند. فردای آن روز تصمیم دارد شیرینی عید پزند، در آشپزخانه خود که در و پیکری ندارد و تمام دیوارهای آن از دود اجاق هیزمی، سیاه شده است، کار خود را شروع می کند و نان نازک درست می کند و آنرا چند لایه روی هم می گذارد و در بین آن مخلوطی از پودر قند و دارچین می ریزد و با انگشت خود بر چند جای آن رنگ زرد حلوا می زند و به نوعی تزیین می نماید، اسم این شیرینی «قره پیچ» بود.

شیرینی دیگری که مادر درست می کرد بی بی گلی بود. خمیر نون نازک که با شکر و هل ترکیب شده بود، را به اندازه یک بشقاب کوچک درست می کردند و باز با رنگ حلوا تزیین می کردند و می پختند.

هر سال دریغ از پارسال

سجاد بهزادی

وزیر اقتصاد برکنار شده دولت پزشکیان می گوید «ظرف ۷ سال گذشته ۱۰ میلیون نفر به زیر خط فقر رفتند.» هم چنین یک نماینده مجلس انقلابی نیز به تازگی گفته است «ایران تنها کشور دنیاست



که قریب به ۵ دهه است که دچار تورم دورقمی است.»

حالا بعد از ۴۵ سال و بعد از پایان سند چشم انداز بیست ساله، نه تنها اقتصاد بحران زده ای داریم، بلکه به گواه آمار، جهان انسانی و جهان اجتماعی ما نیز به مراتب اسفناک تر و بحرانی تر از بسیاری از کشورهای عالم به نظر می رسد.

حالا ما بار دیگر و در آستانه سال نو، دعای حول حالنا می خوانیم و امید به تحول داریم و هم زمان تحولات اجتماعی و اقتصادی دیگر کشورها را نیز به تماشا می نشینیم و در حسرت توسعه پایدار، فقط می گویم «دریغ از پارسال.»

سال کهنه تمام شده است و نوروز و بهار از راه رسیده است؛ اما حال ما خوش نمی شود. ناامیدتر از هر سال دوباره و صدمه باره، از پروردگار عالم، آرزو می کنیم (حَوْلَ حَالِنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ).

یک نظام حکم رانی مطلوب، اگر طالب حال خوش برای جامعه خود است، باید آمادگی تغییر داشته باشد. ما باید شجاعانه، از بسیاری از باورهای مان دست بکشیم. چرا فکر می کنیم، ما حق هستیم و دیگران باطل؟ اصلا گویی این امر، کاملاً درست باشد و در جهان کنونی، باطل ها و زورگویان عالم حاکم هستند.

مگر در نظام حکم رانی و سیاست ورزی، نگرش ما فقط باید صفر یا صد؛ سیاه یا سفید باشد؟ حداقل رویکرد مقابله با باطل را تغییر دهیم و طرحی نو با قلداران عالم در اندازیم تا قدری از رنج های این جامعه کاسته شود.

«کارل پوپر» فیلسوف اتریشی در همین ارتباط و به زبانی ساده؛ مسئله مهمی را مطرح می کند. او می گوید «ما باید همیشه آماده باشیم که از باورهای مان دست بکشیم، زیرا دانش ما همواره ناقص و موقت است. علم با تلاش برای ابطال نظریات پیشرفت می کند، نه با تلاش برای تأیید آنها.»

«حول حالنا»، یعنی تغییر، اصلاح و دست کشیدن از باورهای غلط. همان باورهای اشتباهی که ساختار یک سیستم را در معرض فروپاشی قرار می دهد و مردم آن جامعه را روز به روز فقیرتر می کند.

ای کاش سال ۱۴۰۴، باورهایی علمی تر و بینشی جهان شمول تر بر این کشور نهادینه می شد تا ما نیز در این گوشه از جهان هستی، آرام تر و با امنیتی پایدارتر، گذران زندگی می کردیم.

کتاب دروازه بوشهر

مراسم رونمایی از کتاب دروازه بوشهر اثر غلامرضا شریفی خواه با حضور اعضای انجمن پرسه‌های اندیشه بوشهر برگزار شد.

در این مراسم که با استقبال جمعی از اهالی شعر و ادب و هنر در دهمین نشست دوره‌ی زمستانه انجمن پرسه‌های اندیشه بوشهر به همت دکتر حیدر محمدی باغملایی و دکتر اسمعیل محمدی باغملایی برگزار شد کتاب دروازه بوشهر شامل خاطرات غلامرضا شریفی خواه از بوشهر قدیم رونمایی و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت.

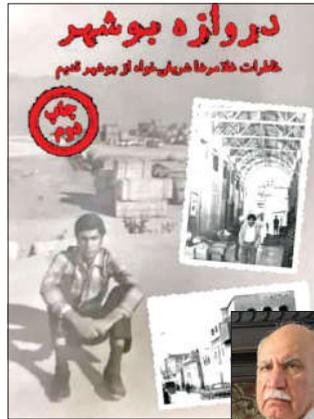
غلامرضا شریفی خواه نویسنده کتاب ضمن خیرمقدم و تشکر از حضار شرکت کننده در مراسم این کتاب را قطره‌ای از دریای فرهنگ و سنت‌های بوشهر خوانده و افزود: ورود به خیلی از موضوعات مطرح شده در این کتاب برای ما سخت و گاهی غیرممکن به نظر می‌رسید؛ چون برای تهیه مطالب باید سراغ قدیمی‌های ما می‌رفتیم که اکنون ناتوان و یا دچار بیماری‌های گوناگون

بودند.

نویسنده کتاب دروازه بوشهر ضمن تشکر از آقای غلامرضا غریب زاده، حمایت‌های ایشان برای نوشتن مقالات را مهم‌ترین مشوق برای به سرانجام رسیدن و چاپ این کتاب عنوان کرده و افزود: مطالبی که تهیه می‌کردم ابتدا به صورت فایل صوتی منتشر می‌شد و چون موضوعات مورد لطف همشهریان قرار می‌گرفت تشویق‌ها شروع شد و همگی اصرار به نوشتن و ثبت این خاطرات کردند و بنده هم به وسع و توان خود اطاعت امر کردم و چاپ اولین مقاله من با موضوع شب‌نشینی‌های زمستانی بوشهر در نشریه وزین نسیم جنوب به مدیریت برادر عزیزم آقای یونس قیصری زاده باعث ترغیب هر چه بیشتر بنده برای ادامه فعالیت و نوشتن شد.

شریفی خواه در پایان سخنان خود ضمن تشکر از اظهار لطف همشهریان و استقبال از عرضه کتاب در چندروزه گذشته اظهار

امیدواری کرد مطالب دیگری نیز درباره بوشهر قدیم تهیه و در اختیار همشهری‌های عزیز قرار گیرد.



دکتر نظامی سخنان این جلسه نیز ضمن تحلیلی از پژوهش‌های تاریخی بوشهر در چند دهه اخیر افزود: امیدواریم با استقبال از این کتاب دیگر نویسندگان فرهیخته بوشهری نیز نسبت به انتشار کتاب‌های مرتبط با بوشهر اقدام نمایند.

«اعتراض به برنامه‌های تکراری شهرداری و شورای شهر، به مناسبت روز بوشهر»

بوشهر؛ شهری با ظرفیت‌های بی‌بدیل، اما در سایه بی‌توجهی

ولید صفری

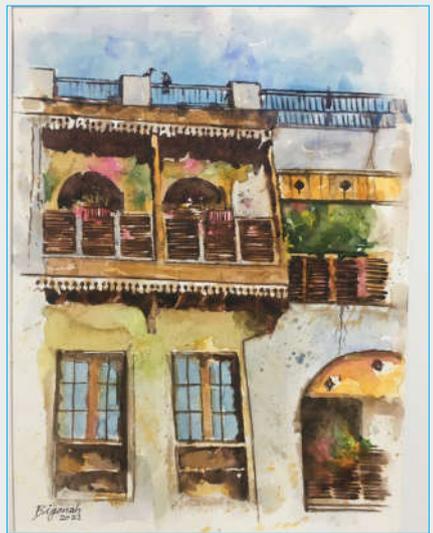


روز نکوداشت بوشهر، بیش از آن که تجلی هویت و تاریخ این شهر باشد، به مراسمی تکراری و کم‌رنگ تبدیل شده که نه شور و نشاطی در مردم برمی‌انگیزد و نه انگیزه‌ای برای پیشرفت ایجاد می‌کند. شهری با قدمتی دیرینه و ظرفیت‌های طبیعی بی‌ظنیر، اما گرفتار در چرخه‌ای از بی‌توجهی و فقدان برنامه‌ریزی، که روزبه‌روز از جایگاه خود فاصله می‌گیرد.

اکثر هر سال به مناسبت هجدهم اسفند به نمایش گذاشته می‌شود، نه پاسداشت بوشهر، بلکه بازتابی از رخوت و بی‌انگیزگی است؛ مراسمی کلیشه‌ای و خسته‌کننده که نه جوانان را جذب می‌کند و نه برای میان‌سالان امیدبخش است. چهره خسته و افسرده مردم، گواهی بر این واقعیت تلخ است که بوشهر، در پس این نمادهای نمایشی، با مشکلات و کاستی‌هایی عمیق دست‌و‌پنجه نرم می‌کند.

این شهر کوچک، با موقعیت کم‌ظنیر و مواهب خدادادی، می‌توانست قطب توسعه و پیشرفت باشد، اما در سایه کم‌کاری‌ها و تصمیمات ناکارآمد، روزبه‌روز از ظرفیت‌های واقعی خود دورتر می‌شود. در چنین شرایطی، برگزاری غالب مراسم و برنامه‌هایی که فاقد محتوا و دستاورد ملموس باشد، چیزی جز تلاشی برای پنهان کردن واقعیت‌های تلخ نیست.

تا کی باید با بوشهر این‌گونه رفتار کنیم؟ تا کی قرار است این شهر، به جای حرکت به سوی پیشرفت، در ورطه بی‌برنامگی گرفتار بماند؟ اگر قرار است روز نکوداشت بوشهر معنایی واقعی پیدا کند، باید بازتابی از هویت، ظرفیت و مسیر توسعه این شهر باشد، نه یک مراسم تکراری که تنها پوسته‌ای از شهرت را به نمایش می‌گذارد.



تقدیر سفارت ژاپن از «محسن شریفیان» و گروه «لیان»

جناب آقای تسوکادا تساماکی برای تقدیر از او گروه موسیقی لیان، تاکید کرد: «آرزوی من نواختن نی‌انبان در سراسر جهان است و همیشه در رؤیای من نواختن نی‌انبانی به رنگ سفید و مزین به نقشه‌ای از کل جهان است؛ جهانی پر از شادی و صلح!» گفتنی ست حضور و نوازندگی سفیر ژاپن در کنسرت مهرماه



سال ۱۴۰۳ لیان در برج میلاد، با جنجال‌ها و استقبال فراوان رسانه‌ها در ایران رو به رو شد. خبرگزاری‌ها و سایت‌های خبری با انتشار این معاشرت فرهنگی، آن‌را اتفاقی ویژه و مهم و مثبت دانستند. حالا دو ماه پس از برگزاری آن اجرای مشترک، تقدیر ویژه سفارت ژاپن از محسن شریفیان، به نظر می‌رسد شروعی جدید در معاشرت‌های فرهنگی ایران و ژاپن در حوزه موسیقی خواهد بود. محمد بحرانی هنرمند و صدایشه عروسک «جناب خان» و لیانا شریفیان نیز از میهمانان ویژه این مراسم بودند.

تلاش‌های ایشان در ارتقای تبادلات موسیقایی میان ایران و ژاپن، تصمیم به اعطای تقدیرنامه به استاد شریفیان گرفته شد. در این مراسم سفیر ژاپن در مورد این تصمیم توضیح دادند: «در مورد اعطای این جایزه با توکیو صحبت کردیم و همه با اجماع تصمیم گرفتیم که به جناب آقای شریفیان این جایزه را اعطای نمایم. این نشان‌دهنده این است که جناب آقای شریفیان و گروه لیان در تبادل فرهنگی بین دو کشور چقدر نقش بزرگی ایفا نمایند.»

محسن شریفیان نیز در صحبت‌های خود در این مراسم ضمن تشکر از

بهمن بابازاده: مراسم اعطای تقدیرنامه سفیر ژاپن در ایران به موزیسین برجسته ایران و نوازنده نی انبان، «محسن شریفیان» در محل اقامت سفیر ژاپن در ایران برگزار شد.

در متنی که رسانه‌های ژاپنی به نقل از سفارت ژاپن در ایران منتشر کرده‌اند، آمده: «محسن شریفیان کنسرت‌های متعددی

در نقاط مختلف جهان برگزار کرده است. از جمله کنسرتی در توکیو در سال ۲۰۱۶ و برگزاری یک سخنرانی ویژه در دانشگاه موسیقی توکیو در سال ۲۰۲۳. همچنین در همان سال در دهمین دوره «جشنواره فیلم عشق و صلح هیروشیما» به یاد قربانیان بمباران اتمی اجرا کردند. در سال ۲۰۲۴ نیز استاد شریفیان سفیر ژاپن، آقای تسوکادا را به کنسرت خود دعوت کرده و همراه ایشان به اجرا پرداختند که این اتفاق بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی ایران داشت. به پاس این دستاوردها و

کتاب‌فروشی‌های بوشهر دوره قاجار و پهلوی

امید زاهد - کارشناسی پژوهشی بنیاد ایران شناسی شعبه بوشهر

می‌نمود.

همچنین مدرسه سعادت مظفری بوشهر (مادر مدارس جنوب ایران؛ تاسیس سال ۱۳۱۷ ه.ق) که محل کسب دانش و علم به شمار می‌رفت، کتاب‌های مورد نیاز خود را از تهران از سوی شیخ محمدحسین سعادت وارد می‌کرد و به قیمتی که انجمن وکلا مقرر می‌داشت به فروش می‌رساند. افزون بر این، بندر بوشهر از جمله شهرهای پیشتاز ایران در زمینه تاسیس قرائت‌خانه و کتابخانه عمومی بود. با وقوع رویداد مهمی چون انقلاب مشروطه در ایران، وجدان‌های آگاه و بیدار به دنبال یک پشتوانه فکری برای آحاد ملت بودند. با این وجود، قرائتخانه‌ها و کتابخانه‌ها که می‌توانستند این فضای خالی فکری را پوشش دهند، یکی پس از دیگری در شهرهای مهم ایران - که از قضا مشروطه در آن‌جا بسیار نقش و نمود داشت -

به همت دوستداران مشروطه تاسیس می‌شد. هر چند در آغاز، مخالفت‌هایی با این پدیده می‌شد؛ اما در مقابل، دستاوردهای آن درخشان بود. راه دشوار آگاهی توده‌ها، با جذب طبقات مختلف مردم راه رسیدن به خواسته‌های مشروطه‌خواهان را سرعت می‌بخشید. بندر بوشهر هم - که مرکز اقتصادی و فرهنگی آن روزگار بود - از قافله عقب نماند و مشروطه‌خواهان بوشهری برای تاسیس قرائت‌خانه‌ها پیشگام شدند.

بندر بوشهر به ظاهر پس از شهرهای رشت، شیراز و تهران، چهارمین شهر ایران است که در آن قرائتخانه تاسیس شد. در کتاب «قرائت‌خانه‌های ایران» تاریخ تاسیس کتابخانه اسلامی بوشهر سال ۱۳۲۹ ه.ق/۱۹۱۱ م. ذکر شده است؛ اما بر اساس گزارش‌های روزنامه حبل‌المتین این کتابخانه در سال ۱۳۲۴ ه.ق/۱۹۰۶ م. در بندر بوشهر تاسیس شد و آن گونه که شیخ محمدحسین سعادت نوشته «به همت آقا میرزا محمد منشی و آقا شیخ عبدالکریم سعادت در سنه ۱۳۲۴ ه.ق قرائت‌خانه اسلامی تاسیس شد.

با آغاز دوران پهلوی حوزه چاپ و نشر کتاب و کتابفروشی به کلی دگرگون شد. در این دوره کتابفروشی‌ها در واقع

در بندر بوشهر دوره قاجار با برخورداری از صنعت چاپ و چاپخانه انتشار کتاب سرآغازی برای ظهور عصر

جدیدی در میان طبقه روشنفکران به شمار می‌رفت. در حوزه فرهنگی و نشر کتاب در بندر بوشهر دوره قاجار، می‌توان دو نگاه برای روشنفکران و نویسندگان بوشهری متصور بود. در یک سو احمدخان دریابگی - حکمران بوشهر و بنادر - که با تسلطی که به زبان فرانسه داشت مشغول ترجمه کتاب‌هایی مانند نولتی و دکامرون بود که به حکایات عشاق می‌پرداخت و از سویی دیگر شاهد ترجمه کتاب دوستداران بشر و طلوع تمدن از سوی میرزا محمدخان بهادر (منشی) به اشاره و توصیه شیخ محمدحسین سعادت هستیم که خود او نیز به کوشش برادرش به تالیف کتاب‌های درسی مدرسه سعادت مظفری همت می‌گماشت؛ که هر دو



همان انتشارات کتاب‌ها بودند که به حیات فرهنگی خود ادامه می‌دادند. در بندر بوشهر دوره پهلوی کتابفروشی رفته رفته جای خود را در میان مشاغل دیگر به گونه‌ای جدید بازبانی کرد و اقشار تحصیل کرده و علاقمند علاوه بر دایر کردن قرائت‌خانه‌ها در سطح



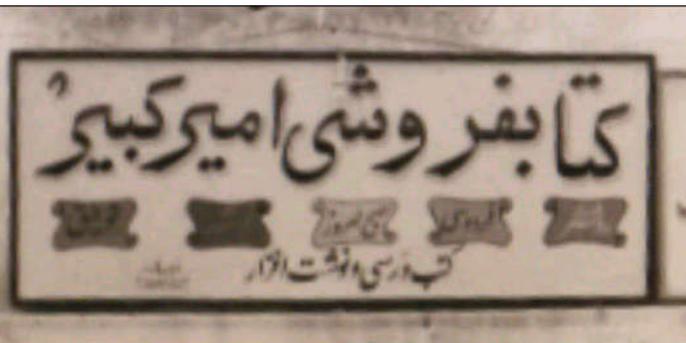
شهر، خود اقدام به گشایش کتابفروشی کردند و جوانان بسیاری از این رهگذر وارد عرصه کتاب و کتابخوانی شدند. نویسندگان بوشهری دوره پهلوی اول و دوم نیز با انتشار کتاب‌های خود سهم بسزایی در ایجاد شور و اشتیاق میان آحاد جامعه داشتند.

در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی در خیابان ششم بهمن (انقلاب کنونی) دو کتابفروشی بودند. کتابفروشی دروایی،

که روبروی کلیسای گریگوری قرار داشت. ملارضا دروایی صاحب کتابفروشی، روضه خوان محلی و اهل مطالعه بود. او کتاب‌های تاریخی و مذهبی و مجله مکتب اسلام می‌فروخت. دیگری کتابفروشی پیمان، که صاحب آن شخصی به نام دهقان بود. این کتابفروشی به میدان شهر نزدیک بود. از دیگر کتابفروشی‌های بندر بوشهر کتابفروشی حسین دهدار و کتابفروشی غلامحسین داد در خیابان شاهپور (خیابان لیان) بود. مشتریان کتابفروشی آن دهدار بیشتر روشنفکران آن دوره و بخصوص جوانان چاپ بودند. پیش‌تر از این دو، یوسف سامی در همین خیابان نوشت افزار و کتابفروشی داشت. همچنین کتابفروشی محمد مهدی درزی در همسایگی

کتابفروشی و لوازم اداری داد در خیابان شاهپور (لیان)، کتابفروشی عبدالرحیم علیباشی روبروی اداره فرهنگ (کتابفروشی سبحان در خیابان معلم) و کتابفروشی رهنمایی در محله کوتی از دیگر کتابفروشی‌های قدیمی بندر بوشهر به شمار می‌آیند.

توضیح عکس‌ها: مربوط به کتابفروشی امیر کبیر و مرحوم محمد مهدی درزی، از صفحه اینستاگرام آقای درزی.



سوی این کارزار اندیشه‌ها، موجب پیدایش دو نوع تفکر در جامعه مترقی و روشنفکر بوشهر می‌شد.

با وجود این، کتابفروشی‌ها در بوشهر دوره قاجار در دکان‌ها در محل بازار قرار داشتند. از جمله کتابفروشی‌ها در دوره قاجار می‌توان به دکان آقا غلامعلی و آقا احمد شوشتری اشاره کرد. افزون بر این اداره مظفری بوشهر به دلیل برخورداری از چاپخانه محل فروش کتاب بود. گفتنی است، «آقا سید عبدالله صحاف» صحاف اداره مظفری و مسئول فروش کتاب و روزنامه بود. آقا سید عبدالله جراید را به صورت مجلد و کتاب در می‌آورد و برای فروش عرضه

امین افشارپور، نویسنده بوشهری رمان «هوتلو، پادشاه سرزمین خدا» در مصاحبه با نسیم جنوب:

ورود به تاریخ عیلام همراه با هوتلو

چه شد که به فکر نوشتن یک رمان تاریخی، افتادید؟
- حقیقت ماجرا از یک مسابقه داستان‌نویسی در فضای مجازی گروه خانوادگی شروع شد جایی که برادر کوچکم عبدالصمد (نویسنده کتاب‌های شغاب، جهاز جنیان و کورزننگرو) از اعضاء خواست که یک داستان کوتاه بنویسند. فکر کنم آذر ۹۸ بود. ابتدای امر من توجه خاصی به این موضوع نکرده و علاقه ای از خود نشان ندادم ولی بعد از اصرارهای مداوم و تشویق برای نوشتن حداقل یک صفحه منجر به نوشتن بیش از یک صفحه شد (حدود ۵۳۰ صفحه).

چرا دوره عیلامیان را برای نوشتن این رمان تاریخی انتخاب کردید؟

من هم مانند سایر مردم در مورد تاریخ عیلام اطلاعات کمی داشتم. هر بار که می‌خواستم ورود کنم این قدر مطالب سخت و سنگین بود که خسته می‌شدم. فکر کردم به بهانه نوشتن داستان می‌توانم وارد تاریخ عیلام شده و کمی عمیق‌تر به بررسی این موضوع بپردازم پس از ورود متوجه زیبایی‌ها و لذت بخش بودن تاریخ شدم البته ناگفته نماند آثار گورستان قدیمی شغاب که مظهری از عیلام باستان در نزدیکی محله شغاب بوده و از کودکی با تفکر در آن آثار رشد نموده بودم بی‌تأثیر نبود. ضمن‌زمانی که به عقب رجوع می‌کنم این اندیشه به ذهنم خطور می‌کند که من کتاب هوتلو را نوشته‌ام بلکه خود هوتلو بوده که مرا انتخاب کرده که قصه در باره او را به رشته تحلیل درآورده و کتابی بنویسم.

با توجه به کمبود منابع تاریخی از این دوره در سه هزار سال قبل، چه‌طور اطلاعاتی درباره آن دوره به‌دست آوردید؟

بله درست می‌فرمایید در حوزه عیلام متاسفانه تحقیقاتی که شایسته این تمدن بزرگ هست صورت نگرفته ولی با مطالعه کتاب ایران در سینه دم تاریخ (جورج کامرون) و دنیای گمشده عیلام (والتر هیتس) تا حدودی دنیای عیلام برایم روشن شد. ضمن آن که دکتر غلامحسین نظامی به عنوان یک عیلام شناس شناخته شده در سطح کشور از آغاز تا پایان کتاب مرا همراهی نمودند.

آیا رمان «هوتلو»، کاملاً تخیلی است و یا مبتنی بر حقایق تاریخی و پژوهش‌های آکادمیک نیز هست؟

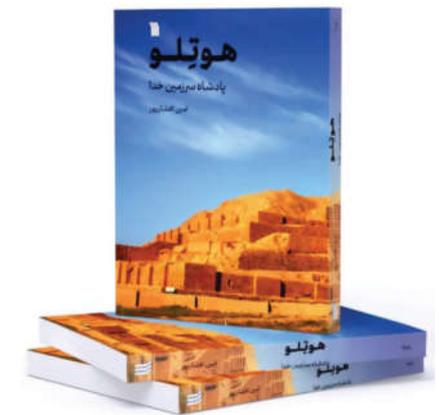
این یک داستان تخیلی در یک چارچوبی واقعی هست هم چون کتاب‌های سینه‌ده پزشک مخصوص فرعون؛ کروزوس و کلتوپاترا، من این کتاب به عنوان یک مرجع علمی و آکادمیک توصیه نمی‌کنم و لیکن برای خوانندگان رمان‌های تاریخی و علاقه‌مندان به تاریخ عیلام بسیار مناسب می‌دانم. البته نگاشته‌ام نماند من همانند کتاب ایلیاد هومر همه تلاش خود را به کار بستم که هم به خدایان شوش و انشان، جان ببخشم و هم ایزد بانوی کی ری ریش الهه شهر لیان (الهه مادر) به عنوان یکی از قهرمانان داستان برجسته نمودم.

چگونه این‌گونه دقیق وارد فضا سازی‌های کتاب و پرداختن به جزئیات دوره عیلامی‌ها شدید؟

البته کلمه (دقیق) برای پاسخ به سوال شما مناسب نمی‌دانم. چون در مورد زمان و مکان وقایعی که در عهد عتیق اتفاق افتاده بین تاریخ‌دانان برجسته هم اختلاف نظر وجود دارد. برای سادگی کار جدولی از پادشاهان عیلام و تاریخ حکومتشان تنظیم کرده سپس در کنار آن جدول‌هایی مشابه از پادشاهان بابل، آشور و مصر تنظیم کردم. سپس روابط بین آن‌ها مشخص نموده و بعد از آن نقشه سیاسی و جغرافیایی آن زمان را تهیه کردم



که البته هیچ کدام از موارد به علت کمبود منابع و تغییر موقعیت‌های جغرافیایی (مثل رودها و دریاها و جنگل‌ها) کار ساده‌ای نبود و بسیار زمان بر بود. دوباره تأکید می‌کنم خوانندگان گرامی نباید روی کلمه دقیق نظر داشته باشند مثلاً در مورد جنگ عیلام در زمان هوتلو با پادشاه خونخوار آشور یعنی اشوردان توانستم محل دقیق جنگ



را پیدا کنم ولی چون در استان نینوی امروزی عراق رخ داد من حدس خود را بر این گذاشتم که در جنوب موصل باشد ولی در مورد جنگ عیلام با شاه مقتدر بابل یعنی بخت‌النصر اول اطلاعات دقیق‌تری ارایه نمودم.

خواننده پس از خواندن این کتاب، چه قدر با جنبه‌های مذهبی، اجتماعی، تمدنی، حوزه قلمرو اداری، ارتش و رویارویی این حکومت با اقوام بین‌النهرینی، آشنا می‌شود؟
- شعار من این بوده شخصی که این کتاب را مطالعه نموده باید دانش او در حوزه عیلام باستان قبل و بعد از آن کاملاً متفاوت باشد در غیر این صورت کار و تلاش من بیهوده خواهد بود. اگر چه تاریخ عیلام بسیار ثقیل و سنگین هست ولی سعی من بر این بوده تا با ساده‌ترین روش خواننده را همراه داستان به روستاها و شهرها و معابد و جنگل‌ها و میداین نبرد بکشانم و همزاد پنداری بین ایشان و قهرمانان داستان ایجاد نمایم.

از مشورت چه کسانی در نوشتن این رمان تاریخی، استفاده کردید؟

همان‌طور که قبلاً عرض کرده بودم دکتر غلامحسین نظامی مشاور اصلی بودند و بعد از آن سرکار خانم حسن‌پور لطف شایانی به من داشتند. هم‌چنین از مشاوره برادر عزیزم عبدالصمد افشارپور بهره بردم. ضمناً تا فراموش نکرده‌ام، بیان این مطلب خالی از لطف نیست به

یک نکته هم اشاره کنم. بعد از نوشتن هر قسمت از کتاب آن را برای اولین نفری که می‌خواندم دخترم آیدا بود که در آن زمان یازده سال داشت دلیل این کار این بود که هم باز خورد آن در دختری نوجوان بسنجم و هم این کتاب باید طوری نوشته می‌شد که هر پدر بتواند هر جای دنیا آن را برای دختر نوجوانش بدون هیچ مشکلی بخواند و موجب به تصویر کشیدن آن تاریخ در ذهن او شود.

آیا بهتر نبود که قبل از نوشتن یک رمان تاریخی ۵۰۰ صفحه‌ای، نخست از نوشتن داستان‌های کوتاه شروع می‌کردید؟

بله درست می‌فرمایید. ولی واقعا من تصمیم به نوشتن این حجم از کتاب را نداشتم و بسی برای شما تعجب آور باشد اگر عرض کنم حدود پنجاه صفحه از کتاب را حذف کردم ولی وقایع داستان چنان پشت سر هم و جذاب بودند که تا به خود آمدم متوجه شدم داستانی که قرار بود فقط یک صفحه باشد پانصد و سی صفحه تبدیل شده است.

آیا وجود نام‌های متعدد، حوادث گوناگون، برش‌هایی تاریخی مربوط به سه هزار سال پیش که با زندگی کنونی ناآشنا هست، در این رمان باعث سردرگمی خوانندگان نمی‌شود؟

باید خدمت شما و خوانندگان محترم روزنامه نسیم جنوب چند نکته عرض کنم اول این که داستان زمانی اتفاق افتاده که تمدن بشری تازه شروع شده و انسانها تکامل امروزی نیافته‌اند پس دایره واژگان آن‌ها بسیار محدود بوده من هم سعی کردم از همان کلمات ساده که ایشان استفاده می‌کردند استفاده کنم. دوم این که آن‌ها از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تا سال ۶۴۵ قبل از میلاد که شوش توسط آشور بانیپال ویران شد در این سرزمین حکومت می‌کردند و آن‌ها پیش از ما صاحب این سرزمین بوده‌اند. اگر سه هزار و صد سال پیش به هوتلو دوش اینشوشیناک می‌گفتند روزی بر روی همین خاک شخصی به دنیا خواهد آمد به نام امین افشارپور حتماً از تعجب چشمانش باز می‌شد و در نهایت برای ساده کردن کار خوانندگان اسم‌ها را ساده و پرتکرار کردم تا برای خواندن کتاب لذت بخش‌تر شود.

آیا برنامه‌ای نیز برای ادامه نوشتن رمان دارید؟

داستان رمان در همین جا به پایان می‌رسد بعد از مرگ هوتلو برادرش همرو لگمر به پادشاهی می‌رسد و قسمت تاریک تاریخ عیلام شروع می‌شود. معنی تاریک نه به این منظور که پر از ظلم و ستم بوده این طور نیست منظور این است که بعد از تاجگذاری همرو لگمر به مدت چهارصد سال هیچ‌گونه اطلاعاتی از عیلام یافت نشده است.

سخن پایانی؟

من از شما که امکان مصاحبه فراهم نمودید و از خوانندگان محترم روزنامه نسیم جنوب که با حوصله این مصاحبه را قرائت نمودند تشکر می‌کنم امیدوارم توانسته باشم گام کوچکی در راه اعتلای فرهنگی این مرز و بوم مقدس برداشته باشم. همچنین لازم می‌دانم از تمام کسانی که در نوشتن این کتاب با بنده همکاری داشتند تقدیر کنم آقای دکتر غلامحسین نظامی و خانم حسن‌پور و همچنین خانم زینب یوسفی (مالک انتشارات یوسفی) همچنین آقای انصاری و عبدالصمد افشارپور و غلامرضا کبابی‌زاده و خانم ایلا احمدزاده و فاطمه رحیم‌پور که همگی در ویرایش و پژوهش همکاری نمودند همچنین از انتشارات سروش که حامی مالی من بودند و چاپ و انتشار کتاب بر عهده داشتند تشکر می‌کنم. همچنین تشکر ویژه می‌کنم از همسر و دختر عزیزم سمانه کبابی‌زاده و آیدا افشارپور که در این پنج سال با کاستی‌های من صبوری کردند.

کتابی که خواندنش غیبتی است ماندگار

خورشید فقیه

نگاهی گذرا به کتاب تاریخ فرهنگی بندر بوشهر در عصر قاجار تالیف و تحقیق: امید زاهد



هر چند که می‌دانم نام و عنوان و موضوع این اثر، در وهله نخست ممکن است برای برخی از اهالی و مشتاقان

مطالعه به خصوص در زمینه‌های گذشته و حال فرهنگ و آموزش و پرورش شهر و حتماً استان بوشهر، تداعی کننده ی مطالب و موضوعاتی باشد که به کرات در این چند دهه اخیر توسط دیگر پژوهندگان گران‌قدر این سامان به زیور طبع آراسته و منتشر شده است و همین امر نیز باعث گردد که نوعی احساس بی‌نیازی نسبت به مطالعه این اثر اخیر در پاره‌ای از افراد ایجاد نمایند. اما من ضمن قدردانی از کوشش‌های پیشینیان، می‌توانم به جرات ادعا نمایم که این مکتوبه جدید، دارای ویژگی‌ها و استثنائاتی در نحوه پردازش و بیان چگونگی حوادث و اتفاقات مربوطه است در مقطعی از تاریخ و جغرافیای اجتماعی، فرهنگی

و اقتصادی این دیار، یا به عبارتی تحلیلی جامعه شناختانه از منظر طبقاتی آن روزگاران و پاسخی به چرایی برخی اتفاقات و ساختارهایی است که زمینه‌ساز جبری مثلاً یک جنبش فرهنگی در بوشهر گردیده، آن‌هم بی‌آن‌که بخواهد خود را مقروض نظرات و عقاید فلسفی بزرگان و صاحب نامان این مقولات نماید، امری که من در هیچ یک از آثار این‌گونه‌ای حداقل دیگر نویسندگان هم استانی خود ندیده‌ام. به عنوان

مثال، ایشان در بحث چرایی و چگونگی تاسیس مدارس جدید ایران در عصر قاجار، به شیوه‌ای ظریف، واقعیت پیوند و تاثیرپذیری تاریخ جامعه ما را با اروپای وارد در عصر "انقلاب صنعتی" بی‌هیچ تفسیر و توضیح اضافی بیان نموده و بگونه یک شهاب سنگ نورانی، آن‌چنان به ما می‌نمایاند که اثرات ناشی از آن تا مدت‌های مدیدی ذهن و توجه ما را معطوف به آن مورد خاص می‌سازد. مثلاً وقتی که از فصل اول تا انتهای فصل دوم کتاب که شرحی به ظاهر گزارش گونه است و به نقل از دیگر منابع معتبر، متوجه چند نکته ظریف تاریخی و تحولی در ساختارهای ذهنی و اجتماعی و به ویژه اقتصادی رو به تحول بندر بوشهر می‌شویم، آن‌هم تا جایی که بازتاب‌های عملی آن را می‌توان از تبدیل و ارتقاء مکتب خانه‌های

سنتی و دیرپا، تا مدارس مدرن و حتا نیمه صنعتی به مقیاس آن زمان‌ها در این شهر را درک و فهم نمود. جالب‌تر این که هم‌زمان با آن، بی‌آن‌که نیازی به گشودن سرفصل دیگری باشد، خواننده متوجه بروز و تشدید تضاد و تقابلات فردی و اجتماعی و صنفی و عقیدتی موجود در شهر می‌شود پیرامون این جنبش و حرکت فرهنگی و اقتصادی رو به پیش و نایستاد در زمان.

به‌عنوان نمونه، پس از تاسیس و راه اندازی اولین مدارس ارامنه در ایران که در بندر بوشهر به فعالیت پرداخت و در آن علاوه بر تدریس دروس مورد نیاز روز و زمانه ایران و بوشهر، زبان‌های انگلیسی و ارمنی نیز آموزش داده می‌شد، اما عاقبت کار این که "علمای اعلام شیعه، افتتاح آن مدرسه را و سوسه ملت ایران دانسته و احکام شرع مطاع، به توقیف آن صادر شد" و پسوند و ادامه این مناقشه نیز، ترور یکی از خان‌های موسس این مدرسه که همسر رئیس گمرکات بوشهر و ارمنی بوده - بازهم به تحریک علما - توسط یکی از خوانین برازجان صورت گرفته، عمر فعالیت این مدرسه هم به پایان می‌رسد!!

اما با وجود بیان مختصر فقط این چند مورد، ترتیب توالی این بخش از کتاب زاهد، به گونه‌ای است که در نهایت امر، نشان می‌دهد که ضروریات اجتناب‌ناپذیر و قهری و تاریخی در هر گوشه‌ای از جهان، آن‌گونه عمل خواهند کرد که خارج از اراده شخصی و یا حتا گروهی جریانات خاص سیاسی و اندیشگی جوامع بوده و هستند و هیچ نیرویی قادر به توقف آن نمی‌باشد.

و اما از دیگر ویژگی‌های این کتاب نسبت به مشابهاات قبلی خود که اغلب فقط به تاریخ و موضوع تاسیس و چگونگی صرفاً مدارس مدرن در محدوده شاکله آموزش و پرورش بوشهر پرداخته‌اند، ایشان در چندین فصل مجزا، کلیت شاکله و موجودیت فرهنگی بوشهر را در نظر گرفته و به آن پرداخته است که اتفاقاً هر کدام نیز می‌توانند بطور خاص، موضوعی برای تهیه و تدوین تاریخی مجزا و مستقل باشند. به‌عنوان یادآوری می‌توان به فصول دو تا پنج این کتاب اشاره نمود که هر کدام به مواردی نظیر: مطبوعات (چاپخانه‌ها) - روزنامه‌ها - کتاب‌فروشی‌ها - انجمن‌های ایالتی (مجلس ملی) و انجمن ولایتی - اشاره نمود. پس در پایان ضروری می‌دانم تا مشتاقان دانستی‌های بیشتر را تشویق به اکتفا و خواندن این اثر ارزنده نمایم تا خود به مراتب بیش از آن‌چه من با خوانش آن، درک و دریافت نموده‌ام، بهره‌مند گردند.



به مناسبت انتشار کتاب «تاریخ بوشهر در دوره پهلوی»
تاریخ، علمی انسانی که بی‌وقفه
می‌آموزد

مختار فیاض



خوشبختانه در سال‌های اخیر، تعداد زیادی از پژوهشگران هم‌استانی، تحقیقات گسترده‌ای در زمینه شناخت و معرفی ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استان بوشهر انجام داده‌اند. هرچند بخش قابل‌اعتنایی از این پژوهش‌ها، جنبه تاریخی دارند و لیکن هیچ کدام به صورت تخصصی، وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان را در عهد پهلوی اول و دوم، مورد بررسی قرار نداده‌اند.

خوشبختانه اخیراً این مهم نیز با همت دو تن از محققان هم‌استانی محقق شده است و کتابی تحت عنوان اصلی «تاریخ بوشهر در دوره پهلوی» و عنوان فرعی «پژوهشی پیرامون تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی استان بوشهر» چاپ، و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

دکتر حمید اسدیپور، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس بوشهر، به همراه دکتر حسین اسکندری، دانش‌آموخته مقطع دکتری تاریخ این دانشگاه، پس از ماه‌ها پژوهش، نتیجه کار عالمانه خود را در انتشارات میراث ماندگار و در ۴۶۰ صفحه و پنج فصل، پیشکش دوستداران تاریخ استان بوشهر کرده‌اند.

این اثر تاریخی، از چند جهت واجد اهمیت مضاعف است:

یکم: نخستین اثری است که تماماً و به‌طور ویژه، استان بوشهر عهد پهلوی را از جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد بررسی عمیق و دقیق قرار داده است. بنابراین نسبت به آثاری که سایر پژوهشگران در این خصوص خواهند نگاشت، فضل تقدم دارد.

دویم: مطالب این کتاب،

عموماً مستند به اسناد معتبری نظیر کتاب‌ها و روزنامه‌های معروف، به‌ویژه روزنامه معتبر «کوشش» به سردبیری شکرالله صفوی است که در دوره پهلوی چاپ و منتشر می‌شدند و اطلاعات روز مربوط به آن عصر بوشهر را مو به مو منعکس می‌کردند.

سوم: چون مطالب کتاب با زبانی ساده، صمیمی و روشن، و با بیانی روایی نگاشته شده است، با وجود حجم نسبتاً زیاد آن، خواندنی و جذاب است. به‌طور مثال مباحث مربوط به امنیت، سیاست و حتی آموزش و پرورش، چنان روایی و روان به نگارش درآمده است که خواننده، همچون حوادثِ رمانی جذاب، مطلب را بی‌وقفه پی می‌گیرد.

بی‌گمان انتشار کتاب «تاریخ بوشهر در دوره پهلوی» تاثیر بسیار زیادی بر پژوهش‌های تاریخ بوشهر در عهد پهلوی خواهد داشت و این اثر به‌عنوان یک منبع بسیار مهم و معتبر مورد استناد سایر محققان، دانشجویان و روزنامه‌نگاران قرار خواهد گرفت. امید است که جامعه فرهنگی و کتابخوان استان نیز، انتشار چنین اثری را مغتنم شمرده، با مطالعه و نقد آن، زمینه پژوهش‌های بیشتری را در این عرصه فراهم کنند.



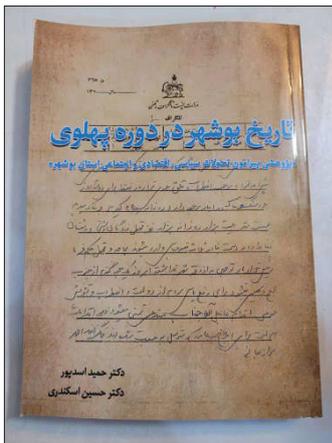
تاریخ بوشهر در دوره پهلوی

دکتر حمید اسدیپور

دائرةالمعارفی در مورد استان بوشهر دانست که ضمن گزارش رویدادها و تحولات استان به علل، نتایج و پیامدهای حوادث نیز توجه نموده است. به همین علت در این اثر به شکل مختصری به معرفی روزنامه کوشش و صاحب امتیاز و سردبیر آن جناب آقای شکرالله صفوی نیز که اتفاقاً نماینده مجلس هم بوده اند، پرداخته شده است. همان گونه که پیشتر نیز گفته شد، این تحقیق می‌تواند ضمن بررسی تحولات این دوره بوشهر، منابع و مدارک ارزشمندی را به تاریخ پژوهان علاقمند معرفی نماید که روزنامه وزین کوشش یکی از آنهاست. نکته بسیار مهمی که در این مجال و با کسب اجازه از اهل دانش و فضیلت می‌خواهیم بدان اشاره نماییم این که ذکر نام و یا نام‌های افراد در این اثر صرفاً به علت بیان و ذکر نام و یا نام‌های اشخاص در اسناد و گزارش‌های آن روزگار و آن دوره است و مسئولیت درستی یا نادرستی رفتارها و اقدامات نسبت داده شده با تهیه‌کنندگان گزارش‌ها در آن دوره بوده است و

نویسندگان این اثر هیچ گونه حب و بغض نسبت به افراد و یا منتسبین محترم آن‌ها نداشته و تنها به موجب متد علمی و با در نظر داشت اصل امانت‌داری نسبت به درج گزارش‌ها و یا استناد بدان‌ها اقدام نموده‌اند و لذا از این بابت پیشاپیش عذر تقصیر می‌طلبیم. این اثر بدون در نظر داشت تعلقات قومی، قبیله‌ای و طایفه‌ای تدوین شده و هیچ گونه جانبداری یا عدم جانبداری نسبت به شخص یا اشخاص و مکان و یا امکانه در تدوین اثر، انجام نشده و تلاش شده است که اثری علمی و بی‌طرفانه با رویکرد توصیفی، تحلیلی و البته

کاربردی در اختیار علاقمندان قرار بگیرد. کاربردی و مردمی بودن این اثر تاریخی یکی از اصول حاکم بر تدوین و انجام آن بوده است و امید آن را داریم که در مسیر توسعه استان بوشهر، این اثر بتواند به سهم خویش گامی ولو کوتاه برداشته باشد. از دوستان و کسانی که در انجام این تحقیق به ما یاری رسانده و مساعدت کردند، صمیمانه قدردانی و تشکر می‌نمایم. یادآوری این نکته هم مهم است که این اثر در بهمن ماه ۱۳۹۹ جهت انتشار به یک نهاد فرهنگی در بوشهر سپرده شد و آن نهاد اقدام به بررسی این اثر از طریق ارسال متن این کتاب به داوران محترم مورد نظر خویش نمود. داوران محترم هم همگی این کتاب را تایید کردند و البته نقطه نظرات اصلاحی و مساعد هم بیان نمودند که انجام شد. متأسفانه پس از گذشت چند سال آن سازمان فرهنگی به دلایل گوناگون و از جمله تغییرات مدیریتی و کمبود بودجه و امکانات از انتشار این اثر خودداری کرد و لذا بر آن شدم که بدون مراجعه به سازمان یا فرد خاصی و به هزینه شخصی اقدام به چاپ و انتشار آن نمایم تا بیش از این وقفه در انتشار این کتاب به وجود نیاید. امیدواریم این خدمت و این اثر مفید واقع شود و خوانندگان ما را از نظران و رهنمودهای خود محروم نفرمایند.



شدیم تا اثری جامع و جدید پیرامون تاریخ استان بوشهر در دوره پهلوی تدوین نموده، تقدیم حضور علاقمندان نمایم. این اثر به رویدادها و تحولات استان از سال ۱۳۰۴ خورشیدی تا ۱۳۳۰ می‌پردازد. این پژوهش در چند بخش از قبیل اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازماندهی شده است.

هم چنین در این بخش‌ها مسائل اداری، انتخابات، قاچاق، گمرک، بازرگانان و به خصوص موضوعات اجتماعی و فرهنگی مانند بهداشت، آموزش و غیره مورد توجه واقع شده است. این پژوهش با بهره‌گیری از منابع دست اول پهلوی و سودجست از گزارشات روزنامه‌ها و اسناد سعی در توصیف و تحلیل توأمان مطالب این دوره به شکل کاملاً مستندی دارد. در واقع در این اثر رویکرد جدیدی براساس پارادایم واقع‌گرایی شکل گرفته که در جهت پرهیز از روایت‌ها و نگرش‌های یکسویه پیرامون تحولات و رویدادهای تاریخی استان تلاش می‌کند روایتی همه‌جانبه، منصفانه و علمی ارائه داده و

تاریخ را آن گونه که بوده نشان دهد نه آن گونه که تمایل داریم. تلاش نویسندگان این اثر بر آن است که تاریخ مردمی و به عبارتی تاریخ اجتماعی و کاربردی را تدوین و تقدیم نمایند. علاوه بر این تلاش نویسندگان اثر بر آن بوده که با رجوع به منابع دست اول، گزارش‌ها و اسناد موجود، تحولات را بگونه‌ای تبیین نمایند که شناخت دقیقی از رویدادها به دست داده شود. از سوی دیگر اسناد و منابع فراهم شده در این اثر و گزارش‌های مورد استناد در این اثر همگی به منزله منابع و سرچشمه‌هایی هستند که

می‌تواند دستمایه سایر پژوهشگران گران‌قدر برای انجام تحقیقات گسترده‌تر و جدی‌تر قرار بگیرد. گردآوری مواد و مصالح اولیه و ضروری برای واکاوی تاریخ استان در دوره پهلوی یکی از اهداف این اثر بوده است. بدون تردید این کتاب نه تنها از فضل تقدم در این دوره برخوردار است بلکه کتابی است که بدون مطالعه و مراجعه به آن نمی‌توان نظر دقیقی پیرامون تاریخ معاصر استان بوشهر و قضایای آن از جمله عدم توسعه‌یافتگی استان بیان کرد. این کتاب نه تنها برای علاقمندان به تاریخ یک مرجع به‌شمار می‌رود برای افرادی که مایل هستند در حوزه توسعه استان بوشهر پژوهش کنند منبع مهمی است بگونه‌ای که بدون مراجعه به آن نمی‌توان ابعاد عدم توسعه استان را دریافت. ناگفته پیداست که در این اثر هم همچون سایر تحقیقات و کتاب‌ها، امکان لغزش سهوی و یا غفلت از مورد یا مواردی وجود دارد که پیشاپیش از محضر اهل دانایی و دانش، بابت آن پوزش خواسته و خواهان آن هستیم که ما را از رهنمودهای خویش محروم نفرمایند.

از مهم‌ترین منابع دست اول این دوره که در بررسی تحولات این دوره جایگاه محوری دارد روزنامه کوشش است. در واقع می‌توان روزنامه کوشش را

همان گونه که جغرافیای ایران زمین، گسترده و متشکل از نواحی و مناطق گوناگون و متنوع است، تاریخ ایران زمین نیز گسترده و متشکل از بخش‌ها و دوره‌های گوناگون و جذاب است. در این بین، تاریخ نواحی و مناطق ایران از جذابیت و اهمیتی خاص برخوردارند. زیرا هر کدام از این نواحی و بخش‌ها در تکمیل و تکامل تاریخ ایران نقش بسزایی در وقت مقتضی ایفا کرده‌اند. سرزمین کهن و تاریخی ایران از پیوستگی و همبستگی این مناطق و بخش‌های ارزشمند و جذاب به وجود آمده و بنابراین شناخت تاریخ ایران و به عبارتی ایران‌شناسی مستلزم شناخت عمیق و مؤثر تاریخ نواحی و بخش‌های این سرزمین ارجمند است. شناخت هر کدام از این مناطق می‌تواند به تبیین هرچه بیشتر تاریخ ایران کمک کند و روشنگر و مکمل فهم دقیق‌تر از تاریخ این مرز و بوم گردد. یکی از این مناطق کهن، استان بوشهر است. اهمیت شناخت تاریخ بوشهر در آن است که از یک سو در کنار سواحل خلیج فارس قرار گرفته است که نه تنها یک شاهراه سیاسی و اقتصادی حیاتی در طول تاریخ بوده است بلکه محل مبادلات فرهنگی و اجتماعی نیز می‌باشد و بوشهر نیز از این مسائل متأثر گردیده است. از سوی دیگر، بوشهر دارای پس‌کرانه‌های ارزشمندی به ویژه در زمینه ارتباطات و کشاورزی است که خود از دیرباز مورد توجه حاکمان قرار گرفته است و این مسأله در پیوستگی با تاریخ بوشهر تا دوره معاصر نیز تداوم یافته است.

تاکنون تحقیقات گوناگونی در مورد تاریخ شهر بوشهر و استان بوشهر به زیور طبع آراسته گردیده است که اکثر این تحقیقات مبتنی بر تاریخ بوشهر در دوره قاجاریه و یا پیش از آن می‌باشد. به واقع بیشتر پژوهش‌های انجام شده مبتنی بر تاریخ بوشهر از دوره افساربه تا پایان دوره قاجاریه است و هنوز تحقیق جامعی در مورد تاریخ استان بوشهر در عصر پهلوی صورت نگرفته است. اگرچه معدود تحقیقاتی نیز انجام شده که بسیار ارزشمند بوده‌اند ولی تنها به یک موضوع خاص توجه نموده‌اند. مشکل دیگر این پژوهش‌ها آن است که در آن‌ها روند تحولات پس‌کرانه‌های استان بوشهر مورد غفلت قرار گرفته است و تنها تمرکزشان بر برخی تحولات بندر بوشهر بوده است.

با توجه به مطالب فوق، ضرورت تدوین اثری که بتواند تا حدودی این مشکلات را برطرف نماید به شدت احساس می‌گردد. پس می‌بایست اثری تدوین می‌شد که بتواند تاریخ استان بوشهر را در دوره پهلوی، تحولات مهم این دوره و تأثیرات آن بر بوشهر را پوشش دهد و ضمن پرداختن به پس‌کرانه‌های بوشهر، تنها متکی به تاریخ سیاسی نباشد. زیرا جنبه‌های گوناگون تاریخ به مانند حلقه‌های زنجیر چنان به یکدیگر وابسته‌اند که پرداختن صرف به یکی از آن‌ها و نادیده گرفتن تأثیراتشان بر یکدیگر می‌تواند لغزش‌های اساسی در یک پژوهش را در پی داشته باشد. به همین لحاظ بر آن



حدی خارجی؛ زبان مردم جزیره خارگ

حسن و حسین مژده (مؤدگان)

باتوجه به این که جزیره خارگ از قدیم الایام از نظر سوق الجیشی حائز اهمیت بوده است، دریانوردان انگلیسی، پرتغالی،



هلندی، ملاحان، صیادان هندی، پاکستانی و از اهالی سواحل و شیخ نشین‌های خلیج فارس به این جزیره رفت و آمد داشته‌اند و بعضاً عده‌ای در خارگ سکنا گزیده‌اند. و به همین علت زبان مردم خارگ مرتب دستخوش تغییر و دگرگونی گشته است.

پدرو تیشیرا جهانگرد پرتغالی در مورد جزیره خارگ این چنین می‌گوید؛ کوه‌های این‌جا سنگی هستند و آب خوبی دارد و باغات، نخل، گوسفند و بُز نیز در این حوالی است، اینجا دُکان‌های پیازفروشی هستند که پیازها را به بصره می‌برند و بومی‌های این‌جا بیشتر عرب هستند.

زبانی که مردم خارگ به آن تکلم می‌کنند، مخلوطی از زبان‌های عربی، ترکی، هندی، انگلیسی بوده است. با توجه به میراث تاریخی و فرهنگی به جا مانده از تمدن‌های عظیم کهن پارسی در این جزیره و سیاری از واژگان مستعمل در این گویش با زبان‌های باستانی ایران مشابهت‌هایی دارد که نشان از انشعاب این گویش از زبان‌های باستانی رایج در خاورمیانه و وسعت تاریخ آن دارد و می‌تواند خود دلیلی بر اثبات غنای تاریخی جزیره خارگ باشد.

می‌توان گویش کنونی مردم این سامان را بازمانده‌ی زبان پهلوی اشکانی / ساسانی دانست. به‌جز حالات دستوری، بسیاری از اصطلاحات و کلمات که در این گویش کاربرد دارد شکل بومی شده کلمه پهلوی هستند؛

اُسْتَرگ: (sterah) ستاره. هم ریشه با stārak در زبان پهلوی است و هم پیوند با زبان‌های هند و اروپایی، هم ریشه با stār در زبان انگلیسی است.

اُشْتَر «Ostor» «شتر»، اَشْت «oshtow» «شتاب»، اُور «owr» «ابر»، پازن «بز نر بزرگ»، پریر

«Perir» (یک روز بیش از روز گذشته)، پَرندوش؛ دوشب گذشته، پریشب، ذاد: غذا، دُوش «Dush» «شب گذشته، دیشب»، دهنی «دیروز»، گپ، حدی «Gap» حرف و سخن، کلبوک «Kalbuk» مارمولک، کُلوک «Koluk» خمیره سفالینه بزرگ، گپ: بزرگ، گرده Gordeh کمر، گنه «Gene»، نامرغوب، دیوانه، محتک یا مَخْتک "Maxtak" مهد، گهواره، مُروا «Morva» فال نیک زدن، ملیل "melil" ولرم، نیم گرم.

زبان مردم خارگ به مانند زبان‌های دیگر دارای چارچوب ساختاری و صرف افعال می‌باشد و برای اکثر افعال هم می‌توان فعل را به صورت مضارع

داشت و هم صرف ماضی آن به شش صیغه زبان فارسی این افعال را صرف کرد.

به عنوان مثال: فعل دیدن که به زبان خارجی می‌شود (دیره) ماضی و مضارع آن به این صورت صرف می‌شود: من می‌بینم (م‌آینه) تو می‌بینی (تُ آینه) او می‌بیند (او ای) ما می‌بینیم (یمه آینه) شما می‌بینید (شمه آینه) آن‌ها می‌بینند (اونه آینه)

و ابخشات ترجمه: یک نفر به درب منزل شخصی که از قبل بین آن‌ها مشکل و کدورتی وجود آمده بوده است می‌رود و به آن شخص توهین و دشنام می‌دهد، ولی صاحب خانه جوابی به آن شخص نمی‌دهد، تا این که چند وقتی از این قضیه می‌گذرد و در یکی از اعیاد، آن شخصی که به شخص دیگری توهین و ناسزا گفته است برای طلب



حالیّت به منزل آن شخص می‌رود و دست به گردن آن می‌اندازد و عذرخواهی می‌کند، ولی نمی‌پذیرد و رو به آن می‌گوید: نم‌نمکای دوشی، تَرکشا پوشی آن روزی که به من توهین و دشنام دادی، فکر کردی من امروز تو را می‌بخشم؟!

معانی واژگان که اکثر به صورت فعل به کار می‌روند و قسمتی از واژه‌های که کاربرد زیادی در مکالمات روزمره دارند را معنا می‌کنیم:

رفتن (شُره) - آمدن (امره) - گفتن (گت) - حرف زدن (حدی کرده) - نگاه کردن (تاشه کرده) - خوابیدن (ختیره) - بلند شدن (جوِستاره) - بستن (هوئند) - گرفتن (گرتنه) - دیدن (دیره) - رسیدن (رسیره) - کوبیدن (کوتیره) - گذاشتن (آنسه) - آوردن (آمازه) - سلام صبح بخیر (صبح کلا بوالخیر) - کجا می‌خواهی بروی؟ (اسکات کج بش) - می‌خواهم بروم... (اوم بشه... اسکام بشه) - گرسنه ات نیست؟ (نه گسنتنه؟) - غذا نمی‌خواهی؟ (ذاد نیوتنه؟) - ناهار چی داریم؟ (ذاد چ موه؟) - کجا بوده‌ای؟ (کج بیرسته؟)

و چندین واژه دیگر: لباس (دلمن) - زیر پیراهن (گنج فراخ) - آستین (اقتی) - روسری (شيله) - زود (هریار) - دریا (تیو) - پسر (پس) - دختر (دخت) - شوهر (شی) - عروس (بی) - خواهر شوهر (خهشی) - داماد (دم) - جزیره خارگو (اندرووی).



شهراد میدری



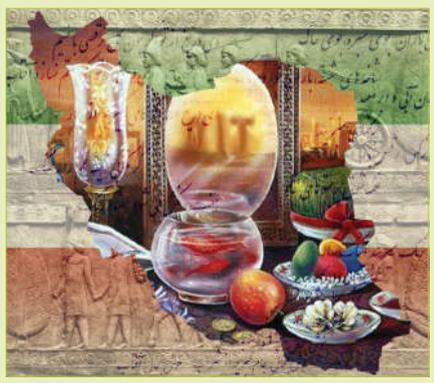
روزهای آخر اسفند است خانه بوی سمنو و بهارنارنج گرفته حیاط، خیس از شرشر فواره‌هاست و شمعدانی‌های لب حوض فیروزه سرخ‌تر از دیروز شکفته‌اند.

روزهای آخر اسفند است مادرم قالی ابریشمی را می‌تکاند پروانه‌ها پر می‌کشند، صدای کوبه‌ی در با عطر خاک نم‌خورده‌ی باغچه در هیاهوی کوچه می‌پیچد، و پیچک‌های مشتاق از لب دیوار سرک می‌کشند.

روزهای آخر اسفند است باد، عطر بیدمشک را بر سر و روی پنجره‌ها می‌پاشد، آفتاب، کودکی بازیگوش بر پشت‌بام همسایه‌ها بادبادک هوا می‌کند و مادر بزرگ با سفره‌ی قلمکار جوانی‌اش از پله‌های آجری بالا می‌رود تا پیش پای نوروز، با جوانه‌های نورسته‌ی گندم ترانه‌خوان خاطراتی دور شود.

تو نیستی
اما دستان مهربانت
هنوز در باد، عود و گلاب می‌باشند
تو نیستی
اما اسفند
هنوز بر طاقه‌های حریر گنجه‌ی قدیمی
آخرین لبخندهایت را نقاشی می‌کند
و عشق،
شکوفه‌ی دیررسی‌ست
که روزی، در آغوش گرم آفتاب
زیباترین شعر جهان خواهد شد...

باران زده و سبزه لب پنجره است
خورشید، گلی شکفته در منظره است
با یاد تو و حال و هوای دم عید
اسفند برای من پر از خاطره است



اشتغال‌زایی و مهار تورم؛ راه حل مشکل ازدواج جوانان

علیرضا رستمی

درهم می‌آمیزد. حتی مفهوم خوبی یابدی به نوعی تحت تاثیر اعتقادات مذهبی قرار می‌گیرد برخی از افراد هم تصور می‌کنند عقاید مذهبی نقش زیاد مهمی در زندگی مشترک‌شان نخواهد داشت، که البته سخت در اشتباه‌اند.

از دیگر مشکلات ازدواج جوانان ترس از تعهد و طلاق است که برای بررسی آن بخشی از مقاله خانم دکتر گوهر یسنا انزانی در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا را آورده‌ام: افرادی که سبک‌دل‌بستگی آن‌ها با مادرشان در کودکی از نوع اجتنابی بوده است، آسیب‌پذیری خود را انکار می‌کنند، ادعا می‌کنند نیاز به روابط نزدیک زناشویی ندارند و پایین‌ترین سطح تعهد و مسئولیت‌پذیری را در ازدواج دارند به طوری که بعضاً امکان خیانت در آن‌ها نیز وجود دارد. افراد دارای سبک شخصیتی تکانشی، اعتماد‌پذیری پایین، بدبینی زیاد، خصومت‌گرا و واکنشی و افرادی که دارای اختلال شخصیت هستند تمایلی به تعهد ندارند افرادی که تنها زندگی کرده‌اند، درون‌گرا هستند، از صمیمیت و دوست‌داشتنی نبودن و شکست عاطفی می‌ترسند، تجارب ناموفق اطرافیان در ازدواج را دیده‌اند به تعهد در هر زمینه‌ای از جمله ازدواج ورود نمی‌کنند چراکه نسبت به پیمان بستن و تعهد ترس دارند. افزایش زنان شاغل و تحصیل‌کرده، افزایش فردگرایی در جامعه، افزایش روابط بدون مسئولیت و تعهد دائم از جمله عوامل کاهش ازدواج و عدم مسئولیت‌پذیری و تعهد افراد با ازدواج کردن است.

از جمله مشکلات اجتماعی در امر ازدواج می‌توان به فرعی شدن مساله ازدواج در اذهان عمومی جامعه، هراس ناشی از تجربه ناموفق دیگران، آسیب‌های اجتماعی و خانوادگی مانند اعتیاد، بی‌بند و باری، همسرآزاری، طلاق و دخالت اطرافیان که موجب سلب اعتماد جوانان از ازدواج گردیده و موجب شده است که جوانان به جای این‌که زندگی زناشویی را عاملی برای رشد اجتماعی خود بدانند آن را سبب گرفتاری بیشتر خود تلقی کنند.

به عنوان مثال طولانی بودن تحصیلات دانشگاهی از دیگر عوامل مشکلات اجتماعی است. اغلب دختران و پسران تمایل دارند که تا پایان مدت تحصیل و بعد از آن تا زمان اشتغال از ازدواج خودداری کنند. علاوه بر این مساله خدمت سربازی برای پسران و عدم‌پذیرش ازدواج با سرباز یا دانشجوی از سوی دختران موجب می‌شود، تا ایجاد شرایط بهتر، ازدواج را به تعویق بیندازند یافتن شغل در گذشته بیشتر وابسته به فنون و مهارت‌هایی بود که فرد در دوران نوجوانی می‌آموخت اما امروزه داشتن یک شغل قابل قبول مستلزم گذراندن یک دوره بلندمدت تحصیلی است. علاوه بر آن کسب مدارک تحصیلی اعتبار اجتماعی و اقتصادی برای جوانان چه دختر و چه پسر به همراه دارد

با توجه به بررسی اساسی‌ترین مشکلات ازدواج جوانان خواهیم دید طرح دولت که شامل قانونی شدن سایت‌های همسریابی است تاثیر چندانی در حل این مشکلات ندارد اما دولت می‌تواند با اشتغال‌زایی و مهار تورم در حل این مشکلات تاثیر‌گذار باشد.

معاون امور جوانان وزارت ورزش از صدور مجوز رسمی برای فعالیت ۲۰۵ سایت همسریابی خبر داد و تأکید کرد که استفاده از ظرفیت شبکه‌های اجتماعی برای همسریابی، یکی از برنامه‌های اصلی دولت چهاردهم در



راستای تسهیل ازدواج جوانان محسوب می‌شود بر اساس اعلام این مقام مسئول، دولت چهاردهم به دنبال ایجاد بسترهای جدید و قانونی برای تسهیل فرآیند ازدواج جوانان از طریق فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی است.

این رویکرد با هدف افزایش آمار ازدواج و کاهش مشکلات مرتبط با انتخاب همسر در جامعه اتخاذ شده است. وی همچنین اشاره کرد که سامانه‌ی سایت‌های همسریابی و ارائه مجوز رسمی به آن‌ها، می‌تواند از فعالیت‌های غیرقانونی و سوءاستفاده‌های احتمالی در این حوزه جلوگیری کند

شایسته است دولت برای تسهیل ازدواج جوانان راهکارهای بهتری داشته باشد. آیا آنها واقعا فکر می‌کنند مشکل ازدواج جوانان پیدا کردن فرد مورد نظر است؟ آیا با تشکیل چنین سایت‌های می‌توان باعث افزایش آمار ازدواج جوانان شد؟ مشکل اساسی ازدواج جوانان چیست و راهکار مناسب برای حل این مشکل کدام است؟ چند مشکل اساسی ازدواج جوانان شامل هستند از ترس از تعهد و طلاق، اختلافات اعتقادی و مذهبی، مشکلات مالی و اقتصادی.

بر اساس اطلاعات به دست آمده از سازمان ثبت احوال کشور نرخ ازدواج از ۷۹۵ هزار در سال ۱۳۹۲ به میزان ۵۲۵ هزار ازدواج در سال ۱۴۰۱ کاهش یافته است. همچنین میانگین سن مناسب برای ازدواج در سال ۱۴۰۲ برای مردان ۳۰.۷ سال و برای زنان ۲۶.۵ سال ثبت شده است.

ازدواج و تشکیل خانواده یکی از مهم‌ترین مراحل زندگی است. فصلی که می‌تواند خوشایندترین یا ناامیدکننده‌ترین تجربه زندگی هر فرد باشد. ازدواج امری است که اسلام تأکید ویژه‌ای بر آن کرده است از طرفی مهم‌ترین سرمایه هر جامعه‌ای خانواده است که باید برای قوام و استحکام بنیان آن سرمایه‌گذاری کرد به مشکلات ازدواج جوانان که نگاه کنیم یکی از مهم‌ترین آن وضعیت اقتصادی است باتوجه به ترویج تجمل‌گرایی این مشکل در جامعه بیشتر از بقیه به چشم می‌خورد علت نداشتن تمایل به ازدواج در بیشتر جوانان برخوردار نبودن از شغل، مسکن و تهیه لوازم و ضروریات زندگی و جشن ازدواج است. در این بین، خانواده‌های دختران هم مشکل تهیه جهیزیه را سد بزرگی برای ازدواج قرار می‌دهند.

اختلاف مذهبی در جامعه ما به دلیل نقش پررنگ مذهب رخ می‌دهد با توجه به تاثیر مذهب بر بعد معنوی افراد، اهمیت آن در فرایند پیش از ازدواج دو چندان شده است. ضمن اینکه بخشی از ابعاد شخصیتی هر فرد، در طی مراحل زندگی با اعتقادات مذهبی او

طنین موسیقی گروه «لیان» را از مردم بوشهر دریغ نکنید!

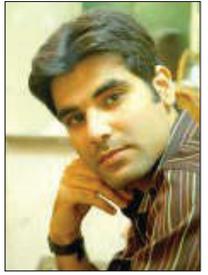
محسن قیصی زاده

مجوز اجرای کنسرت در شهر و استان بوشهر را دریافت کند، اما چنین نکرد. شاید اگر در زمان و موقعیتی دیگر این خواسته مطرح می‌شد، شریفیان مخالفتی نمی‌کرد، اما این که بلافاصله پس از بحث شهدا چنین موضوعی عنوان می‌شد، برای جلوگیری از هرگونه شائبه‌ی سوءاستفاده از جایگاه والای شهیدان برای نیل به مقصود شخصی، از این کار سر باز زد و در ادامه نیز بر پایین نیاروردن جایگاه شهیدان و خرج نکردن از اهالی ایثار و اخلاص به خاطر مسائل دنیوی و جناحی و... تأکید کرد. چه بسا این گفته، طعن و تعریضی به همان کسانی بود که با درک و نگرشی غلط، هر جا کم می‌آوردند برای پیشبرد اهداف خود، نام شهدا و خانواده‌ی شهدا را علم می‌کنند و از ایشان مایه می‌گذارند!

عدم اجرای گروه موسیقی «لیان» و صادر نشدن مجوز برای این گروه در زادگاه‌شان بوشهر، از جمله موارد غیر قابل درک و بدون پشتوانه‌ی منطقی است که تعجب و پرسش‌های بی‌پاسخی را در اذهان عموم مردم این استان ایجاد کرده است. در حالی که دیگر گروه‌های محلی همان موسیقی را حتی شادتر و مهیج‌تر در جای‌جای بوشهر و در هر کوچه و پس‌کوچه و سالن و مراسمی اجرا می‌کنند و خود گروه «لیان» نیز در تمامی استان‌ها با انبوه مخاطبان به روی صحنه می‌رود، مشخص نیست به کدام دلیل و از سر کدام لجباجت و عقده، فقط و فقط مردم بوشهر باید از لذت دیدن اجرای گروه موسیقی



محسن شریفیان افتخار موسیقی و فرهنگ بوشهر است. او به عنوان الگویی تأثیرگذار، با همت و تلاشی پیگیر و مستمر، ارج و هویتی جدید و در خور توجه به موسیقی بوشهر و حتی موسیقی نواحی ایران بخشیده است. شریفیان با اعتماد به نفس و باور به پتانسیل فرهنگ فولکلور و ویژگی منحصر به فرد سازهای بومی، با اجراهایی فاخر



در بهترین سالن‌های کشور و جهان، موسیقی محلی بوشهر را از روزن محافل محدود و نهایتاً جشنواره‌ای بیرون کشید، بیش از پیش به آن شخصیت داد و موجب اعتلا و تغییر نگاه دیگران به موسیقی و نوازندگان محلی شد.

و البته که این جایگاه کنونی به سادگی و بی‌هزینه به دست نیامد؛ علاوه بر سدها و سنگ‌اندازی‌هایی که همگان کم و بیش طی سالیان گذشته شاهد بوده‌اند، شریفیان دشواری‌ها، نومی‌های، بی‌توجهی‌ها و

زمین‌خوردن‌هایی را از سر گذرانده که هر کدام برای عطا به لقا بخشیدن فعالیت هنری یک هنرمند کفایت می‌کرد.

شریفیان عاشق ایران و زادگاهش بوشهر است. اصلاً این که ما به عنوان یک بوشهری، این خاک دامنگیر را دوست داریم، به خاطر وجود انسان‌هایی دل‌داده همچون آتشی‌ها، صغیری‌ها، حمیدی‌ها، زنگنه‌ها، نبی‌پورها، زنگویی‌ها و شریفیان‌ها و دیگر بزرگانی است که از ژرفای جان، ریشه‌ی اندیشه در فرهنگ

بوشهر دوانیده، از داشته‌های این اقلیم سیراب می‌شوند و علیرغم این که می‌توانند در شرایطی بهتر در جایی دیگر از این کشور و حتی جهان مأوا گزینند، اما چراغ‌شان در این خانه می‌سوزد.

این نوازنده به عنوان هنرمندی دغدغه‌مند و متعهد، در دفاع از کشور و استان خود اعم از دفاع از تمامیت ارضی، نام خلیج فارس، افشار مختلف مردم، شهدای میهن و... کنش‌هایی در خور و تأثیرگذار بروز می‌دهد و به همین خاطر گاه آماج توهین و تهمت افرادی قرار گرفته است که نیتی بی‌راه در سر دارند و مغرضانه مسائل دیگری را هدف قرار داده‌اند.

شریفیان بارها انبان سازش را از شمیم خوش بوشهر لبریز کرده و با دم گرم و هنر اعجاب‌انگیز خود، مخاطبان و

علاقه‌مندان موسیقی را در جای‌جای کشور و جهان از لذت و شغف گوش سپردن به موسیقی اصیل بوشهر سرریز ساخته و به راستی سفیر فرهنگی شایسته‌ای برای بوشهر، جنوب و ایران بوده است.

پنج‌شنبه‌شب هفته‌ی گذشته، یکی دیگر از آن شب‌هایی بود که محسن شریفیان در برنامه‌ی «پرمخاطب» (۱۰۰۱) شبکه‌ی «نسیم» حاضر شد و به معرفی بوشهر و جنوب پرداخت و ما بار دیگر به خاطر بوشهری بودن‌مان سر افراشتیم و به خود بالیدیم که نماینده‌ای آگاه و شایسته، بوشهر و آن فرهنگ خاص و یگانه‌اش را به درستی در سطح ملی به ایرانیان معرفی می‌کند.

و اما در بخش پایانی برنامه، پس از آن که محسن شریفیان با نوای حزین نی‌انبان، به مادر یکی از

شهدای این سرزمین ادای دین کرد و از پس خستگی چشم‌ها فضایی احساسی شکل گرفت، محمد بحرانی صداپیشه‌ی شخصیت عروسکی جناب‌خان دهان باز کرد و خواست وزیر فرهنگ و ارشاد را مخاطب قرار دهد که با ممانعت و خواهش محسن شریفیان برای مطرح نکردن موضوع مواجه شد. البته ما بوشهری‌ها می‌توانستیم نشنیده حدس بزنیم که جناب‌خان محبوب، قصد داشت به عدم اعطای مجوز به گروه «لیان» برای اجرای کنسرت در بوشهر اشاره کند.

رهبر گروه موسیقی «لیان» می‌توانست سکوت کند تا خواست قلبی و آرزویش از دهان جناب‌خان گفته شود و یا حتی خود نیز آن سخنان را پی بگیرد و سفرویی دل بگشاید تا از بالاترین مقام فرهنگی کشور دستور و

«لیان» محروم باشند؟

در شهر مهر و ملدارا و اندیشه، روا نیست گروهی محدود و انگشت‌شمار، هنرمندان و علاقه‌مندان به هنر را به گروگان بگیرند و با جبر زور و جزم مغز، مروراید «لیان» را در صدف تنگ‌نظری و تعصب خویش پنهان سازند و درخشش این گوهر زیبا را از مردم دریغ دارند. سالیانی پیش از این، با حمایت و قاطعیت یکی از استانداران پیشین و برخورد جدی با خواست غیرقانونی گروه بن‌بست و فشار، تابوی اجرای گروه «لیان» در بوشهر برای مدتی ولو کوتاه شکسته شد، ولی با گذشت زمان، دوباره این ممنوعیت شبهه‌دار اعمال گردید. هم‌اینک از استاندار فعلی بوشهر که خود از علاقه‌مندان به فرهنگ و هنر است، انتظار می‌رود با کم‌رنگ کردن حساسیت‌های بیخود و پاک کردن خط قرمزهای من‌درآوردی و مسخره و سلیقه‌ای، با بی‌توجهی به اراده و خواست اقلیت قانون‌ستیز، شجاعانه مهر باطل بر این ممنوعیت‌ها و نیایدها و مانع آمدن‌ها بزند و در مقابله با ایشان، حامی اهل هنر و فرهنگ باشد.

اعتراض به پیامک کشف حجاب قانونم آرزوست

مسلم روئین - وکیل دادگستری



در مورخ هفدهم اسفند ۱۴۰۳ پیامک کشف حجاب از طرف پلیس راهور بوشهر برای دخترم ارسال می‌شود که پس از تماس با پلیس راهور و اعتراض به این که خودرو در آن ساعت هرگز در خیابان ساحلی بوشهر و آدرسی که در پیامک پلیس راهور آمده تردد نداشته و بر اساس چه مدارک و مستندات این چنین پیامک تهدیدآمیزی ارسال نموده‌اید؟ اعلام نمودند که موضوع مربوط به پلیس امنیت اخلاقی می‌شود و می‌بایست به آنجا مراجعه کنیم. روز بعد به پلیس اخلاقی بوشهر رفتم. پس از اعتراض و اعلام این که خودرو مذکور هرگز در آن تاریخ در خیابان ساحلی حضور نداشته و خواستار بررسی دوربین‌های خیابانی شدم. مأمور مربوطه اعلام نمود گزارش مردمی سبب ارسال این پیامک می‌باشد نه دوربین؟!

نمی‌دانم حاکمیت قانون کی در ایران محقق خواهد شد اما در هیچ جای قوانین فعلی ندیده‌ام که جریمه راهنمایی و رانندگی بر اساس گزارش اشخاص عادی تعیین می‌شود، در این صورت سنگ روی سنگ بند نخواهد شد زیرا بنده نوعی به‌علت بیماری یا عداوت و عقده، شماره پلاک صاحب خودرو را به پلیس امنیت اخلاقی و راهور ارسال نموده و با جریمه شدن آن شخص، هم انتقام خود را گرفته‌ام و هم ضربه مالی و روحی و روانی به مالک خودرو وارد کرده‌ام.

جریمه کردن و تهدید به مجازات شهروندان به استناد گزارش افراد عادی، ضد اصول ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی است: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد» و «اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح گزارش گردد».

آیا پیامک‌های مختلف پلیس راهور و امنیت اخلاقی که با استناد به گزارش سایر اشخاص ارسال می‌شود موثق است؟! قانون اساسی و شرع اسلام، اصل را بر برائت شهروندان گذاشته‌اند مگر این که جرم انتسابی در دادگاه صالح با لحاظ مدارک و مستندات معتبر اثبات شود و فرایند دادرسی عادلانه میز طی شود اما با ارسال فقط یک پیامک و بر اساس گزارش برخی افراد مغرض، شهروندان بدون داشتن حق دفاع مشمول جریمه‌های رانندگی می‌گردند. لذا به‌عنوان یک شهروند و با استناد به قانون حمایت از حقوق شهروندان و قانون اساسی و سایر مقررات موجود، توقف این اعمال غیرقانونی توسط استاندار بوشهر به‌عنوان نماینده عالی حاکمیت در استان و ریاست دادگستری کل استان بوشهر به‌عنوان ناظر و مجری عدالت مورد تقاضا است.

قابل ذکر است حتی مقام قضایی نیز نمی‌تواند خودرویی که در آن کشف حجاب صورت گرفته را توقیف نماید چون وسیله ارتکاب جرم محسوب نمی‌شود. با فرض این که نداشتن روسری جرم قلمداد نمایند بلکه محل وقوع جرم می‌باشد و مکان توقیف نمی‌شود. خودرو نیز مانند دانشگاه و مدرسه چنانچه رعایت حجاب نشود، قابل توقیف نیست.



سفر بدون نقشه در استان بوشهر!

محمود حمزه نیان

این ساحل خلوت و وسیع، با آب‌های زلال و سکوت دلنشین، فضایی فوق‌العاده برای استراحت و عکاسی فراهم می‌کند. کمی آن طرف‌تر، ساحل بندر امام حسن هم بسیار بکر و زیباست.

اگر به دنبال هوای پاک و طبیعتی سرسبز هستید، مسیر کلمه به طلحه را تجربه کنید. در این مسیر، نخلستان‌های بکر و باغ‌های زیبا شما را همراهی خواهند کرد. همچنین می‌توانید از آبشار فاریاب دیدن کنید که اگر بارش‌ها خوب باشد، منظره‌ای بدیع را بوجود می‌آورد. اگر به فرهنگ و تاریخ علاقه دارید، مسیر خورموج به چارک و روستای حیدری را در برنامه خود بگنجانید. در این منطقه، آتشکده‌ای

در عید نوروز غیر از دیدن و بازدیدهای مرسوم، بسیاری به مسافرت‌های درون و برون استانی رفته و سعی می‌کنند حداکثر استفاده را از این تعطیلات داشته باشند.

بسیاری علاقه دارند در سفرها به مناطق معروف و شناخته شده سفر کنند اما می‌خواهم پیشنهاد کنم، امسال سعی کنید قدم در راه‌های ناشناخته استان بوشهر بگذارید. نوعی ماجراجویی بدون نقشه!

در استان زیبای بوشهر مناطق دیدنی بسیار زیادی وجود دارند که کمتر شناخته شده و



یا کمی به سختی قابل دسترس هستند. اما این فرصت را به شما می‌دهند که تجربه‌ای خاص و بسیار هیجان‌انگیز داشته باشید. در ادامه برخی از این مسیرها و مناطق کمتر شناخته شده را معرفی می‌کنم که احتمالاً در تعطیلات نوروز هم بسیار خلوت باشد.

اگر به دنبال آرامشی در کنار رودخانه و کوهستان هستید، از شهر شبانه عبور کنید و به پل باغان بروید. در این مسیر از مزارع زیبای کلزا با گل‌هایی با رنگ‌های چشم‌نواز لذت ببرید و در پایان در زیر پل باغان در کنار رود زیبای مند، به صدای جریان آب گوش دهید و از چشم‌انداز کوهستانی آن لذت ببرید.

ساحل باشی و دل آرام مقصدی شناخته شده‌ای است، اما مسیر بازگشت خود را از جاده باشی به خورموج تغییر دهید. این مسیر با عبور از کوه‌های زیبای مند و کلات‌های کم‌ظفرش، مناظر خیره‌کننده‌ای را پیش چشم شما می‌آورد و اگر کمی خوش شانس باشید و هوا صاف باشد، می‌توانید از بالای کوه‌های مند، عظمت آبی بیکران خلیج فارس را به تماشا بنشینید.

در مسیر گناوه به دیلم، به جای بازارهای شلوغ، توقفی در ساحل چاهک داشته باشید.

باستانی که گفته می‌شود قدمت آن به دوران اشکانیان می‌رسد، در دل کوه‌ها پنهان شده است. این اثر به نام کلات گورا (قلعه گبرها یا زرتشتی‌ها) شناخته می‌شود. دیدن این اثر تاریخی، حس ماجراجویی و کنجکاوی شما را برمی‌انگیزد.

مسیر سیراف به پرک نیز سفری جذاب خواهد بود. در این منطقه، ساحلی نیلگون و زیبا در انتظار شماست. از آن‌جا، می‌توانید کشتی‌های عظیم و نفت‌کش‌هایی که در نزدیکی ساحل لنگر انداخته‌اند را تماشا کنید و از این منظره بی‌ظنیر لذت ببرید.

در تمام این مسیرها هم می‌توانید به رستوران‌های محلی رفته و با طعم غذاهای مختلف و متفاوت آشنا شوید. مطمئن باشید پشیمان نخواهید شد. اگر هم توانستید حتماً از فروشگاه‌های محلی صنایع دستی، یادگاری‌های ماندگار بخرید.

این‌ها تعداد بسیار کمی از مسیرهای بکر و مناطق دیدنی استان ما بود و حتماً صدها و صدها مسیر و جاده بکر دیگر هم وجود دارد که زیبایی هر کدام می‌تواند شما را شگفت زده کند پس نترسید و بدون نقشه سفر کنید. حتماً به یک بار امتحان کردن آن می‌ارزد.

دکتر شفیعی جراح قلب بوشهر؛ چهره ماندگار بوشهر

سلطان قلب ها

دکتر عبدالرحیم مهرور

بی وفایی و در ذاتشان فریب و دورویی است، دوری می کنیم.



برای چهره ماندگار شدن، نیاز به ادب و هنر است. اما هر هنری هنرمندانه نیست؛ هنری جاودانه می شود که مردمی باشد و در دل انسان ها حک شود.



زیرا انسان ها یک باره چهره نمی شوند؛ انسان ها زمانی چهره می شوند که خالق انسانیت باشند.

هر چند که همه انسان ها بویی از بودن و نشانی از وجود در ذات خود دارند.

دکتر ابراهیم شفیعی؛ شفادهنده ای بی ریا و بی همتا در شکاف (دهلیز و بطن) روشن قلب ها، پزشکی مردمی و احیاگر هزاران قلب دردمند که روزانه با پنجه های طلایی به تپش می افتند.

سلطان قلب هایی که سلطانی را در مرام، ادب و متانت در رفتار و کردار آموخت، نه در سیاست و نیرنگ.

دردمندی که هرگز حاضر نشد سوگند پزشکی را با مادیات بفروشد. قلب هایی که پر از خستگی و پژمردگی از بی نظمی بودند، بدون چشم داشتی با ضربانگی منظم از ریتم سینوسی به تپش وامی داشت. دکتر شفیعی؛ بنیان گذار بیمارستان قلبی که روزی هرگز باورمان نمی شد در چنین استان محروم و بی کسی فردی آستین تنهایی را بالا بزند و در کسوت پزشکی محرومان استان را تنها نگذارد.

اکنون قدر دانش هستیم و به پاس مرام و مهربانی اش سر تعظیم فرود می آوریم و از کسانی که در مراسم

نوروز؛ پیوند دهنده ایرانیان

فریبا درویشی

نوروز نخستین روز سال خورشیدی برابر با یکم فروردین جشن آغاز سال نوی پارسی و یکی از کهن ترین جشن های به جا مانده از دوران باستان است. خاستگاه نوروز در ایران باستان است و در مناطق وسیعی در آسیا و دیگر نقاط جهان جشن گرفته می شود.



زمان برگزاری نوروز اعتدال بهاری و در آغاز فصل بهار است. نوروز با عنوان رسمی روز بین المللی نوروز توسط یونسکو به عنوان میراث فرهنگی و معنوی بشر به ثبت جهانی رسیده است. نوروز در ایران و افغانستان آغاز سال نو محسوب می شود و در برخی دیگر از کشورها یعنی تاجیکستان روسیه قرقیزستان قزاقستان سوریه عراق گرجستان جمهوری آذربایجان آلبانی چین ترکمنستان هند پاکستان و ازبکستان تعطیل رسمی است و مردمان آن جشن را برپا می کنند.

نوروز به عنوان یک جشن قدیمی و کهن از ایران باستان به ارث رسیده است و از آن به عنوان نماد پیوند دهنده افراد و اقوام ایران زمین و ملت ایران یاد می شود.

ایرانیان نوروز را آغازگر رستاخیز طبیعت گاه رویش و زایش باغ و بوستان می دانند و بر این باور هستند که در نوروز همزمان با طبیعت باید روزگار نو و جدیدی را با روان و نگرش نو در تن پوش تازه ای آغاز کنند. این روز همچنین یکی از روزهای مقدس و اعیاد مذهبی زرتشتیان به شمار می رود.

پزشکی از جنس مهربانی و دانش و تواضع

دکتر عبدالرسول خسروی



نه تنها ضربه انگ ضربان قلب ها را عاشقانه کوک می کند، بلکه امید را در دل مردمان این سرزمین زنده نگاه می دارد. این استاد نازنین، صادق و دوست داشتی، با مهربانی بی حد و مرزش، از خویشتن خویش یادگاری جاودانه بر تراز بی بقای این خاک دامن گیر برجای گذاشته است؛ یادگاری که تا همیشه تاریخ به بلندای شکوه خلیج فارس تکرار خواهد شد.

جای خرسندی و خوش وقتی است که دست اندرکاران برنامه ای روز بوشهر با چنین حُسن انتخاب و سلیقه ای به پاسداشت بزرگمردی می پردازند که خوشبختی خویش را در رضایت مردم و شاد نمودن تن و روان خسته آنان جستجو می کند.

چهره ای که در طول سالیان متمادی، نه تنها درمانگر جسم، که تسکین دهنده روح و آرام مردمان این دیار بوده است. بی شک نام و یاد دکتر ابراهیم شفیعی عزیز، تا همیشه در خاطر مردم بوشهر جاودانه خواهد ماند.

لا علاج است، که مامنی یگانه برای دل های بی قرار و خسته بیماران و همراهان آنان نیز هست. دکتر شفیعی با تلاش های بی وقفه اش،

سپردن و گفتگو با بیمار، کالبد خسته ای وی را جانی تازه می بخشد. او نه تنها پزشکی حاذق و طبیی چیره دست برای درمان بیماری های به ظاهر

به بهانه ای ماندگاری چهره ای نام آشنا در روز ۱۸ اسفندماه ۱۴۰۳، دکتر ابراهیم شفیعی، فوق تخصص قلب، یاد و خاطره ای خدمات بی بدیلش را گرامی می داریم.

در گوشه ای از این سرزمین گرم و باصلابت، جایی که خورشید با آغوشی پر حرارت بر پهنه ی خلیج همیشه فارس ایران می تابد، مردی از جنس مهربانی و دانش و تواضع، نامش را بر جریده قلب های مردم استان بوشهر تا ابد به یادگار حک کرده است. دکتر ابراهیم شفیعی، نه تنها به واسطه تخصص و دانش پزشکی بی بدیلش به حل سخت ترین و ناشدنی ترین مشکلات قلبی عروقی می پردازد، بلکه با قلبی آکنده از مهر و عطوفت التیام بخش آرام روحی مردمان این دیار نیز می باشد.

بسیار دیده ایم و شنیده ایم که چگونه او با عشق و تعهدی مثال زدنی، به هموردی ناملايمات جسمی و روحی قلب های نزار بیمارانش می رود. هر ضربان قلب را با دقت و حساسیتی مثال زدنی می شنود. گویی با هر گوش

مصطفی تازش کارگردان تئاتر شهرستان جم در مصاحبه با نسیم جنوب:

هنر به عنوان یک اولویت ثانویه تلقی می شود



- لطفاً خودتان را معرفی کنید و اینکه از چه زمانی به هنر تئاتر علاقمند شدید؟

- مصطفی تازش، متولد شهر جم. ۳۵ ساله، کارگردان تئاتر و علاقه مند به مجسمه سازی. شغلم بهره بردار گاز، شرکت پارسا فیدار - منطقه ویژه پارس جنوبی است. از نوجوانی به تئاتر علاقه مند بودم. - آیا شخصاً بازیگر تئاتر بودید یا از ابتدا کارگردانی آن را برعهده گرفته اید؟

- از سال ۸۷ در گروه های تئاتر به صورت حرفه ای تر به عنوان بازیگر چند کار کمدی بازی کرده ام و اولین کارگردانی ام به شکل رسمی سال ۹۲ با تئاتر کوری (برگرفته از رمان کوری اثر ژوزه ساراماگو) بود.

- تاکنون چند تئاتر و در چه زمینه هایی را کارگردانی کرده اید؟

- تئاتر کوری اثر اقتباسی (رمان کوری ژوزه ساراماگو)، درام اجتماعی، تمثیلی.

- عروسکی برای دخترم - نوشته خودم، تراژدی، ضد جنگ.

- کمدی اقتباس - نوشته خودم - کمدی / تراژیک.

- پروانه و یوغ نوشته محمد چرمشیر - درام روانشناختی.

- شکار مرگ نوشته آیرا لوین - کمدی سیاه، تریلر هیجان آور و ترسناک.

- یک تکه از گفتار گمشده ماندانا در گزارش شاه کشتی نوشته میلاد اکبر نژاد. تراژدی - تاریخی.

- فیلم کوتاه بهاری نو. اجتماعی، روانشناختی.

- لطفاً در مورد تئاتری که به تازگی کارگردانی کردید، توضیح دهید؟

- یک نمایش تاریخی از تولد کورش پادشاه بزرگ و نامی ایران زمین و برجیده شدن حکومت پدر بزرگش که پادشاهی ظالم و سفاک بود.

- آیا با کارگردانان نام آشنای تئاتر ایران آشنایی دارید؟

- با برخی از بزرگان نمایش مثل آرش دادگر، محمد رحمانیان، اصغر دشتی، امیر رضا کوهستانی روابط خوبی دارم و افتخار شاگردی در محضر ایشان داشته ام. - استقبال مردم ایران از هنر تئاتر چگونه است؟

- در این خصوص فقط می توانم در مورد شهر خودمون و نمایش های خودم نظر بدهم و بگویم که به لطف مخاطب به من و گروه سفید و سیاه بی نظیر بوده و همیشه یا در اکثر مواقع با حضورشان موجب دلگرمی هستند و سالن را پر می کنند، مخاطب؛ قلب تپنده تئاتر هست.

- بازیگران تان را باچه شاخص هایی در هنر تئاتر انتخاب می کنید؟ آیا دوره هنری دیده اند یا با استفاده از هنر ذاتی بازیگر شده اند؟

- انتخاب بازیگر نمایش شاخصه های متعددی دارد و برای یک بازی چند دقیقه ای ماه ها تمرین

و زحمت نیاز است، تیم بازیگری ما هم تلفیقی از با تجربه ها، تحصیل کرده ها و هنر جوهای تازه کار هست که افتخار همکاری با این دوستان را داشته ام.

- در شهر جم چند تماشاخانه و سینما وجود دارد و تحت مالکیت بخش خصوصی است یا دولتی؟

- دو سینما در شهرک های نفت و گاز هست، فرهنگسرای که چند سال

هست نیمه کاره رها شده، تنها سالن نمایش که در اختیار گروه های نمایش قرار می گیرد همین پلاتو چگاسه هست با امکانات کم بدون در نظر گرفتن هزینه ای برای نگه داری که روز به روز فرسوده تر می شود، سالنی با ظرفیت کمتر از شصت نفر برای شهری با جمعیت بیش از ۷۰ هزار نفر.

- آیا مسئولان فرهنگی شهرستان همکاری های لازمه را با هدف هر چه شایسته تر اجرا شدن تئاتر



در شهر جم دارند؟

- مسئولان فرهنگی با حمایت در حد وسیع همیشه حمایت می کنند ولی این حداقل ها برای اهل هنر و مردم این شهر شایسته نیست و می توانند با ارتباط نزدیک تر با مسئولان شهرستان و استان و استفاده از رسانه برای بیان نظرات خود و انتقال پیام هنرمندان توجه عموم را برای مطالبه گری خواسته های هنرمندان بهره ببرند، با ایجاد پل ارتباطی بین هنرمندان و شرکت های صنعتی (نفت و گاز منطقه ویژه)، فرصتی برای مشارکت هنرمندان بومی در پروژه های فرهنگی و هنری فراهم کنند.

- برای بهتر اجرا شدن هنر تئاتر چه انتظاری از مسئولان شهر جم و مدیران منطقه ویژه پارس جنوبی دارید؟

- در هر دوره و زمان که توجه مسئولان به هنر و فرهنگ بیشتر بوده شاهد رشد و شکوفایی جامعه بوده ایم. بر کسی پوشیده نیست مدت هاست مسئولین بیشتر بر روی مسائل اقتصادی تمرکز دارند و بودجه های فرهنگی را کاهش می دهند. این رویکرد باعث می شود که متأسفانه هنر به عنوان یک اولویت ثانویه تلقی شود. سرمایه گذاری در فرهنگ و هنر نه تنها یک هزینه نیست بلکه یک سرمایه گذاری بلندمدت برای آینده ای بهتر است.

منادی فرهنگ نوروز

محمد شاکری مطلق



و دوباره در آستانه عهدهی چند هزارساله در جغرافیایی که منادی فرهنگ نوروز است، ما با همه حرکت ناسامان پاندولی زمان برای مان، باقی مانده خودمان را برمی داریم و با این مناسبت نکو تاریخی دور هم به استقبال و پیشوازش می رویم. خود این تغییر بزرگ فصلی سبب دیگرست برای با هم بودن برای آن که

بی در نظر داشت همه آن چه نیست و باید باشد را برای اندک زمانی به گوشه ای بیاوریم و با آنان که هستند و هستیم وقت غنیمت شمیریم و خنده به هم گره بزیم و روح و روان خودمان را صفایی روشن ببخشیم. همانا فلسفه همه این مناسبت های خجسته و میمون، بهانه ای باشد برای دیدن عمیق چهره های نزدیکان مان و شنیدن واقعی خنده های شان که گهگاهی لابلای روزمرگی های ناخواسته روزگار مان گم شده است! حال بی انتظار برای فرداها و رسیدن ها، امروزان را به این رنگ تابان نوروز جلا دهیم و تا می توانیم به همدیگر عشق ارزانی کنیم و به خودمان یادآوری کنیم که زندگی مثل همیشه است؛ «شکیل ولی موجز».

کتاب «از شونشینی تا خندوانه»؛ روایتی از فرهنگ و ترانه های بوشهر



کتاب «از شونشینی تا خندوانه»، اثر ابراهیم سنگابی، نویسنده و هنرمند بوشهری منتشر و روانه بازار نشر شد.

نویسنده کتاب «از شونشینی تا خندوانه» در گفت و گو با ایرنا اظهار کرد: این کتاب که در سال ۱۴۰۳، توسط انتشارات قلمداران

جنوب به چاپ رسید.

ابراهیم سنگابی افزود: در این اثر، مجموعه ای از نوشته ها و اشعاری گردآوری شده است که به فرهنگ، آداب و رسوم، و جلوه های زندگی مردم بوشهر می پردازد.

وی ادامه داد: در کتاب از شونشینی تا خندوانه به بررسی و بازخوانی ترانه های ماندگار پرداخته شده که پیش تر در برنامه های تلویزیونی همچون «شونشینی» و «خندوانه» شنیده شدند.

سنگابی گفت: عناوینی مانند «سلام ایران»، «هله جاشو»، «افق بوشهر»، «هوای خوار» و «عروسی بوشهری ها» تنها بخشی از موضوع های متنوع این اثر هستند.

این نویسنده و هنرمند بوشهری یادآور شد: برخی از ترانه های کتاب، سروده شاعران برجسته استان بوشهر، حسین نوری فیروزی و حامد کاویان بوده و برخی دیگر از اشعار، نوشته خود نویسنده است.

وی یادآور شد: کتاب از شونشینی تا خندوانه با حمایت شرکت های پویا پنجره و آزمون پرداز منتشر شده و طراحی جلد آن را سپیده شیرکو و صفحه آرایی را پریناز شیرکو بر عهده داشتند.

مدیر انتشارات قلمداران جنوب نیز این اثر را پژوهشی در زمینه چگونگی شکل گیری آثار هنری معرفی کرد.

ضرورت افزایش اختیارات استانداران

دکتر عباس علوی نژاد

مشارکت مردم و بسط توسعه مدیریت منطقه‌ای زده است و در این امر توفیقات هم داشته است. در کشور ما هم با نقش آفرینی شوراها در مدیریت شهرها قدم‌های موثری برداشته شده است.

در منطقه ما کشور پاکستان از پنج ایالت، یک منطقه خودمختار قبایلی، یک منطقه فدرال پایتخت (اسلام‌آباد) و دو منطقه مربوط به جامو و کشمیر تشکیل شده است. ایالت بلوچستان و ایالت خیبر پختونخوا (سرحد شمال غربی)، خود نیز دارای مناطق خودمختار قبایلی هستند.

ج: امکان سنجی و بررسی

باتوجه به تجارب جهانی و تاریخچه قانونی اختیارات استانداران در ایران و موقعیت جغرافیایی و تنوع قومی، دینی و مذهبی تصمیم‌گیری برای انتخاب یکی از گزینه‌ها نیاز به بررسی و مطالعه کارشناسی بیشتر دارد. قابل ذکر است تداوم روند تمرکز گرای فعلی هم در کشور ما مقدور و به مصلحت نمی‌باشد اگر چه به نسبت سال‌های گذشته در رویکرد تمرکزگرا، در امور مالی، بودجه و برنامه‌ریزی تحول صورت گرفته مثل بازتعریف طرح‌های عمرانی ملی و استانی، واگذاری اختیار تصمیم‌گیری عمده طرح‌ها به شورای برنامه‌ریزی استان‌ها و اختیار قانونی پیشنهاد طرح به شورای عالی استان‌ها اما در بخش مدیریت و مصرف درآمدهای استانی هنوز جای اصلاح و تحول وجود دارد.

اگر منظور رئیس‌جمهور از تمرکززدایی، ایجاد نظام فدرالی باشد که نیاز به کارشناسی بیشتر دارد و زمان‌بر خواهد بود ولی اگر در ساختار کنونی با استفاده از اختیارات شورای عالی اداری باشد، زودتر به نتیجه می‌رسد و دولت می‌تواند از تمرکززدایی استفاده کند که قطعاً به نفع مدیریت بهتر استان‌ها خواهد شد. پیش‌ازین تحت عنوان نقش برنامه هفتم توسعه در پیشرفت استان‌ها مطالبی ارائه و در شماره ۱۱۴ نشریه نسیم جنوب منتشر گردید.

نتیجه‌گیری: بنابراین ایالتی کردن نیاز به اصلاح قوانین و تصمیم‌گیری کلان و توجه به همه جوانب آن دارد و زمان‌بر است اما در کوتاه مدت امکان افزایش اختیارات استانداران توسط دولت برای تصمیم‌گیری در شورای برنامه‌ریزی، عزل و نصب‌ها، شورای تأمین و سایر موارد وجود دارد و با مصوبه شورای عالی اداری ممکن است.

از حیث جایگاه اداری استانداران در قانون استخدامی و نظام هماهنگ در لیست مقامات هم سطح معاون وزیر و در قانون مدیریت خدمات کشوری در جایگاه بالاتر از معاون وزیر و پایین‌تر از وزیر تعیین شد که یکی از راه‌کارها ارتقای جایگاه اداری استانداران به هم سطح جایگاه وزیر است تا در دسترسی، ارتباطات و تصمیم‌گیری تسهیل شود. تفویض اختیارات بیشتر در مدیریت، تصمیم‌گیری و نظارت بر عملکرد مدیران استانی از طرف وزیران به استانداران هم ضرورت دارد. در مورد سازمان‌هایی مثل مناطق آزاد تجاری، مناطق ویژه انرژی، طرح‌های کلان ملی و موارد مشابه باید سازوکار لازم برای نقش آفرینی بیشتر استانداران به منظور رعایت مصالح عمومی مردم و منطقه لحاظ گردد.

به خوزستان چنین مطرح شد: استان‌هایی که مشکل خاص دارند، استانداران ویژه انتخاب خواهند شد تا با اختیارات ویژه بتوانند به صورت نوبه‌ای مسائل استان را در زمان‌های کوتاه با حضور در هیئت دولت مطرح و پیگیری کنند و رفع محرومیت در استان‌هایی مانند خوزستان و سیستان و بلوچستان در اولویت اقدامات همه دولتمردان خواهد بود. اما این تجربه هم به دلیل مشخص نکردن جایگاه قانونی و عدم تصویب اختیارات مشخص ادامه نیافت.

ب: تجربه کشورها در اداره متمرکز یا فدرالی

حدود ۴۰ درصد مردم دنیا در ۲۰ کشور از جمله آمریکا، آلمان، روسیه، برزیل، کانادا، هند، نیجریه، استرالیا و سوئیس که حدود ۵۲ درصد وسعت دنیا را به خود اختصاص داده‌اند، دارای نظام فدرالی هستند. آمار سازمان توسعه و همکاری اقتصادی تأیید می‌کند که به لحاظ تعداد ۱۶۸ عضو سازمان ملل متحد، ساختار سیاسی متمرکز دارند.

برای هر دو نظام متمرکز یا فدرالی معایب و فوایدی

اگر منظور رئیس‌جمهور از تمرکززدایی، ایجاد نظام فدرالی باشد که نیاز به کارشناسی بیشتر دارد و زمان‌بر خواهد بود ولی اگر در ساختار کنونی با استفاده از اختیارات شورای عالی اداری باشد، زودتر به نتیجه می‌رسد و دولت می‌تواند از اختیارات قانونی خود برای تمرکززدایی استفاده کند که قطعاً به نفع مدیریت بهتر استان‌ها خواهد شد

بیان شده و پژوهش‌هایی هم در این رابطه صورت گرفته است که علاقمندان می‌توانند به آن‌ها ارتباط مراجعه نمایند. در عدم تمرکز، دولت مرکزی حق و اختیار تصمیم‌گیری و گاهی امکانات مادی لازم را به نهادهای منطقه‌ای و محلی که متصدیان آن‌ها توسط مردم همان محل انتخاب شده‌اند، واگذار می‌کند؛ اما در تمرکز، اختیارات عمومی در اختیار حکومت مرکزی است. محتوا و مبنای اصلی فکر عدم تمرکز این است که به یک جامعه انسانی که در داخل جامعه بزرگتر قرار دارد، مسئولیت داده شود که امور مخصوص به خود را اداره کند.

در ساختارهای حکومتی کشورهایی که تقسیمات کشوری به رسمیت شناخته شده است و سطحی از مدیریت منطقه‌ای در کنار سطح حکومت ملی تشکیل شده است مکانیزم‌های مختلفی برای انتخاب مدیریت منطقه‌ای وجود دارد که بر روی عملکرد آن‌ها تأثیر خواهد داشت. شیوه‌های زیر در انتخاب مدیریت ارشد منطقه وجود دارد: شیوه اول انتخاب از سوی حکومت مرکزی. شیوه دوم انتخاب از سوی منتخبین مردم منطقه (شورای استان یا مجلس ایالتی)

شیوه سوم انتخاب مستقیم از طرف مردم برخی کشورها همانند فرانسه در سطح مدیریت شهرها و با انتخاب عمومی شهرداران دست به تمرکززدایی و

مقدمه: در سفر دکتر پزشکیان رئیس‌جمهور محترم به استان بوشهر، افزایش اختیارات و جایگاه استانداران را به عنوان رئیس‌جمهور منطقه مطرح و گفتند:



موضوع با مقام معظم رهبری مطرح و در جلسه سران سه قوه تصمیم‌گیری و هر اختیاری هم که نیاز باشد تفویض خواهد شد. ایشان افزودند: این که در تهران مدیران برای استان‌ها تصمیم بگیرند درست نیست. کسی که در استان مستقر است بهتر می‌بیند، بهتر می‌تواند محاسبه کند و تصمیم بگیرد.

در این رابطه چند نکته حائز اهمیت و قابل توجه است:

الف: تاریخچه قانونی اختیارات استانداران

۱- اولین قانون وظایف و اختیارات استانداران مصوب ۲۸ فروردین ماه ۱۳۳۹ می‌باشد.

۲- بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اولین مصوبه در ارتباط با وظایف استانداران در شورای عالی اداری (هشتادمین جلسه مورخ مهر ۱۳۷۷) با پیشنهاد سازمان امور اداری و استخدامی کشور و وزارت کشور در اجرای مفاد تبصره ۳۱ قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به منظور متناسب کردن اختیارات استانداران و فرمانداران با مسئولیت‌های محوله در استان، تعیین نحوه ارتباط آن‌ها با مقامات مرکزی، نحوه نظارت بر عملکرد مدیران محلی، چگونگی عزل و نصب آنان و همچنین تعیین وظایف استانداران و فرمانداران و نحوه عزل و نصب آن‌ها و چگونگی ارتباط آن‌ها با مسئولین دستگاه‌های اجرایی تصویب شد.

۳- اصلاح مصوبه تعیین وظایف و اختیارات استانداران و فرمانداران و نحوه عزل و نصب آنان (تصویب‌نامه شماره ۱۰۷۵۳۵ تاریخ ۲۰/۰۶/۱۴۰۲ شورای عالی اداری)

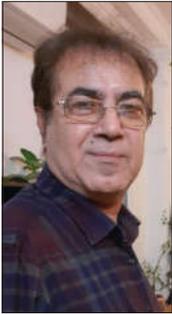
در جلسه ۱۹۰ شورای عالی اداری با استناد به ماده ۱۱۴ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۰۸/۰۷/۱۳۸۶ مجلس شورای اسلامی با اصلاحات و الحاقات بعدی در ۱۱/۰۴/۱۴۰۲ به پیشنهاد مشترک وزارت کشور و سازمان اداری و استخدامی کشور و به منظور روزآمدسازی و متناسب کردن وظایف و اختیارات استانداران و فرمانداران با مسئولیت‌های محوله در استان، تعیین نحوه ارتباط آن‌ها با مقامات مرکزی و مدیران استانی و نظارت بر عملکرد آنان اصلاحاتی در مصوبه ۰۸/۰۷/۱۳۷۷ تصویب گردید که از بیان جزئیات آن صرف نظر می‌شود.

۴- در دولت نهم برای افزایش اختیارات استانداران اقدام به ادغام سازمان برنامه و بودجه استان‌ها در زیر مجموعه استانداری شد اما این تجربه موفق نبود و در دولت یازدهم لغو شد و به حالت قبل برگشت.

در دولت سیزدهم هم با طرح موضوع استانداران ویژه و اجرای آن در خوزستان قصد افزایش اختیارات استانداران را داشت و در اولین سفر استانی رئیس‌جمهور وقت

عشق کتابخوانی با کتاب فروشی علیباشی

حمید رضا گشمردی



لیست چند کتاب که نوشته بود از جیبش بیرون آورد و بعد از این که سری به دور و بر چرخاند کف دستم گذاشت و گفت: وقتی مدرسه تعطیل شد، برو کتاب فروشی «علیباشی» بگر و بخوان.

بوشهر اوائل دهه پنجاه به غیر از دبیران خوب بوشهری که بودند معمولاً دبیران تبعیدی هم داشتیم که همه از کسانی بودند کتاب خواننده و دارای اندیشه‌های خاص خود. من دانش آموز کلاس دهم دبیرستان سعادت بودم سال‌های ۵۰۵۱. تنها منبعی که می‌توانست کتاب‌های

معرفی شده را در دسترس ما قرار دهد کتاب فروشی «علیباشی» بود. کتاب‌های منشا حیات «اوپارین» و «نوعی از هنر و نوعی از اندیشه» و کتاب‌های ساعدی، آل احمد، صمد بهرنگی و... به سرعت خود را به این کتاب فروشی می‌رساندیم. ایشان هر چند چهره‌ای جدی داشت، ولی مهربان و متین و با آگاهی از متون کتاب‌هایش که به وضوح می‌شد در وجودش مشاهده کرد.

سری بر می‌گرداند یک نگاه به سمت چپ و نگاهی دیگر به سمت راست، کتاب‌ها را در اختیار ما قرار می‌داد و زیر لب زمزمه‌های خود را می‌کرد «مواظب خودتون باشید».

کتاب فروشی علیباشی در خیابان معلم بوشهر، صد متری دبیرستان سعادت و روبروی اداره آموزش و پرورش قرار داشت.

ما از بزرگی دبیران‌مان و از کوچکی دامنه تفکرات ذهنی و علمی خودمان می‌ترسیدیم و تلاش داشتیم که زود بخوانیم و بزرگ شویم. وقتی طنین صدای دبیر ادیبان‌مان در کلاس مانا یاد حسن برازجانی شعر کتبیبه اخوان ثالث را می‌خواند و در دلان‌های دبیرستان سعادت می‌پیچید «فتاده تخته سنگ آن سوی تر، انگار کوهی بود و، ما این سو نشستیم خسته انبوهی... هلا یک دو سه، عرق ریزان عزا دشنام، گاهی گریه هم کردیم». وقتی درخواست این شعر کردم ارجاع داد به کتاب فروشی علیباشی زیرا نزدیک مدرسه‌مان بود.

زندگی سخت باعث می‌شد با خواندن کتاب موفقیت‌هایی در زندگی‌مان به وجود بیاوریم تا خودمان را اثبات کنیم که این محدودیت‌های تحمیلی و درونی که داشتیم برای خود ساخته بودیم، بنابراین برای غلبه بر این کم بود. ما جز عشق کتابخوانی و دانستن، چیزی نداشتیم.

بعدها در بحبوحه انقلاب سال ۵۶ بازار گرم کتاب‌های جلد سفید بود و این کتاب فروشی علیباشی بود که ملجا و ماوای ما برای تهیه کتاب‌های ممنوعه شد. آن زمان کتابهای ممنوعه به کتاب‌های جلد سفید معروف بود (واقع جلدش سفید بود) که در اختیارمان قرار می‌داد. کتاب فروشی علیباشی یک مغازه‌ای کوچک بود با یک پیشخوان چوبی که بعضی کتاب‌ها را روی آن می‌چید و خودش پشت آن می‌نشست و نظاره گر مشتریان. روانش شاد و یادش گرامی.



زیر پوست کنگان چه می‌گذرد؟!

حسن عبداللہی - مدرس سابق دانشگاه

آتشین سینه جوان هنرمند شهر را آماج خود قرار داد، یک سال یا کمی بیشتر یا کمتر نمی‌گذرد اما در همین مدت کوتاه تعدادی از جوانان شهر با بیرحمی به خاک و خون کشیده شدند!

چه باید کرد؟ تا کی باید شاهد پرپر شدن جوانان شهر بود؟ چاره چیست؟ آیا این وسط مقصری هم وجود دارد؟ اگر جواب آری است، مقصر کیست؟

آیا این جرم و جنایت‌ها اجتناب ناپذیر است یا می‌توان تدابیری اندیشید و مصیبت‌ها را به حداقل رساند؟

چه کسی، چه ارگانی و چه مسئولی باید به این سؤالات پاسخ دهد و راهی برای رفع این شر اهریمنی بیابد؟

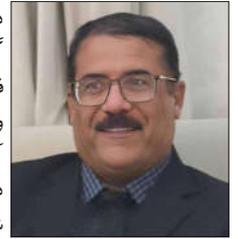
آیا مسئولان امنیتی شهر مقصرند؟ آیا مجموعه اجرایی شهرستان و فرمانداری کوتاهی کرده اند؟ آیا نهادهای فرهنگی کم کاری کرده اند؟ به نظر نگارنده این مطلب، همه این افراد و ادارات و ارگان‌ها و نهادها و حتی ما مردم عادی شهر مسئولیم و مقصریم!



تا وقتی دستگاه‌های ذریبط، این قتل‌ها را به عنوان حوادثی فرعی یا اموری غیرقابل اجتناب به شمار بیاورند و مثلاً اجازه دهند که اتومبیل‌های بدون پلاک با این فراوانی در سطح شهر جولان بدهند و تا زمانی که ما مردم عادی شهر با بی‌اعتنایی از کنار این حوادث گذر می‌کنیم، هر چند این حقیقت خیلی تلخ و جانگداز است، اما متأسفانه این جنایات همچنان ادامه خواهد یافت و هیچ بعید نیست که قربانی یا قربانی‌های بعدی این خشونت‌ها، عزیزان خود ما یا حتی خود مسئولین و متصدیان شهر باشند!

ضمن تسلیت به خانواده داغدار مقتولین، به‌ویژه خانواده هنرمند جوان، مرحوم امین خلیفات، از فرماندار محترم، دادستان بزرگوار، امامان جمعه و همه کسانی که به نحوی خود را مسئول این شهر می‌دانند، درخواست دارم که موضوع را در صدر اهتمامات خود قرار دهند و با روشی علمی و پژوهشی، نقاط ضعف و قوت را بررسی نمایند و در اسرع وقت ضمن دادن گزارشی از وضعیت موجود، این نگرانی‌های ما به حق شهروندان را تا حد امکان برطرف نمایند.

در چند هفته گذشته در کنگان فرمانداری، رفت و فرمانداری، آمد. شورای شهر در تکاپوی تعیین شهردار بود، هفته فرهنگی کنگان با



شور و حرارت در حال اجرا و نمایشگاه‌های رنگارنگ در حال برگزاری بود.

رئیس‌جمهور کشور با عده زیادی از وزرا به استان بوشهر سفر کرد و فعالان اجتماعی و سیاسی برای دست و پا کردن جایگاهی برای نشستن در جلسه رئیس‌جمهور در تکاپو افتاده بودند.

اما در لابلای این همه هیاهو، باز هم کنگان به خون تپید و داغی جدید و التیام ناپذیر بر دل شهر نشست.

این بار نوبت خاندان خوشنام و بزرگ خلیفات بود تا در سوگ عزیزی جامه سیه کنند! سوگ هنرمند جوانی که در طول عمر کوتاه اما

گرانمایه خود، جز به عکس و تصویر و شعر و هنر نپرداخت. فرزند هنرمند کنگان به تیر غیب بر خاک افتاد اما بسیاری از ما غرق در هیاهوی تحولات این روزهای کنگان و استان، به تنها چیزی که نیاندیشیدیم، این بود که شاید قربانی بعدی، خودمان یا یکی از عزیزانمان باشد!

واقعیت این است که کنگان دیگر آن کنگان خلوت و آرامی که بر ساحل طلایی خلیج فارس لم داده و همه مردمانش همدیگر را به

اسم و رسم و تاریخچه خانوادگی می‌شناختند، نیست. امروز کنگان از یک طرف سر بر دامن کوهپایه‌های زاگرس نهاده و از جانب دیگر پای در امواج دریای آبی رنگ گذاشته است؛ از سویی تا نزدیکی‌های برکه چوپان کشیده شده و از جهتی دیگر فقط به اندازه عرض یک خیابان با شهر بنک فاصله دارد.

هموطنانی از سراسر کشور شهروندی کنگان را پذیرفته‌اند و شهر چنان پر جمعیت شده که در انبوه جمعیت آن، کمتر نگاه و چهره آشنایی باقی مانده است. در گستره‌ی این شهر بزرگ مردمی زیست می‌کنند که متأسفانه کمتر خبری از همدیگر دارند.

در این هیاهوی توسعه و غوغای نصب و عزل و ظواهر پر زرق و برق شهر، هیچ کس نمی‌داند که زیر پوست شهر، آن‌جا که از چشم مردم عادی شهر نهفته است، چه می‌گذرد که هر از چندگاهی داغی بر دل مردم شهر می‌نشیند!

از روزی که خون مرحوم جلال احمدزاده در ازدحام بلوار ساحلی کنگان، آسفالت خیابان را رنگین کرد تا همین چند هفته پیش که گلوله‌ای

مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها:

نقش شرکت‌های نفت، گاز و پتروشیمی در توسعه پایدار محلی

دکتر پرویز حاجیانی

برسانند. استفاده از فناوری‌های جذب و ذخیره کربن (CCS) و بهینه‌سازی فرآیندهای تولید می‌تواند به کاهش آلاینده‌گی کمک کند.

۲- حمایت از توسعه پایدار محلی: شرکت‌ها باید با اجرای پروژه‌های توسعه پایدار، به بهبود کیفیت زندگی جوامع محلی کمک کنند. این پروژه‌ها می‌تواند شامل ساخت مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز بهداشتی و زیرساخت‌های عمومی مانند جاده‌ها و سیستم‌های آبرسانی باشد. همچنین، شرکت‌ها می‌توانند با ارائه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای، فرصت‌های شغلی جدیدی را برای ساکنان محلی ایجاد کنند.

۳- ارتقای مشارکت محلی: شرکت‌ها باید با ایجاد مکانیزم‌های مشارکت محلی، از نظرات و نیازهای ساکنان محلی در تصمیم‌گیری‌ها استفاده کنند. ارتباط موثر با شوراهای محلی و برگزاری جلسات منظم با نمایندگان جامعه می‌تواند به بهبود روابط شرکت‌ها با جوامع محلی کمک کند.

۴- شفافیت و گزارش‌دهی: شرکت‌های فعال در منطقه پارس جنوبی باید با انتشار گزارش‌های سالانه در مورد عملکرد زیست‌محیطی و اجتماعی خود، شفافیت و پاسخگویی را افزایش دهند. این گزارش‌ها باید شامل اطلاعات دقیقی در مورد میزان آلاینده‌گی، مصرف انرژی، اقدامات انجام‌شده برای کاهش تأثیرات منفی و پروژه‌های توسعه محلی باشد.

۵- حمایت از تحقیقات و نوآوری: شرکت‌ها می‌توانند با حمایت از تحقیقات و نوآوری در زمینه فناوری‌های پاک و توسعه پایدار، به کاهش تأثیرات منفی فعالیت‌های خود کمک کنند. ایجاد مراکز تحقیقاتی و همکاری با دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی می‌تواند به توسعه راه‌حل‌های نوآورانه برای چالش‌های زیست‌محیطی و اجتماعی منجر شود.

۶- تأمل موثر بین مدیریت کلان نفت و گاز با مدیریت ارشد استان: به منظور هدایت منابع مالی ناشی از مسئولیت اجتماعی در مسیر واقعی و بهره‌مندی درست جوامع محلی از این ثروت خدادادی، ضرورت سازماندهی درست این کمک‌های اجتماعی در چهارچوب برنامه‌های توسعه مناطق پیرامون ضروری است.

نتیجه‌گیری: مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها به عنوان یک الزام اخلاقی و استراتژیک، نقش کلیدی در ایجاد تعادل بین سودآوری و توسعه پایدار ایفا می‌کند. در صنعت نفت، گاز و پتروشیمی، این مسئولیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که فعالیت‌های این صنعت تأثیرات گسترده‌ای بر محیط زیست و جوامع محلی دارد. شرکت‌های فعال در منطقه پارس جنوبی باید با اجرای پروژه‌های کاهش آلاینده‌گی، حمایت از توسعه پایدار محلی، ارتقای مشارکت محلی و افزایش شفافیت، به بهبود عملکرد اجتماعی و زیست‌محیطی خود کمک کنند. تنها از این طریق می‌توان به توسعه پایدار و متوازن در منطقه دست یافت و اعتماد عمومی را جلب کرد.

منابع: ۱. سازمان بین‌المللی استاندارد (ISO ۲۶۰۰۰). (۲۰۱۰). راهنمای مسئولیت اجتماعی.

۲. شل (Shell). (۲۰۲۲). گزارش مسئولیت اجتماعی سالانه.

۳. توتال (Total). (۲۰۲۱). پروژه‌های توسعه محلی در آفریقا.

۴. اکسون موبیل (ExxonMobil). (۲۰۲۲). گزارش زیست‌محیطی و اجتماعی.

۵. وزارت نفت ایران. (۲۰۲۱). گزارش عملکرد شرکت‌های

گازی و پتروشیمی در منطقه پارس جنوبی.

برای کاهش انتشار کربن و انتقال به انرژی‌های تجدیدپذیر تدوین کرده‌اند.

۲- حمایت از جوامع محلی: شرکت‌های نفت و گاز معمولاً در مناطق دورافتاده و کمتر توسعه یافته فعالیت می‌کنند. این شرکت‌ها با اجرای پروژه‌های توسعه محلی مانند ساخت مدارس، بیمارستان‌ها و زیرساخت‌های عمومی، سعی در بهبود کیفیت زندگی جوامع محلی دارند. به عنوان مثال، شرکت توتال (Total) در آفریقا پروژه‌های آموزشی و بهداشتی متعددی را برای حمایت از جوامع محلی اجرا کرده است.

۳- ارتقای استانداردهای کار و ایمنی: صنعت نفت و گاز به دلیل شرایط کاری سخت و خطرناک، نیازمند استانداردهای بالای ایمنی و بهداشت حرفه‌ای است. بسیاری از شرکت‌های بزرگ در این صنعت، برنامه‌های آموزشی و ایمنی گسترده‌ای را برای کارکنان خود اجرا می‌کنند تا از بروز حوادث و آسیب‌های شغلی جلوگیری کنند.

۴- شفافیت و پاسخگویی: شفافیت در گزارش‌دهی و پاسخگویی به ذینفعان از دیگر جنبه‌های مهم مسئولیت اجتماعی در صنعت نفت و گاز است. شرکت‌هایی مانند اکسون موبیل (ExxonMobil) و شورون (Chevron) گزارش‌های سالانه‌ای را در مورد عملکرد زیست‌محیطی و اجتماعی خود منتشر می‌کنند تا اعتماد عمومی را جلب کنند.

مسئولیت اجتماعی شرکت‌های گازی و پتروشیمی در منطقه پارس جنوبی

منطقه پارس جنوبی در ایران، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین میادین گازی جهان، نقش کلیدی در صنعت نفت و گاز ایران ایفا می‌کند. شرکت‌های فعال در این منطقه، به دلیل تأثیرات گسترده‌ای که بر محیط زیست و جوامع محلی دارند، موظف به رعایت اصول مسئولیت اجتماعی هستند. با این حال، چالش‌های متعددی در این زمینه وجود دارد که نیازمند توجه ویژه است.

چالش‌های موجود در مناطق پیرامون پارس جنوبی

- آلودگی زیست‌محیطی: فعالیت‌های استخراج و پردازش گاز در منطقه پارس جنوبی منجر به انتشار گازهای گلخانه‌ای و آلودگی آب و خاک شده است.

- توسعه نامتوازن: با وجود درآمدهای کلان حاصل از فروش گاز، بسیاری از جوامع محلی در مناطق پیرامون پارس جنوبی از امکانات اولیه مانند آب آشامیدنی سالم، خدمات بهداشتی (توسعه قابل توجه امراض ناشی از آلودگی هوا) و رفاهی و زیرساخت‌های لازم من جمله شبکه راه‌های مواصلاتی لازم (مرگ و میر بالای ناشی از ترافیک سنگین در محورهای مناطق پیرامونی) محروم هستند.

- اشتغال محلی: با وجود اشتغال‌زایی مستقیم و غیرمستقیم صنعت گاز، بسیاری از ساکنان محلی از فرصت‌های شغلی مناسب بهره‌مند نمی‌شوند.

به منظور بهبود مسئولیت اجتماعی شرکت‌های گازی و پتروشیمی فعال در منطقه پارس جنوبی، پیشنهادهایی به شرح زیر ارائه می‌شود:

- اجرای پروژه‌های کاهش آلاینده‌گی: شرکت‌های فعال در منطقه پارس جنوبی باید با سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پاک و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، تأثیرات زیست‌محیطی فعالیت‌های خود را به حداقل

مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها (CSR) به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در مدیریت کسب و کار مدرن، به تعهدات اخلاقی، اجتماعی و زیست‌محیطی شرکت‌ها در قبال جامعه اشاره دارد. این مفهوم فراتر از سودآوری صرف، بر نقش شرکت‌ها در ایجاد ارزش افزوده برای جامعه و محیط زیست تأکید می‌کند. در صنایع استراتژیکی مانند نفت، گاز و پتروشیمی، مسئولیت اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که فعالیت‌های این صنایع تأثیرات گسترده‌ای بر جوامع محلی و محیط زیست دارند.

در سال‌های اخیر اگرچه صنایع موجود در پارس جنوبی به انواع روش‌ها تلاش کرده‌اند که تا حدی مسئولیت اجتماعی خود را نسبت به جامعه محلی انجام دهند، ولی همواره در مورد مقدار، چگونگی و میزان تأثیرگذاری فعالیت‌های اجتماعی این صنایع حرف و حدیث فراوان بوده است و علیرغم نقش‌های اجتماعی این صنایع در عمل، مردم پیرامون این صنایع از عملکرد آن‌ها ناراضی بوده و بعضاً این صنایع را چون زالوهایی دیده که منابع‌شان را می‌برند و عایدی برای آن‌ها به جز تخریب محیط‌زیست، رشد بیماری‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی و مرگ و میر ناشی از ترافیک و ... نبوده است. این نوشتار به طور اختصار به بررسی مفهوم مسئولیت اجتماعی پرداخته و با نگاهی به عملکرد شرکت‌های نفت و گاز در سطح جهانی به ارائه پیشنهادهایی برای بهبود مسئولیت اجتماعی شرکت‌های فعال در منطقه پارس جنوبی می‌پردازد.

تعریف مسئولیت اجتماعی

مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها (CSR) به مجموعه اقدامات داوطلبانه‌ای اطلاق می‌شود که شرکت‌ها به منظور بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی جامعه انجام می‌دهند. این اقدامات شامل فعالیت‌هایی مانند کاهش آلاینده‌گی، حمایت از جوامع محلی، ارتقای استانداردهای کار و مشارکت در پروژه‌های توسعه پایدار است.

بر اساس تعریف سازمان بین‌المللی استاندارد (ISO ۲۶۰۰۰)، مسئولیت اجتماعی به معنای پاسخگویی سازمان‌ها در قبال تأثیرات تصمیمات و فعالیت‌های‌شان بر جامعه و محیط زیست است.

صنعت نفت، گاز و پتروشیمی به دلیل ماهیت فعالیت‌هایش، همواره با چالش‌های زیست‌محیطی و اجتماعی مواجه بوده است. شرکت‌های فعال در این صنعت در عرصه جهانی به منظور کاهش تأثیرات منفی فعالیت‌های خود و بهبود روابط با جوامع محلی، اقدامات متنوعی را در چهارچوب مسئولیت اجتماعی انجام می‌دهند. برخی از این اقدامات عبارتند از:

- حفاظت از محیط زیست: شرکت‌های نفت و گاز به دلیل انتشار گازهای گلخانه‌ای و آلودگی آب و خاک، تحت فشار فزاینده‌ای برای کاهش تأثیرات زیست‌محیطی خود هستند. بسیاری از این شرکت‌ها با سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پاک، کاهش انتشار کربن و اجرای پروژه‌های احیای محیط زیست، سعی در بهبود عملکرد زیست‌محیطی خود دارند. به عنوان مثال، شرکت‌هایی مانند شل (Shell) و بی‌پی (BP) برنامه‌های بلندمدتی



شرکت‌های ثروت‌ساز پتروشیمی؛ اسیر تفکرات مدیران سنتی

دکتر یدالله عبدالهی

و عدم توانایی در تطبیق با تغییرات سریع بازار شده اند. مدیران دولتی عموماً در محیط‌هایی کار کرده‌اند که تصمیم‌گیری به صورت سلسله‌مراتبی و با تأیید مقامات بالاتر صورت گرفته و این نوع تصمیم‌گیری در شرکت‌های خصوصی که به تصمیم‌گیری سریع و مؤثر نیاز دارند، ناکارآمد است. در این حالت این مدیران عادت به انجام بررسی‌ها و تأییدیه‌های متعدد داشته که به کندی تصمیم‌گیری و عقب‌ماندن از رقبا منجر می‌شود. در شرایط دیگر در سازمان‌های دولتی، معمولاً تمایل کمتری به پذیرش ریسک وجود دارد و محافظه‌کاری بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها دیده می‌شود در حالی که در شرکت‌های خصوصی، مدیران باید آماده پذیرش ریسک‌های تجاری و بهره‌برداری از فرصت‌های نوظهور باشند. مدیرانی که به ریسک‌پذیری پایین عادت دارند، نمی‌توانند فرصت‌های جدید را شناسایی و به موقع از آن‌ها بهره‌برداری کنند.

سازمان‌های دولتی کمتر با استراتژی‌های بازاریابی و فروش درگیر هستند لذا یک مدیر دولتی معمولاً تجربه کمی در برنامه‌ریزی و اجرای کمپین‌های بازاریابی، برندینگ، و توسعه بازار دارد. این کمبود تجربه باعث عدم توانایی در جذب مشتریان جدید و رشد فروش شرکت‌ها شده است. موضوع دیگر این که مدیران دولتی کمتر به مسائلی مانند رضایت مشتری و نیازهای بازار توجه می‌کنند، چرا که سازمان‌های دولتی مخاطب خاص و مشخصی دارند اما شرکت‌های خصوصی، اولویت‌های اصلی با توجه به نیازها و خواسته‌های مشتریان جهت حفظ و جذب آن‌ها تنظیم می‌گردد.

شرکت‌های خصوصی در محیطی رقابتی عمل می‌کنند و نیاز به انگیزه‌بخشی و جذب نیروی کار با استعداد دارند، مدیران دولتی به محیط‌هایی عادت داشته‌اند که در آن رقابت کمی برای جذب و نگهداشت نیروی انسانی وجود دارد. این مسئله می‌تواند باعث ناتوانی در مدیریت منابع انسانی و کاهش انگیزه در کارکنان شود. سازمان‌های دولتی معمولاً رویکردهای متفاوتی برای ارزیابی عملکرد دارند ولی در شرکت‌های خصوصی، مدیران باید عملکرد کارکنان را بر اساس نتایج و تأثیر آن‌ها بر سودآوری شرکت ارزیابی کنند. عدم آشنایی مدیر دولتی با این رویکردها، باعث نارضایتی کارکنان شده است.



نتیجه‌گیری:
در نهایت، اگرچه تجربه مدیریتی در سازمان‌های دولتی می‌تواند در برخی زمینه‌ها برای مدیریت شرکت‌ها مفید باشد، اما تفاوت‌های قابل توجه در فرهنگ، اهداف و شیوه‌های مدیریتی، چالش‌هایی را ایجاد کرده است. به همین دلیل، مدیرانی که از سازمان‌های دولتی به شرکت‌های خصوصی منتقل می‌شوند، باید آمادگی لازم برای یادگیری و تطبیق با محیط جدید را داشته باشند تا بتوانند در نقش جدید خود موفق شوند.

اگر یک مدیر سازمان دولتی به عنوان مدیرعامل یک شرکت خصوصی منصوب شود، باتوجه به تجربیات و آموزش‌هایی که برای هدایت یک سازمان دولتی در کارنامه دارد، یقیناً شرکت را با چالش‌های جدی و مشکلاتی عیدیده ای روبرو می‌کند که در نهایت مانع دستیابی به اهداف شرکت می‌گردد. مدیرانی که سال‌ها در سازمان‌های دولتی فعالیت کرده‌اند، به فرهنگ بوروکراتیک و سلسله‌مراتبی عادت دارند. در چنین محیط‌هایی، تصمیم‌گیری‌ها ممکن است با فرایندهای رسمی و تأییدیه‌های متعدد همراه باشد که به کندی روند کار می‌انجامد. این نوع فرهنگ مدیریتی می‌تواند با فرهنگ چابک و پویای شرکت‌ها، به‌ویژه در شرکت‌های خصوصی که به سرعت عمل و انعطاف‌پذیری بالایی نیاز دارند، ناسازگار باشد. مدیران دولتی عموماً در محیط‌هایی فعالیت می‌کنند که امنیت شغلی بالا و رقابت کم است و توجه کمتری به انگیزه‌بخشی و ارزیابی عملکرد کارکنان دارند در حالی که در یک شرکت خصوصی، مدیر نیاز دارد

کارکنان را برای دستیابی به اهداف تجاری به بهترین نحو انگیزه دهد و ارزیابی دقیقی از عملکرد آن‌ها داشته باشد. از آنجاییکه سازمان‌های دولتی وظایف خود را بر اساس سودآوری انجام نمی‌دهند لذا مدیران سالخورده دولتی که به ندرت می‌تواند خود را با دیدگاه تجاری تطبیق دهند، شرکت را دچار مشکل جدی می‌نماید. این مدیر معمولاً تصمیماتی می‌گیرند که منجر به سودآوری نمی‌شود یا حتی به زیان شرکت می‌انجامد. این مدیران به دلیل عدم آشنایی با معیارهای مالی و بهره‌وری مانند بازگشت سرمایه، سود عملیاتی و کارایی هزینه‌ها غالب شرکت‌های خصوصی را به مرور زمان زمین گیر و ورشکسته ساخته است. از آنجاییکه سازمان‌های دولتی در بازار رقابتی فعالیت نمی‌کنند و نیاز به رقابت با سایر نهادها برای جذب مشتری ندارند لذا مدیر دولتی تجربه کمی در مواجهه با رقبا، تحلیل بازار و استراتژی‌های رقابتی داشته در نتیجه نمی‌تواند به‌درستی فرصت‌ها و تهدیدهای بازار را شناسایی کند یا در برابر رقبا واکنش مناسب نشان دهد. همچنین عدم آشنایی این مدیران به نوآوری و عادت به شیوه‌های سنتی لذا به اهمیت پاسخ‌گویی سریع به تغییرات بازار در اولویت آنها نبوده و به همین دلیل مانع از رشد شرکت

در چند دهه اخیر بر اساس اصل ۴۴ قانون اساسی اکثر شرکت‌های مهم دولتی به‌ویژه پتروشیمی‌های کشور با هدف بهبود در مدیریت اقتصادی و رهایی از تفکر دولتی به بخش خصوصی واگذار شدند. در این انتقال، صندوق‌های بازنشستگی اعم از صندوق بازنشستگی تامین اجتماعی، صندوق بازنشستگی کشوری، سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح و صندوق بازنشستگی کارکنان نفت در خرید سهام آن‌ها پیش قدم بوده‌اند به طوری که سهامداران اصلی را تشکیل می‌دهند. با این هدف‌گذاری بارقه امید در دل سهامداران صندوق‌های بازنشستگی یعنی کارگران، فرهنگیان، کارمندان و نیروهای مسلح ایجاد شد ولی غافل از این که با تغییر مالک این شرکت‌ها مشکلی حل نمی‌شود و باید نگرش مدیران از دولتی به



خصوصی تغییر کند که متأسفانه مدیران دولتی هم با همان تفکر سنتی با این شرکت‌ها منتقل شدند. در این مقاله شاهد تفاوت تفکر مدیریت دولتی با خصوصی خواهیم بود ولی نخست باید هدف از تشکیل شرکت و سازمان دولتی را بدانیم.

شرکت یک نهاد تجاری، بازرگانی یا صنعتی است که به منظور کسب سود برای سهامداران تأسیس می‌شود در حالی که سازمان‌های دولتی با

هدف اصلی ارائه خدمات عمومی، تأمین رفاه اجتماعی و اجرای قوانین تشکیل می‌شوند. این سازمان به هیچ وجه به دنبال سودآوری نیست و مأموریت اصلی آن‌ها بهبود شرایط عمومی جامعه است. سازمان‌های دولتی با استفاده از بودجه عمومی یا مالیات تأمین مالی می‌شوند در حالی که منابع مالی شرکت‌ها از طریق سرمایه‌گذاری یا فروش محصولات خود تغذیه می‌شوند. سازمان‌های دولتی به‌طور مستقیم به دولت و مردم پاسخگو هستند و عملکرد این سازمان‌ها اغلب مورد نظارت و ارزیابی عمومی و دولتی قرار می‌گیرد ولی شرکت‌ها بیشتر به سهامداران یا مالکان خود پاسخگو بوده و در درجه اول موظف به افزایش سود و تأمین منافع سهامداران می‌باشند. های دولتی بر اساس قوانین و مقررات خاص دولتی و اداری فعالیت می‌کند و معمولاً بروکراسی بیشتری دارد ولی شرکت‌های خصوصی با این که مشمول قوانین تجاری و بازرگانی هستند، اما معمولاً ساختاری انعطاف‌پذیرتر از سازمان‌های دولتی دارند و امکان تصمیم‌گیری سریع‌تر در آن‌ها وجود دارد. پس واضح است که سازمان‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی دو نوع نهاد کاملاً متفاوت با اهداف، ساختار و وظایف متمایز هستند. حال

تجلیل از رضا ماهیگیر، نه فقط به عنوان یک فوتبالیست، بلکه به عنوان نماد عشق، غیرت و ایثار

افسانه یک قهرمان؛ از زمین‌های خاکی تا میدان‌های ایثار



صفحات تاریخ را که ورق می‌زنیم، گنجینه‌هایی از مردان بی‌ادعا نمایان می‌شود؛ انسان‌هایی که ردپایشان بر زمین باقی مانده و نامشان در یادها جاودانه شده است. امروز، پرده از قصه‌ی مردی برمی‌داریم که در سال ۱۳۳۹ چشم به جهان گشود، مردی که نامش برای فوتبال بوشهر معنایی فراتر از یک بازیکن بود. غلامرضا ماهیگیر (ماهینی)، مردی که کوچه به کوچه، محله به محله، زیر آفتاب سوزان و رطوبت نفس‌گیر، به دنبال قلمروی بود تا استعداد، تکنیک بی‌بدیلش را به رخ بکشد. در زمین‌های خاکی، او همچون طوفانی می‌وزید و نگاه‌ها را مسحور لطافت و زیبایی بازی‌اش می‌کرد. همین جادوی توپ بود که او را به تیم طوفان کشاند. در آن‌جا، در قامت یک گوش راست برق‌آسا، زمین و زمان را به هم می‌دوخت تا بازنده‌ی هیچ میدانی نباشد. اما بلندپروازی‌اش او را راضی نمی‌کرد؛ او برای شکوفایی بیشتر، پیراهن تیم شهپاز را بر تن کرد تا از محضر استاد جلال غریب‌زاده، که نامش زباندزده خاص و عام بود، درس فوتبال و زندگی بیاموزد.

روزها می‌گذشت و ماهینی در قامت یک جوان باصالت، در کنار هم‌بازی‌هایش درخشید. او خود را در میدانی دیگر آموذ، جایی که مردانش همچون گلاب‌تورها برای افتخار می‌جنگیدند. تیم دارایی بوشهر، در کنار اسطوره‌هایی همچون فکی و جلیلی، او یکی از سخت‌ترین حریفان برای هر تیمی بود. اما تشنگی‌اش برای پیشرفت تمامی نداشت. این بار، مسیرش به تیم کارگر ختم شد، جایی که زیر نظر استاد ابراهیم فرهموند تجربه‌ای متفاوت را رقم زد. او

از پیش رو برمی‌داشت و راهی به سوی دروازه می‌گشود. قدس، آخرین ایستگاه فوتبالی ماهینی بود. اما درست در روزهایی که می‌توانست در تیم‌های مطرح‌تر بدرخشد، تصمیمی گرفت که نشان از بزرگی روح و عظمت شخصیتش داشت. او فوتبال را کنار گذاشت و میدان سبز را به قصد میدان خون و آتش ترک کرد. جبهه‌ی جنگ را انتخاب کرد، نه برای افتخار شخصی، که برای دفاع از خاک و ناموس وطن. و در این مسیر، از جان مایه گذاشت و به افتخار بزرگ جانباز دفاع مقدس نائل شد. در یک شب بیادماندی، دوستان، هم‌بازی‌ها، و همراهانش گرد آمده‌اند تا رضا ماهیگیر را، نه فقط به عنوان یک فوتبالیست، بلکه به عنوان نماد عشق، غیرت، و ایثار ارج نهند. شبی که خاطرات دیروز را زنده می‌کند و از مردی می‌گوید که نه تنها در فوتبال، که در میدان زندگی نیز یک قهرمان بود.



تیم طوفان بوشهر در دهه پنجاه
ایستاده از راست: مهرداد آذرگون، محمدکرمی، محسن کوثرطلب (بادساز)، عباس آقایی، رحمان فقیه، منصورقائدی، مجید قائدی، ابراهیم قدی‌رنزاد.
نشسته از راست: رحیم گلایبان، حسین میهن دوست، خدرکرمی، منصور کاوه‌نیا، رضا ماهیگیر

همچنان با شجاعت و شهامتی مثال‌زدنی، هر مدافعی را

نکوداشت اردشیر محمدی باغملایی، پیشکسوت فوتبال بوشهر:

از خانه رفاقت تا آسمان افسانه‌ها؛ خیزش شبانه فوتبال بوشهر

در آن برای آینده فوتبال بوشهر پیمانی تازه بسته می‌شد. هر کلمه، هر لحظه و هر نگاه، به وضوح نویدبخش فردای بهتر و حرکتی مثبت برای ورزش این دیار بود. در این شب، خاطرات گذشته با آرزوهای آینده پیوند خورده بودند و در هر کلمه، امیدی برای بهبود وضعیت فوتبال این سرزمین نهفته بود. این مجلسی بود که از آن، نه تنها یادهای پر از عشق و زحمات گذشته باقی ماند، بلکه گامی به سوی فردایی درخشان‌تر در راه بود. خانه محمدی باغملایی در آن شب، همچون کانونی پر از انرژی مثبت و اندیشه‌های نیکو بود، جایی که گذشته با آینده در آمیخته بود و هر لحظه‌اش، همچون بخشی از یک داستان پرشکوه به شمار می‌رفت. این شب، نه تنها به میزبان پیشکسوتان بزرگ فوتبال تبدیل شد، بلکه به یادهایی ماندگار در دل هر یک از حاضرین تبدیل گشت، یادهایی که تا همیشه در ذهن‌ها حک خواهند شد.



به حساب می‌آمد. در آن شب، خانه محمدی باغملایی مکانی بود که در آن، ایست فوتبال به زیبایی نمایان می‌شد و هر کلامی که از دهان پیشکسوتان خارج می‌شد، گویی فصل‌های جدیدی از کتاب تاریخ و جغرافیای این دیار را باز می‌کرد. در آن شب، صدای واحدی برای خیزشی نو و روشن از دل تاریخ به گوش می‌رسید، خیزشی که به سوی آینده‌ای روشن و پر امید گام می‌زد. خانه محمدی باغملایی، خانه‌ای بود پر از رفاقت و تجدید دوستی‌ها، مکانی که

فردایی بهتر بود؛ تلاشی برای احیای روح فوتبال از دست رفته و پر کردن خلأهایی که سال‌ها در این عرصه حس می‌شد، همچون ایجاد کانون پیشکسوتان فوتبال بوشهر. هر کلامی، گویی برگ‌های زرینی از تاریخ ورزش ما را ورق می‌زد، و سکوتی عمیق، به احترام این لحظات به یاد ماندنی در فضا حکمفرما می‌شد.

این مراسم، نکوداشتی بود برای اردشیر محمدی، فوتبالیستی که در دوران خود، تهدیدی جدی برای هر حریفی

ولید صفری: در شبی که آسمان بوشهر با ستارگانش به رقص درآمده بود و نسیم ملایم شبانه، بوی دریا را با خود می‌آورد، خانه گرم و صمیمی خانواده محمدی باغملایی و برادرانش، تبدیل به مکانی شد که خاطراتی پرشور و لحظاتی فراموش‌نشده در آن رقم خورد. این شب، نه تنها گردهمایی پیشکسوتان بزرگ فوتبال این دیار بود، بلکه همچون گنجینه‌ای از یادها و احساسات گرانبها، هر لحظه‌اش رنگی از تاریخ پرافتخار این سرزمین داشت.

خانه محمدی باغملایی در آن شب، به بهشتی بدل شده بود که در آن، دل‌های شاد و مهربان موسسیدان این دیار، به گفتگو نشسته بودند. هر کلمه‌شان، بویی از اصالت و تاریخ داشت و همچون قطره‌ای در دریای خاطرات بزرگ‌تری که بر دوش فوتبال این دیار سنگینی می‌کرد، جاری می‌شد. این جلسه، درست مانند یک نبرد دلیرانه برای

ایثارگر عرصه ورزش بوشهر



حسن غریبی: وقتی جنگ شد دوش به دوش هم سن و سال هایش در میدان نبرد و خط مقدم پیشگام بود، یکی از نیروهای شجاع گردان غواصی مالک اشتر به فرماندهی شهید مجید بشکوه بود و اینک آثار شیمیایی و ترکش‌های آن ایام وی را ضعیف کرده است!

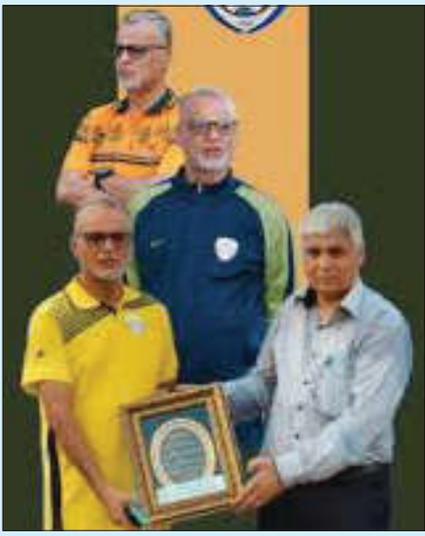
این شجاع مرد کسی نیست جز (حاج مهدی صالحی‌زاده) از ورزش‌نویسان پیشکسوت خوشنام عرصه رسانه که هم در خط مقدم جنگ و هم خط مقدم رسانه همیشه پیشتاز بوده است!

صالحی‌زاده؛ سال‌هاست در امر مربیگری فوتبال ساحلی و فوتبال چمن، خدمت‌گزار صلیق و بی‌ریا بوده است در تمام این دهه‌ها!

مهدی صالحی‌زاده؛ تلاشگری خسته ناپذیر است، که ۱۸ سال به تیم فوتبال قلم رسانه ورزش بوشهر وفادار بوده است و از قدیمی‌های این تیم ماندگار رسانه‌ای استان است!

صالحی‌زاده؛ ۱۸ سال مرد اول نیمکت تیم قلم رسانه ورزش بوشهر می‌باشد به عنوان سرمربی!

که پای عشق‌اش مانده و کم نگذاشته است! صالحی‌زاده؛ هیچ زمان در جایگاهی که بوده فرصت‌طلبی نکرد تا امروز محبوب دل رسانه ورزشی‌ها باقی بماند! به پاس ۱۸ سال وفاداری به پیراهن مقدس تیم قلم رسانه ورزش بوشهر قدردانش خواهیم بود.



دیداری از جنس عشق به فوتبال و رفاقت

مدیریت و برنامه‌ریزی‌اش، این لحظات به یادماندنی را ممکن ساخت.

در این شب دل‌انگیز، علاوه بر خاطراتی که زنده شد، درس بزرگی نیز مرور شد: فوتبال فقط یک بازی نیست، بلکه پیوندی است که نسل‌ها را به هم متصل می‌کند، یادها را زنده نگه

می‌دارد و حرمت بزرگان را پاس می‌دارد و در این مسیر، حضور بزرگانی چون استاد جلیلی و تلاشگرانی چون آقای فرومند، چراغ‌راهی برای حفظ این فرهنگ ارزشمند است.

با آرزوی سلامتی و روزهای روشن برای همه پیشکسوتان فوتبال بوشهر، که هم‌چنان قلب‌شان برای این ورزش و این شهر می‌تپد.



تیم دارایی بوشهر به سرمربیگری عبدالرحیم جلیلی

از مردی که سال‌ها برای فوتبال این شهر نفس کشیده است. اما این گردهمایی، خود نیز به سادگی رقم نخورده بود. پشت این اتفاقات خوب، داستانی دیده می‌شد که با عشق و دلسوزی، برنامه‌ریزی می‌کرد، پیوندها را محکم‌تر می‌ساخت و این جمع‌های ارزشمند را شکل می‌داد؛ آقای فرومند، کسی که با



در خانه‌ای گرم و صمیمی، جمعی از پیشکسوتان فوتبال بوشهر گرد هم آمده بودند. چهره‌هایی آشنا، مردانی که سال‌ها در زمین‌های خاکی و چمن سبز این شهر، دویده بودند، فریاد زده بودند، عرق ریخته بودند و خاطراتی جاودانه ساخته بودند. اما این بار نه برای

یک مسابقه، بلکه برای دیداری پر از احترام و محبت در کنار یکی از بزرگان فوتبال این دیار، استاد عبدالرحیم جلیلی.

مردی که نامش با باشگاه دارایی گره خورده، کسی که نه تنها مربی، بلکه پدری دلسوز و مدیری اخلاق‌مدار برای شاگردانش بوده است. سال‌ها تلاش، عشق و تعهد به فوتبال، او را به یکی از ارکان ورزش این شهر تبدیل کرده است. و حالا، در این روز خاص، یاران قدیمی‌اش آمده بودند تا نشان دهند که زحمات او هرگز فراموش نخواهد شد.

لیخندها، خاطراتی که با اشتیاق تعریف می‌شدند، داستانی که به گرمی فشرده می‌شدند، همگی گواه یک چیز بودند؛ قدردانی

بوشهر مظلوم

شاپور محمدی باغملایی

بوشهر، شهر کوچکم با وسعت دل‌های بزرگ و مردم نیکش را بسیار دوست میدارم.... عزیز می‌شمارم ولی ته دلم برایش می‌سوزد، زیرا آدم‌های کوچکی شهرم را اداره می‌کنند، آدم‌هایی که در قد و قواره نام، تاریخ و آوازه این کهن دیار نیستند. کسانی که گاهی زاده این خاک نیستند و عرفی نسبت به آن ندارند و تنها نفع خود را از این سرزمین غنی می‌برند. در کنار این‌ها برخی همشهری‌های مسئولی هستند که خشک عقیده‌اند و هیچگونه خلاقیت، اندیشه و تخصصی در حرکت به سوی جلو ندارند.

بقول احسانو: آدمای بوشهر که بلند نظر چو برج میلاد و زیبا همچو سی و سه پل هستند، پتانسیل هم که بی‌نیابت، کان زر خیز هم هست، عدم پیشرفت چرا؟

کاش به بهانه‌هایی همانند روز بوشهر همه بزرگان شامل هنرمندان، پژوهشگران، نویسندگان، ورزشکاران، سیاستمداران و پیشکسوتان نامی بوشهری را از سراسر کشور و خارج از کشور دعوت و جمع می‌نمودیم تا در این روز تاریخی و ایام بهاری، برای بهتر و زیباتر شدن شهرمان تصمیم‌گیری و هم‌اندیشی بنمایند و معضلات این بندر کهن رفع و دل بوشهری‌ها همچون موسیقی شادش، شاد شود.



بوشهر؛ نقطه آغازین اصلاحات در بنادر عصر قاجار

مجتبی محمدی

عمدتاً با تکیه بر عنصر بومی و ایرانی و با هدف ایرانی‌سازی ضمن احترام و تعامل سازنده با کشورهای همجوار و اروپایی صورت گرفته است.

علل توسعه بوشهر را می‌توان بر طبق این گزارش در برخورداری بوشهر و تجار این شهر از ذهنیت توسعه و فراهم بودن برخی از ملزومات توسعه و البته نه همه آن به دلیل ارتباط و تعامل ثابت با اروپا و شرکت‌های بزرگ اروپایی دانست. به نحوی که این تجار با آگاهی از قانون تجارت جهانی در قرن نوزدهم، قادر به چالش کشیدن سایر شرکت‌ها اروپایی در بوشهر بودند. قانون دانی تجار

بوشهری بدان‌جا بود که حتی تجار و شرکت‌های انگلیسی بنا به گفته حکیم‌باشی حتی قادر به تخطی از آن نبودند. بنابراین بر اساس امکان سنتی که از طرف دربار و دولت ایران صورت می‌پذیرد در وهله نخست نقاط ضعف بوشهر به عنوان یک لنگرگاه تجاری از نظر امکانات و زیرساختی شناسایی می‌شود. علاوه بر این بر استقلال تجار ایرانی و بومی‌سازی این بندر

با محوریت عنصر ایرانی تأکید می‌شود چرا که وابستگی تجار ایرانی را به کمپانی‌های بزرگ انگلیسی و اروپایی قدغن نموده و بر رقابت آزاد تجاری با این شرکت‌ها تأکید فراوان می‌شود. محتوای گزارش میرزا تقی حکیم‌باشی حکایت از توجه به دو نکته است که موجبات توسعه بوشهر را در آن زمان فراهم می‌آورد و همچنین توجه شاه بدین بندر را؛ این موارد شامل: یک توجه به زیرساخت‌ها و انجام اصلاحات اساسی در زمینه اسکله‌سازی، لایروبی و همچنین ایجاد رقابت آزاد تجاری با سایر شرکت‌ها و تجارت‌خانه‌های اروپایی است و دیگری تکیه بر عنصر ایرانی و بومی با هدف تقویت تجار و افزایش میزان صادرات کالا از بندر و تقویت گمرک و زیرساخت‌های مناسب و درخور آنست.

این اصول و به کارگیری آن موجب می‌شود که بوشهر به عنوان بندر تجاری ایران مطرح و به نوعی به کانون اصلی توجه دربار برای احیای موقعیت از دست رفته ایرانیان در خلیج فارس تبدیل شود. تغییری که دامنه آن به سایر نقاط خلیج فارس نیز کشانده شد.

از احساس نیاز دولت و دربار قاجار به موقعیت حساس بنادر خلیج فارس و بندر بوشهر است.

با انتخاب بوشهر به عنوان مرکز حکمرانی کل بنادر جنوب می‌توان این فرض را مطرح کرد که ناصرالدین شاه با آگاهی از موقعیت برتر بوشهر به عنوان یک مرکز تجاری خاص، دو موضوع مهم را سرلوحه تغییر و اصلاحات در بنادر به محوریت بوشهر قرار داد؛ یکی قدرت فراقانونی انگلستان در تجارت و بازرگانی بوشهر و خلیج فارس که پتانسیل تبدیل شدن به یک بندر بمبئی دیگر را داشت و



تصویر قدیم بوشهر
عکس از آرشیو مهاباد ابراهیم زاده

آنان را می‌توان اوج این مهاجرت‌ها دانست. اگرچه در دوران نادرشاه افشار گریز تعدادی از افغان‌ها به سواحل خلیج فارس و عمان، نادرشاه را متوجه ضعف ایران در زمینه ناوگان دریایی نمود، علی‌رغم تلاش‌های نادرشاه که در راستای منافع ملی سرزمینی تعریف می‌شد اما اقدامات او نیز که بوشهر را محور و مرکز قرار داده بود به جایی نرسید.

در دوران زندگی چون رویکرد شرکت‌های اروپایی مبتنی بر تجارت بود، در وهله اول امنیت و در وهله بعد برخورداری از موقعیت مناسب با مراکز تجاری ایران در مرکز مورد توجه قرار گرفت، از همین روی بوشهر اندک اندک مورد توجه قرار گرفت. هم‌زمان با بوشهر که در مدار توجه کمپانی‌های بزرگ اروپایی قرار می‌گرفت، موج مهاجرت‌های مختلف عمدتاً با ریشه‌های عربی نیز مجدداً به بوشهر سرعت گرفت.

در فاصله اهمیت یافتن بوشهر در عصر زندیه تا سال‌های رونق و توجه مجدد ناصرالدین شاه به بوشهر و انتخاب این بندر به عنوان مرکز حکمرانی جنوب، چند نکته مهم به چشم می‌خورد: یکی پیشی گرفتن بندر بصره از بوشهر و تغییر در کانون تجارت خلیج فارس و دوم اجاره بنادر خلیج فارس در دوران فتحعلی شاه به امامان مسقط که این روند تا دوران ناصرالدین شاه ادامه داشت. بنا بر اسناد و شواهد موجود می‌توان اذعان داشت که در فاصله این سال‌ها به نوعی خلیج فارس به حال خود رها شده بود و حکومت قاجار توجهی بدان نداشت و همین عامل نیز موجب تغییر ترکیب‌بندی اجتماعی بنادر از جمله بندر بوشهر گردید تا بدان‌جا که در سال ۱۸۳۴م / بندر بوشهر نیز قرار بود که به دنبال یک‌سری فعل و انفعالات تاریخی، این اقدام صورت نگیرد.

به نظر می‌رسد دولت ایران بر اساس گزارش‌های ارسالی از سوی فرستادگان درباری یعنی افرادی چون محمدابراهیم کازرونی و یا فلان مهندس گنم و گرمارودی و هم‌چنین میرزا تقی‌خان حکیم‌باشی در عصر ناصر، نشان



در ابتدای بحث، شایان ذکر است که در نگاه به تاریخ بوشهر و بررسی جنبه‌های مختلف تاریخ این بندر می‌بایست با رعایت جوانب امر و از نگاه تاریخ و نگاهی عقلانی به تحولات این بندر نگاه کرد و آن را بررسی نمود.

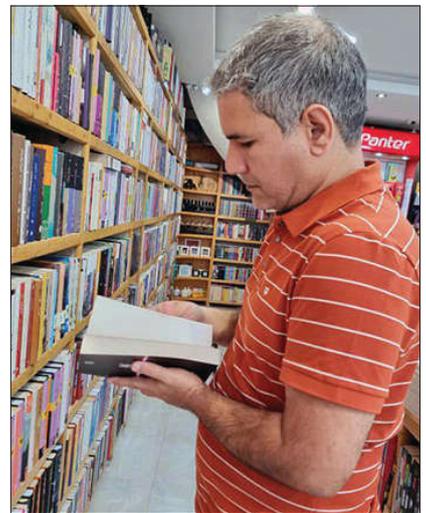
بندر بوشهر یکی از بنادر مهم ایران در عصر قاجار و در دوران گذر از قاجار به پهلوی محسوب می‌شد. برای بررسی این موضوع بایست کمی به سالیان دور پیش از عصر قاجار بازگشت، درست در مقطعی که ایران با سقوط صفویه وارد مرحله‌ای جدید از سقوط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شده بود، سقوطی که علاوه بر عقب‌نگه‌داشتن ایران از کاروان علم و دانش، تا مدت‌ها دستاوردهای محدودی که حاصل تعامل و ارتباط صفویه با دنیای اطراف خود بود را نیز تحت شعاع قرار داد. نکته در خور و قابل تأمل این‌که بوشهر و بنادر خلیج فارس نیز از این سقوط سیاسی و کابوس اجتماعی و انحطاط اقتصادی به دور نماند.

پس از سال‌های ۱۱۳۵ ه. ق. ۱۷۲۲م خلیج فارس به تبعیت از پایتخت ایران دچار گونه‌ای از تغییرات سیاسی و اجتماعی شد. مرکز تغییر عمانات و مسقط بود که خاندان عرب حاکم بر عمان یعنی امامان عمان، اندک اندک از ضعف و زوال صفویان در خلیج فارس استفاده کرده و با توجه به ناوگان دریایی سنتی که در خلیج فارس داشتند، بر کرانه‌های این آبراه حاکم شدند. سبطه نفوذ امامان عمان به بنادر ایرانی بدون نظارت و بدون ثبات خلیج فارس که بعد از صفویان دیگر قدرتی نداشتند رسید. کمپانی‌های شرکت‌های معتبر اروپایی از خلیج فارس نقل مکان نمودند، تجارت و اقتصاد بنادر ایرانی گرفتار رکود شد. خاندان بنی‌معین در بندرعباس و بندر لنگه در یک اتحاد قومی با اعراب عمان، شروع به گستره قلمرو خود در سواحل ایران نمودند، به نحوی که این نفوذ و مهاجرت اعراب از طوایف مختلف به بندر بوشهر نیز رسید. برهه زمانی سقوط صفویه تا روی کار آمدن قاجارها به‌ویژه اوایل سلطنت

دیدار با مصطفی غضنفری؛ شاعر جوان و بلد محلی بوشهر

موصو؛ شاعری نشسته در حوالی همه دریاها

جمیل رزمی: در چرایی‌ها و در پرسه‌های شبانه خودم با یک نام آشنا شدم؛ «موصو». جستجو کردم تا رسیدم به شعرهایش. آشنا شدم با نسل جدیدی از جوانان تحول‌طلب در عرصه شعر و فلسفه که هیچ‌گونه تمایلی به جای گرفتن در یک قالب را برنمی‌تابند. در اینجا از شاعری سخن به میان خواهم آمد که به خوبی می‌تواند دوگانگی را در کنش و حتی تفکرات او دید و خواند. موصو شاعر جوان جنوبی است که کتاب‌های او شاید در امتداد زمانی دوردست به انتظار چاپ به همّت بانو کاترین کوبهام استاد دانشگاه و امل نهبانی مترجم سرشناس به زبان‌های انگلیسی و عربی بمانیم و این امید می‌رود که نام این وی که فلسفه را با شعر می‌بافد از مرزهای ساکنان سرزمین مدارا



به ماوراء، دورها، آن دورترها برسد. فرصتی دست داد تا کمی تا قسمتی به شناخت فلسفه سرایش این نسل از شاعران دیارم بپردازم. شاید نسل آینده این‌گونه شعرها را بیشتر بپسندد. پس از آن که شوق و میل دیدار با او را در خود احساس کردم به سراغش رفتم تا او را به یک دیدار دعوت کنم ولی دیدم که او سخت گرفتار است، او گرفتار پرستاری از مادری است که ذهن و روحش را اسیر خود کرده است، اما سرانجام این اتفاق خوب افتاد.

از او خواستم تا یک گام به جلو نهد و خود را برای خوانندگان نسیم جنوب معرفی کند.

مصطفی غضنفری یا همان موصو شاعر، که به نوعی از سبک هایکو پیروی می‌کند، شاعر چون لحظه‌های شرجی زده جنوب است. او متولد سال ۱۳۶۲ در شیرین‌ترین محله بوشهر یعنی شکری، کودکی و نوجوانی اش را در کوچه پس کوچه‌های جبری سپری کرد. در واقع موصو متولد و بزرگ شده بوشهر، کشور همسایه بی‌تاب خورشید است. او در خانه ای مملو از قصه‌ها و افسانه‌های جنوبی که مادرش آن‌ها را در قلب و ذهنش کاشت و با آن‌ها رشد کرد، بعدها که بیشتر از بیشتر فهمید وقتی که در فلسفه به خلسه می‌رود

می‌شود مصطفی غضنفری و هرگاه به شعر پناه می‌برد موصو این دیار می‌شود. موصو با همان زبان شاعرانه اش می‌گوید: وقتی که به دنیا آمدم ایران و خاور میانه غرق در جنگ بودند، این جنگ‌ها به شکل‌های مختلف تا هنوز ادامه دارد، در کنار این جنگ‌ها یکسری جنگ‌ها و درگیری‌های شخصی با خودم دارم که یکی از این کشمکش‌ها این است که با این وضعیت که بازار دارد چرا من هنوز شعر می‌گویم.

و این شد که او سر از فلافل‌ها در آورد. می‌گویند آن موقع فلافل ارزان بود و موصو گاهی از سر ناچاری و گاه از سر عشق ۱۷ سال بی وقته فلافل خورد و این شد که فلافل این مطرح‌ترین غذای ارزان خاورمیانه سر از شعرهایش در آورد و به او نگرشی داد که همه چیز و همه کس را از خلال فلافل ببیند.

موصو همواره دوست داشت که میان دو چیز نامتعارف و گاه میان دو امر متضاد پل بزند به عنوان مثال صمیمیت روستاها را بچسباند به تمدن شهرها و یا دست تشخیص را بگذارد در دستان رهایی و از این قبیل چیزها.

خوشبختانه در این مسیر سخت اما روشن، رونق بخشیدن به افکارش، یک چند انتشاراتی مثل انتشارات چشمه و عبارت دست به حمایتش زدند و داوران جشنواره شعر خبرنگاران ایران او را از میان جماعت خبرنگاران مطالبه‌گر برگزیدند و جایزه شعر خبرنگاران را به او دادند تا صدایش دوتا کوچه آن طرف تر برود.

قطعا دوست دارید که بدانید موصو به جز مراقبت از مادر سال‌خورده اش، به چه کاری مشغول است؟ موصو یک بلد محلی در بوشهر است که از بسم الله تا و، اوایلا از این شهر را می‌داند و با زبانی که گردشگران آن را دوست دارند برای‌شان از هرچه که لازم باشد بگوید؛ از بادهای محلی بوشهر گرفته تا انواع ماهی‌ها، از انواع گیاهان محلی گرفته تا غذاهای خوش طعم جنوبی (قلیه ماهی، دمپخت ماهی، لکک، گمنه و...).

از جاهای قشنگش گرفته تا عمارت‌های لیلامش که دل آدم را به درد می‌آورد. موصو حرف برای گفتن دارد و نمی‌گذارد که گردشگران بدون اطلاعات کافی از بوشهر بروند.

آثاری که از مصطفی غضنفری بانام هنری «موصو» به چاپ رسیده است عبارتند از:

- ۱- فلافل، عاشقانه‌ها و چند چیز دیگر.
- ۲- موصو، فلافل و خاورمیانه.
- ۳- موصو و مرزها.
- ۴- موصو و کافه‌های جهان.

و اینک شعری را از او با هم می‌خوانیم:

«دریا

مهم‌ترین روشنفکر شهر ما بود

و می‌خواستند

با ریختن فاضلاب دهانش را ببندند»

داستانک

مهر زردکی

شاهرخ تنگسیری



خدایامرز ننهام به مهر زردکی داشت که در واقع جایگزین امضا و اثر انگشتش بود، همیشه و در هر حال پر مینارش بسته بود. بگم سینتون که پر مینارش به اندازه گاو صندوق خزانه بانک مرکزی ایمن بود ولی کاربرد مهر فقط تو بانک صادرات شعبه محله خلاصه می‌شد و بس. آخر هرماه مهر و دفترچه پس انداز جلد کاغذی زرد رنگ بانک صادرات می‌داد دست مو و می‌گفت ننه برو بانک تا سود پیلکو پامال نکردن بگیر بیارش.

با این که اولش مُنگ و تُرنگ می‌کردم ولی همیشه مطیع و مغلوب خواسته‌های ننهام بودم. دفترچه بر می‌داشتم و می‌رفتم هل بانک. محمد تازه با حکم تحویل داری کارمند بانک شده بود، هرچند بگم ای آدم ارنگ بید کم گفتم، وای از وقتی که به مشتری هم مٹ مو به پستش می‌خورد دیگه عیش تکمیل بود.

دفترچه می‌داشتم رو میز پیشخون تو نوبت جلو محمد و خوم می‌نشستم رو صندلی روبروش منظر می‌شدم تا نوبت مو بشه و بگه: بیو بینم مهر ننه ات بیار بزنی تو استامپ و بکوب تو دفترچه.

با خونسردی تمام عمدا چند نفر جلو مو راه می‌انداخت تا بیاد رو اعصابم و سرو صدام جلو مشتری تا بانک بلند کنه. از زیر عینک ذره بینش سیلوم می‌کرد و چیلش می‌برد تا پس گوشش می‌گفت: چتن عامو همی حالا اومدی خو صبر کن تا درست حسابش کنم ننه، می‌خی دوباره شر ننه ات تو خر مون کنی.

البته راست می‌گفت، به محضی که می‌رفتم خونه سی ننهام می‌گفتم ایقد سود پیلت شده با غر و لند دفترچه برمی‌داشت می‌رفت سر جون رئیس بانک می‌کرد که سی چه ایقد کم حساب کردین و دوباره رئیس و کارمندا به ساعت می‌نشستن مجاب ننهام می‌کردن که ننه والله بالله درست حساب کردیم.

خلاصه هزار تومن نقد سود پس انداز، مهر و دفترچه م‌یداد دسم می‌گفت: بفرما معتمد السلطنه به وقتی گمشون نکنیا. و کر کر خنده می‌کرد. پیل نقد و دفترچه و مهر می‌دادم دست ننه ام می‌گفتم بفرما دیگه امری نداری؟

جوابم می‌داد: دست بچه ام درد نکنه. دفترچه برمی‌داشت و پیلا می‌شمرد و می‌گفت: پس مرگشو بگرده ای خو قد برج قبلی دادن. و شروع می‌کرد با خوش منگه دادن. خلاصه همی بساط هرماه مو و ننهام و بانک بود.

چند روز جلو عید سال دریس کرده بودم که برم دروازه، ننهام گفت تا نرفتی دروازه برو سود پیلکو بگیر بیار تا برم به چی سی عیدتو بسونم. موهم شلوار لی سفید و تیشرت ژوزف زرشکی و دمپه پنگکی پا کردم و دفترچه زدم زیر بغل عزم بانک کردم، خلاصه طبق معمول سود حساب کردن و دفترچه و پول تا کردم نهادم جیب پشت شلوارم، موقع رفتن محمد گفت حواست با دفترچه ننهات باشه ها از جیب نیافته.

گفتم نه حواسم هسی. رفتم به دوری تو دروازه و شیشم بهمین پیش رفیقام زدم و به نوار شره نجاتی هم از دهبیدی به سفارش ننهام گرفتم و اومدم تو ایستگاه تاکسی که سر قضا به تاکسی از جلو پام رد شد تا برش افتاد تو گود پر لجن و پشنگه‌اش خورد سر تا قامت شلوار ما. خوم رسوندم خونه و دم در سرا شلوار در آوردم و هرکی پرس کرد چه شده از جهل دلم جواب هیچکی نمی‌دادم.

نوار دادم دست ننهام و به راست رفتم تشت پر او کردم، قوطی وایتکسی و تاید شلال شلوار کردم دوتا پنجش زدم و نهادمش تا خوب بخسبه و لکه لجن پاک کنه. پسین شلوار از تشت در آوردم و آویزون بند لباسی کردم بهو متوجه شدم انگاری به چی تو جیبم، آخ آخ چیشتون روز بد نبینه، دفترچه بانکی ننهام و پیلاش و مهر زردکی شده بید مٹ چلوار سفید. ننهام شوکه شده بید و کلامی حرف سیش نمی‌اومد.

جدال امواج دریا با تخته سنگ‌های رو سیاه

نادر اقدام

یکی از خصوصیات امواج دریا این است که یک روز آرام و روزی دیگر خروشان و کف آلودند و از بی تحرکی بیزار.



جزر و مد روزانه و شبانه، پیام و فریاد اعتراض آمیز مرغان دریایی و پرواز آن‌ها در مسیر مخالف باد به مایه‌های آموزش که در برابر توفان‌ها و هر سد و صخره روسیاهی مقاومت کنیم و دست از کوشش برنداریم، اگر چه تخته سنگ‌های بُرنده و تیغ دار خطوط ساحلی با کبر و غرور بی جای خود سال‌هاست که در برابر امواج خروشان و معترض پایداری می‌کنند و امواج کف آلود را پس زده و همچون سدی با دهن کمجی آن‌ها را عصبانی و تحقیر می‌کنند. اما خشم امواج خستگی‌ناپذیر روز به روز شدت می‌گیرد و این جنگ و گریز فرسایشی تا سرنگونی و ریزش و شکستن صخره‌های روسیاه ادامه می‌یابد.

تا این که یک روز موج‌های شجاع همراه با نسیم صبحگاهی تصمیم به اتحاد می‌گیرند. حالا امواج دارای لیدر هستند و روز موعود فرا رسیده است. هفت فرمان و قانون سری همگام با نت‌های موسیقی به رهبری پوزئیدون (۱) وضع می‌کنند. گام‌ها و آوای انقلابی و اعتراضی گسترش می‌یابند و به توفانی تبدیل می‌گردند. پوزئیدون در می‌یابد که همه امواج در سکوت، پیام انقلابی او را دریافته‌اند. لذا با فرمان پوزئیدون همه دست به دست و متحد با گام‌های استوار و منظم به سوی سواحل آزادی سر از آب بیرون آورده و برای آن همه خواسته‌های بحق و لگدمال شده دست به شورش زده و خروشان و کف آلود خود را در آغوش ساحل آزادی می‌اندازند.

در نهایت این امواجند که در پایان این دونل نفس گیر صخره‌ها را دنوردیده و پیروز و رو سفید از آب در می‌آیند.

یاد باد اجساد صدف‌هایی که با مرگ خود راه را برای این پیروزی بزرگ فراهم کردند و با هر یورش امواج، دلبرانه زخمی بر پیکر صخره‌های روسیاه وارد می‌کردند و اکنون در ساحل آرامش تالو اجساد آن‌ها چشم نواز است.

(۱) پوزئیدون (Poseidon) از اساطیر یونان باستان و خدای آب‌های شور و شیرین است.



۱۴۰۳؛ سال بدعهدی مسئولان به بازنشستگان

عالی بازدار

عدم اجرای ماده ۱۱۲ برنامه ششم پیشرفت مبنی بر فوق‌العاده مناطق عملیاتی جنگ تحمیل به بازنشستگان شش استان از جمله شهرهای بوشهر و گناوه و دیلم، سوال برانگیز است. عدم اجرای این قانون نشان می‌دهد که مقامات ذریبط راه را گم کرده‌اند. مگر می‌شود بازنشسته‌ای که در متن جنگ و در مناطق عملیاتی تعریف شده خدمت کرده است، فراموش شود اما متولدین بعد از جنگ که شاغل در مناطق یاد شده‌اند از مزایای این قانون استفاده کنند.

قانون همسان‌سازی بر مبنای برنامه هفتم توسعه به اجرا درآمد اما ناقصی دارد که باید مورد توجه مقامات مسئول باشد. همسان‌سازی شامل همه دستگاه‌های اجرایی نشده است و در مواردی که اجرا شده نیز سوال برانگیز است.

ما در مبنای اخلاقی و دینی و فقهی دیده یا شنیده‌ایم که هر مسلمان در صورت رعایت نکردن حق‌الناس باید جوابگوی این عمل ناهنجار در پیشگاه خداوند باشد. هر ماه مبالغی از حقوق بازنشسته کسر می‌شود، این کسورات مربوط به قرارداد بیمه درمان، اقساط بانکی، اقساط فروشگاه‌ها و بازگشت سپرده‌های بازنشستگان به صندوق قرض‌الحسنه کانون‌های بازنشستگی می‌شود و باید بلافاصله پس از پرداخت حقوق به استان برگردد. اما شوربختانه چند سال است که بر ما معلوم نیست که چرا دست مسئولان ذریبط در جیب بازنشستگان است تا احیاناً کسری بودجه را با کسورات حقوق بازنشسته درمان کنند و پس از گذشت سه ماه فقط یک ماه آن پرداخت می‌شود. عدم رعایت این گونه حق‌الناس را بی‌حرمتی به جامعه بازنشستگی می‌دانیم زیرا از اعتبار و شخصیت بازنشسته را در جامعه می‌کاهد.

افزایش حقوق سالانه هم‌چنان در ایستگاه ۲۰ درصد متوقف است در حالی که تورم هم‌چنان رو به افزایش است و این مغایر با ماده ۱۲۵ قانون مدیریت خدمات کشوری است.

بازنشستگان انتظار دارند اجرای ماده ۸۵ قانون مدیریت خدمات کشوری در خصوص بیمه تکمیلی را توسط دستگاه اجرایی زمان اشتغال ببینند اما هر سال شاهد بارگذاری آگهی مناقصه بیمه تکمیلی توسط صندوق بازنشستگی کشوری هستیم.

در پایان از جناب دکتر میرزایی مدیر عامل صندوق بازنشستگی کشوری تقاضا داریم اگر امید به ماندن در پست فعلی دارند، آرامش خاطر و تندرستی و امید و شادابی را که در بیانه ابتدایی ذکر کرده‌اند فراهم آورند. بنگاه‌های اقتصادی و ذخائر انباشته را سرمایه بین نسلی بازنشستگان بدانند و برای حفظ و انباشت این سرمایه موظف به شفافیت و پاسخگویی بی‌کم و کاست باشند و به فکر واگذاری این سرمایه بین نسلی برای تامین بدهی دولت به نهاد دیگر نباشند.

اما مسئولان استان و شهرستان بوشهر، سال‌هاست با مصوباتی که از شورای شهر در دست داریم خواهان اهدای زمین به منظور ایجاد مرکز رفاهی فرهنگی بازنشستگان صندوق کشوری هستیم. از مصوبه سفر هیات دولت وقت در سال ۸۶ قریب به ۱۷ سال می‌گذرد. در ۵۰ شهر کشور با سرمایه‌گذاری صندوق کشوری این طرح اجرا شده است اما در استان ما به علت مدیریت جزیره‌ای هر بخش تا کنون سدی جلو بخش دیگر بوده و به خواسته به‌حق بازنشستگان توجهی نداشته‌اند. انتظار می‌رود در دولت جدید مهندسان سد ساز ا قانع شوند که به انتظارات خاتمه دهند.

ادامه تغییرات مکرر در مدیریت صندوق بازنشستگی کشوری، نابسامانی بیمه تکمیلی درمان، عدم پرداخت مطالبات معوق، تعطیلی گردشگری، انتصاب مدیران بی‌تجربه و غیرمتخصص برای صندوق کشوری، زیان‌دهی هلدینگ‌های اقتصادی، سرگردانی



بیماران خاص، عدم اجرای ماده ۱۱۲ برنامه ششم توسعه در خصوص افزایش فوق‌العاده مناطق عملیاتی، اجرای ناقص همسان‌سازی حقوق بازنشستگان با شاغلین دستگاه‌های اجرایی و... سال ۱۴۰۳ را برای بازنشستگان سالی همراه بارنج و عذاب همراه کرد.

کانون‌های بازنشستگی مشترک صندوق کشوری با بیانه‌ها و طومارها بارها درخواست‌های قانونی خود را به مقامات کشور رساندند. اوضاع درهم ریخته صندوق بازنشستگی کشوری که انگار تبدیل به فضایی مدیرپرور برای سایر نهادها و دستگاه‌های اجرایی شده است، همچنان گرفتار تغییر بود. با مدیریت مهندس مسکنی بر صندوق و بکارگیری افرادی ناآشنا به نیازهای جامعه هدف و از جناحی خاص شاکله خدمت به بازنشستگان که از اهم مسئولیت‌ها و اهداف صندوق است، دچار نابسامانی و به هم ریختگی گردید.

وضعیت بیمه تکمیلی درمان بگونه‌ای شد که بدهی‌های صندوق از سال قبل به سال ۱۴۰۳ رسید. صندوق بازنشستگی بیمه ملت را جایگزین بیمه آتیه‌سازان کرد و در بوق کرنا دمیدند که بیمه تکمیلی را در سال ۱۴۰۳ از قرارداد صندوقی به قرارداد سرانه‌ای بدل می‌کنیم. ۱۱ سال شرکت آتیه‌سازان به صورت کارمزدی اسناد پزشکی را ارزیابی می‌کرد و به صندوق تحویل می‌داد و صندوق نیز توان پرداخت نداشت. بیمه ملت متولد شد تا نابسامانی‌های گذشته سامان یابد اما با کمال تاسف اوضاع وخیم‌تر از قبل شد. اکنون مدیر عامل جدید صندوق کشوری نیز در پی قرارداد با بیمه دیگر است تا سال ۱۴۰۴ چه پیش آید. آیا این مدیر عامل نیز از صندوق جدا می‌شود یا می‌ماند و پاسخگو خواهد بود.

چهار سال از مطالبات مالی بازنشستگان کشوری مربوط به نیمه دوم سال ۱۳۹۹ گذشت و از پرداخت خبری نشد. بی‌توجهی به تکمیل بازنشستگان در سال ۱۴۰۳ به اوج خود رسید و ما شاهد نابسامانی در پرداخت وام‌های ضروری، خرید اقساطی، تعطیلی برنامه گردشگری و امکانات رفاهی و درمانی بودیم.

مدیران ناکارآمد و کم‌تجربه بلایی بر سر صندوق و هلدینگ‌ها آورده‌اند که وزیر تعاون در دولت دکتر پزشکیان اعلام کرد روزی نیست که خبر فساد از شرکت‌ها و هلدینگ‌ها به وی نرسد. طبق فرمایش مدیر عامل صندوق کشوری ۹۰ درصد این بنگاه‌ها و هلدینگ‌ها زیانده هستند! عجیب است که این سرمایه‌گذاری قابل توجه هرگز مورد رسیدگی و تحقیق و تفحص قرار نگرفته است. استخدام و بکارگیری تعداد زیادی از افرادی تجربه از طیفی خاص در مجموعه‌های تحت پوشش صندوق، حین و پس از انتخابات و شائبه استفاده از امکانات صندوق برای انتخابات و نیز اختصاص میلیاردها تومان برای مصارف خاص، نارضایتی شدید در پی داشت.

سرگردانی بیماران خاص با گذشت نیمی از سال و نداشتن قرارداد با داروخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها در بیشتر استان‌ها از دیگر آزار و اذیتی بود که بازنشستگان تحمل کردند.

شاهکار مهندسی آب ایرانیان

دکتر فرزانه اسدی



نوروز ۱۴۰۳ فرصتی دست داد که علاوه بر اماکن دیدنی شهر گناباد، از قنات معروف این شهر نیز دیدن کنم، در ابتدا تصور خاصی نداشتم و صرفاً فکر می‌کردم با یک قنات مانند سایر قنات‌های معمولی روبرو خواهم شد اما بعد از ورود به محوطه آن و دیدن محیط اطراف و همچنین چاهک‌های ایجاد شده و خواندن تابلو نوشته‌ها و توضیحات افراد متخصص و مطلع حاضر در محوطه تاریخی، تعجب و سوال سر تا پای وجودم را فرا گرفت که مهندسی آب حدود ۳۰۰۰ سال پیش با چه علمی انجام می‌شده؟ این حجم خاک برداری با سیستم و امکانات امروزه، هنوز هم خیلی عظیم هست، امکانات آن زمان چه بوده؟

کنده کاری‌های چند صد متری زیر قله کوه با آن سختی سنگ چگونه صورت گرفته و اگر از وسایل کنده کاری بگذریم، نحوه اکسیژن‌رسانی به مقنیان در اعماق زمین چگونه بوده است؟ اینک به بررسی بیشتر و جامع‌تر از این قنات (کاریز) می‌پردازیم:

قنات قصبه گناباد یکی از شگفت‌انگیزترین و قدیمی‌ترین قنات‌های جهان است که در شهر گناباد، استان خراسان رضوی، قرار دارد. این قنات به عنوان یکی از شاهکارهای مهندسی آب در دوران باستان شناخته می‌شود و قدمت آن به بیش از ۲۵۰۰ سال می‌رسد. قنات قصبه به دلیل عمق زیاد طولانی‌ترین قنات جهان شناخته می‌شود و در سال ۲۰۱۶ به همراه ۱۰ قنات دیگر ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شد.

از ویژگی‌های مهم قنات قصبه گناباد که بالاتر به آن اشاره کردم می‌توان:

۱. عمق چاه مادر: چاه مادر این قنات حدود ۳۰۰ متر عمق دارد که آن را به یکی از عمیق‌ترین قنات‌های جهان تبدیل کرده است.
۲. طول قنات: طول کلی قنات قصبه بیش از ۳۳ کیلومتر است و آب را از دامنه‌های کوه‌های جنوبی گناباد به شهر و زمین‌های کشاورزی منتقل می‌کند.
۳. تعداد چاه‌ها: این قنات دارای صدها چاه است که برای حفر و نگهداری آن استفاده شده‌اند.
۴. کاربرد قنات: قنات قصبه برای تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی منطقه استفاده می‌شده و نقش حیاتی در توسعه تمدن و کشاورزی در این منطقه داشته است.

اهمیت تاریخی و فرهنگی

قنات قصبه گناباد نه تنها یک سیستم آبیاری پیشرفته، بلکه نمادی از هماهنگی انسان با طبیعت و استفاده پایدار از منابع آب است. این قنات نشان‌دهنده دانش و مهارت بالای ایرانیان باستان در مدیریت منابع آب در مناطق خشک و نیمه‌خشک است.

این قنات، نه تنها به دلیل قدمت و طولانی‌بودنش، بلکه به دلیل حجم عظیم خاکبرداری که حدود ۷۳ میلیون متر مکعب بوده و برخی ویژگی‌های عجیب و منحصر به فرد دیگر نیز شگفت‌انگیز است، ویژگی‌هایی همچون:

حجم خاکبرداری قنات قصبه و حفر چنین چاهی در آن زمان بدون استفاده از ماشین‌آلات مدرن، یک شاهکار مهندسی محسوب می‌شود.

طول قنات: طول کل قنات که بیش از ۳۳ کیلومتر است و برای حفر آن، حجم بسیار زیادی خاک و سنگ جابه‌جا شده است تعجب‌برانگیز را بر می‌انگیزد.

تعداد چاه‌ها: این قنات دارای ۴۷۰ چاه است که هر کدام از آن‌ها برای دسترسی به قنات و تهویه هوا حفر شده‌اند. تخمین زده می‌شود که برای حفر این چاه‌ها و کانال‌های قنات، ده‌ها هزار متر مکعب خاکبرداری انجام شده است.

شیب دقیق: یکی از ویژگی‌های شگفت‌انگیز قنات قصبه، شیب دقیق آن است که به صورت طبیعی و بدون استفاده از ابزارهای پیشرفته محاسبه شده است. این شیب باعث می‌شود آب به آرامی و بدون ایجاد فرسایش در کانال جریان یابد.

موارد عجیب و شگفت‌انگیز قنات قصبه:

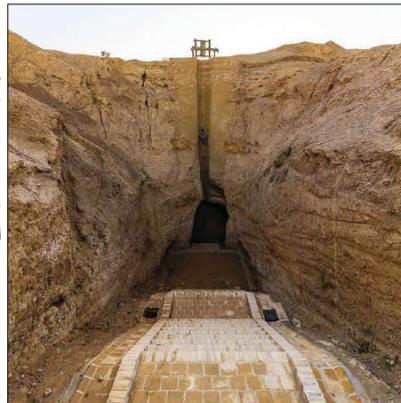
۱. دقت در مهندسی: با وجود اینکه این قنات بیش از ۲۵۰۰ سال پیش حفر شده، دقت در محاسبات مهندسی آن بسیار بالا است. برای مثال، شیب قنات به گونه‌ای طراحی شده که آب به آرامی و بدون ایجاد فرسایش در کانال جریان یابد.

۲. تهویه طبیعی: چاه‌های قنات علاوه بر دسترسی، برای تهویه

هوا نیز استفاده می‌شدند. این سیستم تهویه باعث می‌شد کارگران بتوانند در عمق زیاد به کار خود ادامه دهند.

۳. مقاومت در برابر زلزله: قنات قصبه در طول قرن‌ها در برابر زلزله‌ها و سایر بلایای طبیعی مقاومت کرده و هنوز هم فعال است. این موضوع نشان‌دهنده استحکام و دقت در ساخت آن است.

۴. منبع آب پایدار: چاه مادر این قنات از یک سفره آب زیرزمینی بسیار عمیق تغذیه می‌شود که حتی در خشکسالی‌های طولانی نیز خشک نشده است. این موضوع نشان‌دهنده دانش بالای ایرانیان باستان در شناسایی



منابع آب است.

۵. کاربرد نظامی: برخی مورخان معتقدند که این قنات علاوه بر کاربرد کشاورزی، ممکن است برای مقاصد نظامی نیز استفاده شده باشد. مثلاً به عنوان یک مسیر مخفی یا منبع آب در زمان محاصره.

۶. حجم کار انسانی: حفر چنین قناتی با ابزارهای ساده و در آن زمان، نیازمند هزاران ساعت کار و همکاری جمعی بوده است. این موضوع نشان‌دهنده سازمان‌دهی اجتماعی و مدیریت قوی در آن دوران است.

نکته جالب دیگر:

در برخی بخش‌های قنات، کانال‌های فرعی و انشعابات کوچکی وجود دارد که احتمالاً برای آزمایش جریان آب یا تقسیم آب به مناطق مختلف استفاده می‌شده است. این موضوع نشان‌دهنده دانش پیشرفته ایرانیان باستان در مدیریت منابع آب است.

قنات قصبه گناباد نه تنها یک سیستم آبیاری، بلکه نمادی از هوش، خلاقیت و همکاری انسان‌ها در دوران باستان است. این قنات به خوبی نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها توانسته‌اند با استفاده از منابع محدود، چالش‌های بزرگ طبیعت را پشت سر بگذارند و اکنون که حدود ۳۰۰۰ سال از آن دوران می‌گذرد، هنوز هم آبرسانی به مزارع و باغ‌های پسته و... از چاه‌های این قنات صورت می‌گیرد که نشانگر آینده‌نگری سازندگان آن بوده است.

خندیدن به ریش

روزگار

مژده موجی - آلمان



لزه ماری را اغلب در جمعه بازار می‌بینم. چهره زنانه ظریفش با موهای کوتاه نقره‌ای احاطه شده است و با پاهای کشیده‌اش که در کفش اسپورت جا داده، قدم‌های بلندی بر

می‌دارد. همیشه کوله‌پشتی به پشت دارد و در دستش ساکی برای خرید. با دیدن همدیگر، چشم‌های آبی‌اش از پشت عینک می‌درخشد و سرگفت‌وگو از این‌ور و آن‌ور باز می‌شود و هم‌نشینی می‌شویم.

لزه ماری «دلکک» است. دلکک کلینیک کودکان. او با شخصیت باز، شوخ طبعی‌اش و علاقه‌اش به رقص، بعد از بازنشستگی دوره کوتاهی دیده و با گرفتن مجوز کار، در کلینیک کودکان شروع به کار کرده است. دلکک درمانی برای کودکان مریض. کودکانی که گاهی تا مرگ فاصله‌ای ندارند. درمانی بدون داروهای شیمیایی؛ تنها با شاد کردن، لحظه‌ای درد و یأس را به فراموشی سپردن، تقویت عزت نفس و امید دادن. امید تنها درمانی است که درد را کاهش می‌دهد و نشاط که سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کند.

لزه ماری لباس کارش را که می‌پوشد، بینی آسفنجی قرمزش را می‌گذارد و «به‌طور رسمی» دلکک می‌شود. به ریش دنیا می‌خندد، تابوها را می‌شکند، از قید و بند آزاد می‌شود، تمام ضعف‌هایش را به راحتی نشان می‌دهد، بی‌آن‌که سرزنش شود. همه را می‌خنداند؛ کودکان و وابستگی‌شان را.

او می‌گوید: «مردم که می‌خندند، در واقع به‌روی خودشان می‌خندند. ما آدم‌ها همه در درون‌مان دلککی داریم. آن را باید پیدا کرد و مراقبش بود. این‌طوری زندگی کردن آسان‌تر می‌شود.»



به یغما رفتن شادی و نشاط نوروزی مردم

ناصر بانستی



چقدر عید امسال متفاوت است. روزهای آخر سال همواره مردم کشور و شهرم بوشهر، به رسم قرن‌ها سنت ملی و پیشینه تاریخی و به واسطه احترام به رسیدن سالی نو و آغاز فصل بهار حال و هوایی دیگر را در فضای اجتماعی به نمایش می‌گذاشتند. کوچه پس کوچه‌های شهر بوی رسیدن روزهای نو می‌داد و شمیم بهار نارنج و عطر مرمرشک تبسمی بر لبانت می‌نشاند و تو را به آمدن لحظاتی دلنشین نوید می‌داد. مغازه‌ها پر بود از مشتریانی که مشتاقانه مشغول خرید عید بودند و لبخند شوق کودکانی که لباس‌های نو را زیر بغل گرفته و لی‌لی کنان شعر می‌خواند، چراغ‌های مغازه‌ها تا پاسی از شب روشن بود و هر چه بود سرور بود و شور و شادمانی، مهربانی و سخاوت تحفه و پیوست احوال‌پرسی‌ها بود و تقسیم شادی‌ها مرام و مسلک هر کوی....

روزهای قبل از نوروز، بی‌هدف و ناخواسته به مرکز شهر رفته و در خیابان نادر به سمت میدان مرکز شهر قدم می‌زدم، خیابان‌ها از همشهریانم شلوغ ولی مغازه‌ها «پر از خالی بودند» خالی خالی، در دست کسی کیف و کیسه‌ای نمی‌دیدم، فروشدگانگی که ماه‌ها انتظار این ایام می‌کشیدند، درب مغازه‌ها ایستاده و با نگاهی سرد تنها رد شدن مشتریان را بدرقه می‌کردند، زن سالخورده‌ای دیدم که سوال می‌کرد: آقا این لباس چقدر؟ و مغازه‌داری که از شوق فروش چند لباس بروی ویرین می‌گذاشت تا شاید نظر او را به خرید ترغیب و تشویق کند ولی زن نگاهی به کارت عابر بانک و دستگاه پوز مغازه انداخت و یک‌باره انگار همه هزینه‌های این ماه پیش چشمانش قطار شدند و فقط گفت ببخشید خواستم قیمتش بدانم. و سرش را زیر انداخت و رفت....

انگار نه فقط او، بلکه هیچ کس نمی‌دانست باید با این موجودی مختصر مانده در کارت بانکی و نیازهای بی‌شمار روزمره و عید امسال چکار کند. مغازه‌های شهرم امسال قفسه‌های شان پر بود از حزن و حسرت، حتی دستفروش‌ها هم غصه و افسوس و افسردگی را به حراج گذاشته بودند....

سرم به دیوار گذاشتم و گفتم خدایا چه بر سر این مردم آورده‌اند؟! حق این مردم بیگناه نیست که شادی و نشاط و آرامش‌شان به یغما و تاراج رود، آن‌ها یک دل سیر لیخند و دل خوش طلبکار این نظامند، یک فصل اشک شوق و روزهای نور از این می‌خواهند تا بعد از سال‌ها زیر باران اسفند سرود بهار بخوانند و برقصدن....

کمی به عشق بیاندیشیم!

دکتر سعید معدنی

را «مهپاره» گویند.

درباره آفرینش زن آمده؛ آفریننده جهان چون به خلقت زن رسید دید آن چه مصالح سخت است در آفرینش مرد به کار گرفته و اندیشه کرد و زن را از عناصر گوناگون آفرید. این آفرینش با مصالح مختلف زن، موجودی پیچیده ساخت. خداوند پس از آفریدن زن او را به مرد سپرد. مرد پس از مدتی آمد و گفت او را نمی‌خواهم. خدا گفت باشد و مرد رفت. اما مدتی گذشت مرد دید بدون زن نمی‌تواند زندگی کند؛ پشیمان شد دوباره زن را با خود برد. سه روز بعد دوباره برگشت گفت او را نمی‌خواهم! خداوند گفت دور شو و برو با او بساز. مرد گفت «اما با او زندگی نتوانم کرد» خدا گفت «بی او هم زندگی نتوانی کرد» (!)

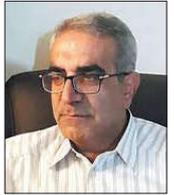


صادق چوبک و همسرش قدسی خانم

این مطالب که خلاصه آن آمد، در سی صفحه اول کتاب آمده است. اما ادامه کتاب یک داستان قدیمی است که حکایت از شاهزاده‌ای است که زیبا و جوان خوش قد و قامت است که هزاران زن واله و شیدای او هستند اما او از زنان بدش می‌آید. تا این که صورت‌گری دوره‌گرد از راه می‌رسد و همراه خود تصویری از یک شهزاده زیبا دارد. شاهزاده عاشق تصویر شهزاده می‌شود. نقاش صورت‌گر می‌گوید این زن زیبارو و باهوش و سنگدل است. او برای همسر کسی شدن شرطی دارد آن این که خواستگار سوال و معمایی پرسد در صورتی که شهزاده نتواند پاسخ آن را بدهد همسر وی خواهد شد. اما اگر همه سوالات را پاسخ دهد و سوالی بدون پاسخ نماند خواستگار باید در زمره خدمتکاران و چاکران درگاه او شود. لذا در درگاه او خیل کسانی است که شیفته وی هستند و عین حال از چاکران درگاه او! که هر روز شاهد خرامیدن و دیدن چهره معشوق هستند، اما وصالی نیست. صورت‌گر توصیه می‌کند: «پادشاه‌ها سراغ این زن و در این راه مرو». اما پادشاه باور دارد که در زندگی قبلی، آن دو، زن و شوهر بوده‌اند. پادشاه همراه دوستش می‌رود تا بخت خود را برای وصال زیباروی بیازماید که در ادامه داستان عاشقانه، نوعی سلوک برای هر دو است....

این که شهزاده و شاهزاده به هم می‌رسند یا نه و کیفیت این رسیدن چگونه است ادامه‌رادر کتاب «مهپاره» بخوانید.

مردم ایران با ورود به سال نو خورشیدی، روزهای سختی را می‌گذرانند. روزهای تورم، گرانی، بیکاری، رکود، تهدیدات خارجی و... که زندگی را برآحاد مردم تنگ و تلخ کرده است. به تعبیر شاعر «ز منجیق فلک سنگ فتنه می‌بارد».



بیاید در میانه همه این غصه‌ها و نگرانی‌ها کمی از عشق بگوییم. همانند مردمان دمشق نباشیم که به گفته سعدی از شدت فحط سالی عشق را فراموش کردند. برای آن که عشق و عاشقی در این اوضاع وانفسا فراموش نشود تصمیم گرفتم کتابی را با هم مرور کنیم که «مهپاره» نام دارد. کتاب از اسطوره‌های قدیمی هندی گرفته شده و توسط یک بریتانیایی به نام ف.وبین به انگلیسی ترجمه شده و توسط نویسنده پرآوازه ایرانی صادق چوبک به فارسی ترجمه شده است.

نویسنده شهیر رمان «تنگسیر» حسرت می‌خورد که این کتاب را در جوانی خوانده، اما دیرتر ترجمه کرده است. نیمی از کتاب زمانی ترجمه شد که پیری و نایبایی بر این نویسنده بوشهری غربت‌نشین عارض شده و همسرش «قدسی» متن را می‌خواند و او ترجمه می‌کند. البته دلیل عمده تأخیر در ترجمه این است صادق چوبک در وحله نخست یک نویسنده است و ترجمه پیشه اصلی‌اش نیست. اما او کتابی ترجمه کرد که در نزد بسیاری به یادگار ماند. «مهپاره» از آن کتاب‌هایی است که اگر یک‌بار آن را بخوانید احتمالاً در ردیف جلو قفسه کتابخانه منزل‌تان خواهید گذاشت تا همیشه در دسترس باشد. کتابی است کوچک حدود ۱۲۰ صفحه اما شاید با خواندن آن مثل بسیاری از توصیفاتی که در نگاه اسطوره‌های هندیان از داستان آفرینش زن آمده تامل کنید و در ادامه از قصه عاشقانه آن لذت ببرید.

درباره «مهپاره» در کتاب آمده است: «در زبان سانسکریت، ماه و خورشید هردو نرند، نه نر و ماده. شاعران هندو هرگاه بخوانند در آثار خود، ماه مادینه‌ای به کار برند، قرص ماه را شازده پاره می‌کنند و پاره‌ای از آن به نام زن برمی‌گزینند. از این رو است که زن زیبا

